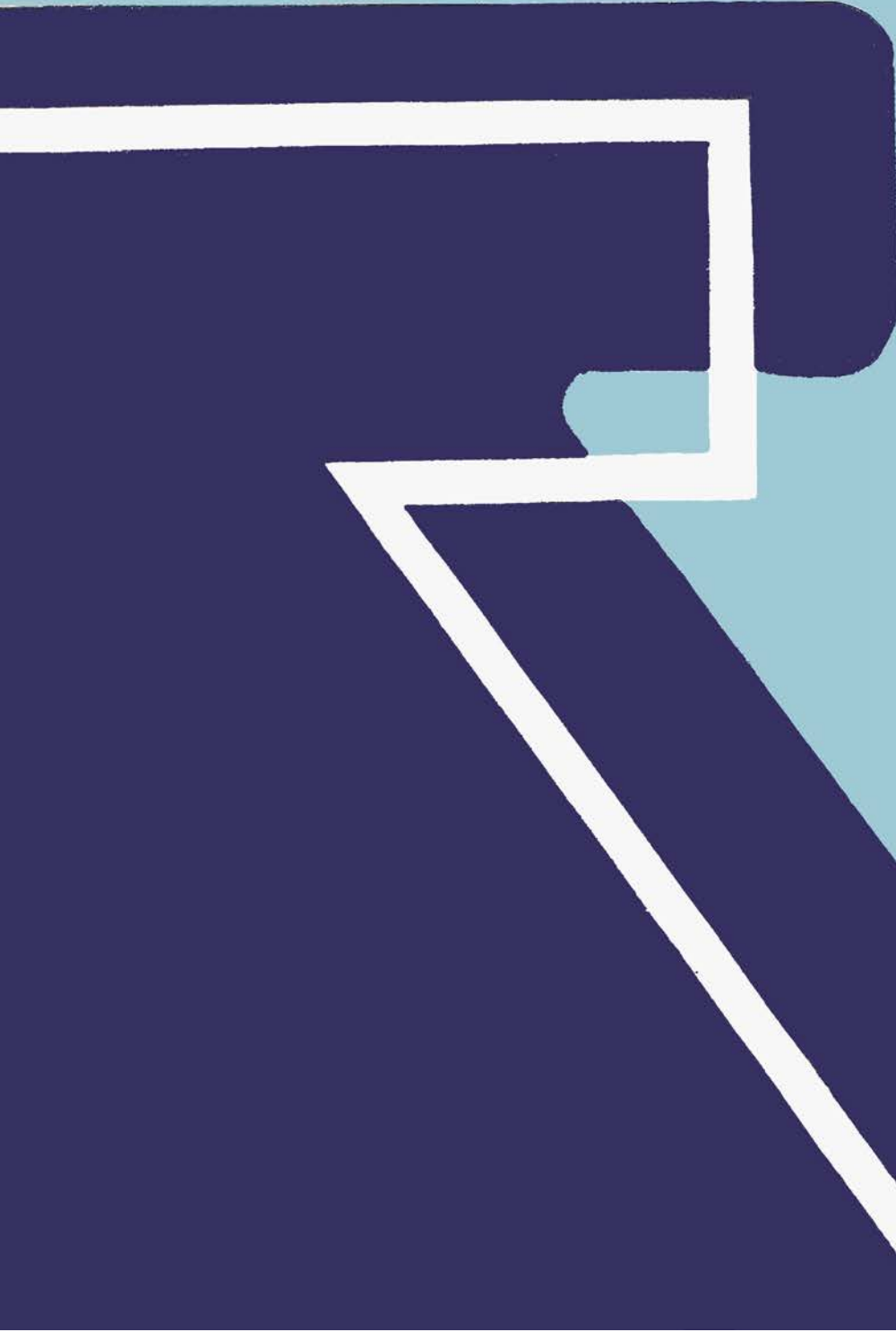
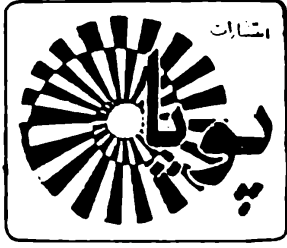


ماكس فريش

# بيوگرافي، يك بازی

الف . شين





تئاتر  
۵

بیوگرافی، یک بازی



---

بیوگرافی ، يك بازی  
انتشارات پویا : خیابان شاه‌آباد . پاساژ صفوی  
چاپ اول  
چاپ رامین  
زمستان پنجاه و يك  
تهران . ایران  
شماره ثبت : ۱۳۸۸-۲۱۰۷۱۰۵۱

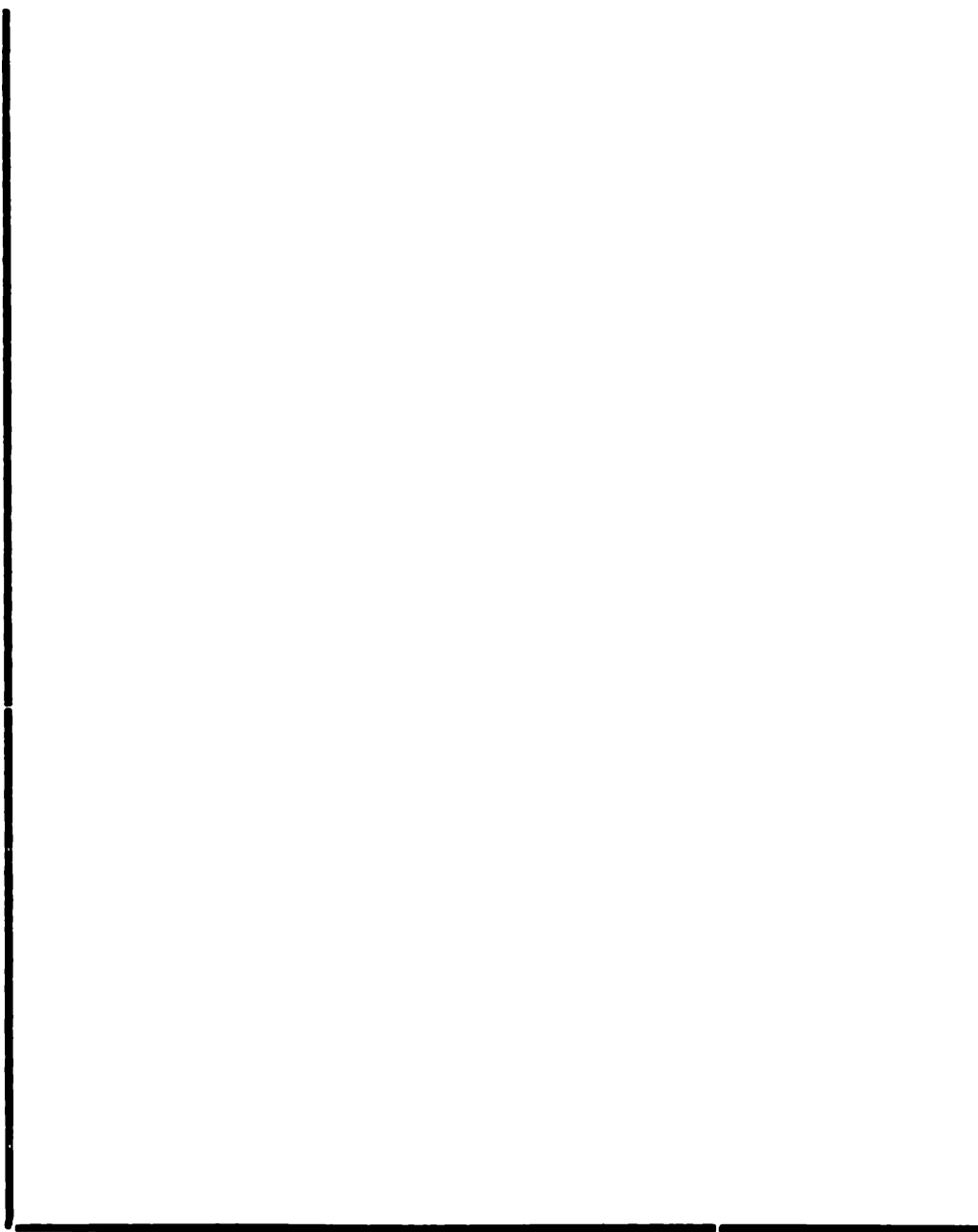
ماكس فريش

بيوگرافي، يك بازي

يك نمايشنامه‌ي دوپرده

ترجمه‌ي الف . شين

چاپ اول





۱۹۱۱ - ماکس رودلف فریش در پانزدهم ماه مه در زوریخ بدنیا آمد. پدر بزرگش که اصلش اطریشی است شغل سراجی داشت و پدرش مهندس بود. مادر ماکس فریش دختر نقاشی معروف بود که يك مدرسه هنری را در زوریخ اداره میکرد.

۱۹۲۴ - ۱۹۳۰ - در بین این سالها در زوریخ مدرسه متوسطه را تمام کرده پس از آن در دانشگاه زوریخ به تحصیل پرداخته است. خودش این دوره را سالهای ناراحتی و عجیب و غریب گفته است. در سال ۱۹۳۳ ماکس فریش بعد از مرگ پدرش مجبور شد تحصیل را ترك کند و مشغول بکار شود. و از این بعد برای «روزنامه جدید زوریخ»، «روزنامه فرانکفورت» و «روزنامه کلن» بعنوان ژورنالیست کار میکرد. در همین زمان سفری به پراگ، مجارستان، یوگسلاوی و از آنجا تا کنار دریای سیاه و بعد از آن به یونان کرده است. ره آورد این سفر زمانی بود بنام «یورگن رین هاردت».

ماکس فریش در اواخر سی امین سال زندگیش تقریباً آنچه تا آن زمان به رشته تحریر در آورده بود می سوزاند «یکبار تمام نوشته هایم را

جمع کردم، حتی دفترخاطر اتم، و همه آنها را در شعله‌های آتش سوزاندم. من مجبور بودم برای جمع آوری خس و خاشاک مدتها در جنگل سرگردان باشم و خوب به خاطر دارم که آن روز هوا بارانی بود و تقریباً يك قوطی کبریت پر را مصرف کردم تا موفق شدم آتشی برافروزم و آنچه تا آن زمان نوشته بودم بسوزانم. بعد از آنکه نوشته‌هایم در شعله‌های آتش محو شدند احساس آرامش و راحتی کردم.»

۱۹۳۶ - ۱۹۴۰ - در این سالها در مدرسه عالی زوریخ به تحصیل مهندسی پرداخته است.

۱۹۳۷ - داستان «صدای سکوت» را نوشته است.

۱۹۴۰ - ماکس فریش برای اولین بار جایزه‌ای را که در مورد طرح استخری سرباز برای زوریخ تعیین شده بود نصیب خود کرد. ولی ساختمان این استخر در سال ۱۹۴۹ بسبب کمبود وسایل که بعد از جنگ گریبانگیر همه اروپائیان شده بود ناتمام ماند.

۱۹۴۰ - «نامه‌هایی از سالکان» که بصورت دفتر خاطرات نوشته شده است. فریش از سال ۱۹۳۹ بعنوان مأمور مرزی وارد خدمت شده است.

در همین زمان با «گرتروود آنا کونستانس فون ماین بورگ» ازدواج میکند. این ازدواج در سال ۱۹۵۳ بجدائی میکشد و سرانجام در سال ۱۹۵۹ طلاق انجام میشود. حاصل این ازدواج سه فرزند میباشد. ۱۹۴۴ - در این سال دفتر خصوصی مهندسی در زوریخ دایر میکند (ولی شغل مهندسی را در سال ۱۹۵۵ کنار میگذارد.)

۱۹۴۵- «بین یا سفر به پکن» و «حالا مجدداً آنها میخوانند...»  
رانشت که دومین نمایشنامه در تاریخ ۲۹ ر ۴۵ ر ۲۹ در تئاتر زوریخ برای  
اولین بار بروی صحنه آمد.

۴۹- ۱۹۴۶- سفر به ورشو ، پاریس ، ماریسی و درکنگره  
پیشروها که در برسلاو تشکیل شد شرکت میکند . ماکس فریش این  
جلسه را زودتر از اتمام آن ترك میکند و به اسپانیا و ایتالیا سفر میکند.  
۱۹۴۷- «دفتر خاطرات با ماریون» را مینویسد. آشنایی با برشت  
در زوریخ.

۱۹۴۹- نمایشنامه «وقتی که جنگ تمام شده بود.» را نوشت.  
۱۹۵۰- دفتر خاطرات سالهای ۱۹۴۶-۱۹۴۹ را به پایان رساند.  
۱۹۵۱- نمایشنامه «گراف اودرلند» را مینویسد.  
۱۹۵۳- بازگشت به زوریخ . «دون ژوان یا عشق هندسی» ،  
«دیوار چین» و «ریپ فان وینکله» را که همان فرم اولیه اشتیلر باشد  
مینویسد .

۱۹۵۴- رمان «اشتیلر» را به پایان میرساند . نمایشنامه رادیوئی  
«ریپ فان وینکله» را برای تلویزیون بنام «حکم آزادی» تنظیم میکند  
و در همین سال تجدید نظری در نمایشنامه «دیوار چین» میکند.

۱۹۵۵- ماکس فریش در این سال جایزه «ویلهم رابه» شهر  
برانشوریک را برای رمانش اشتیلر بدست میآورد. در همین سال خط و  
مهندسی نیز جایزه «شلویزنر شولر» را نصیب او میکند. در بحث داغ و جالبی  
در باره سوئیس، يك شهر نمونه، با مارکوس کوترولو سیوس بورگ هاردت

که در دفترچه‌ای بنام « توجه به سوئیس » چاپ شد نام او را بیش از پیش برزبانها می‌اندازد.

۱۹۵۶- تجدیدنظر در نمایشنامه «اودرلند»

۱۹۵۷- رمان «هومو فابر» را تمام میکند.

۱۹۵۸- نمایشنامه‌های «بیدرمن و آتش‌افروزان» و «چشم‌بزرگ

فیلیپ هوتس» را مینویسد که هر دو نمایشنامه در تاریخ ۲۹/۳/۱۹۵۸ برای اولین بار در زوریخ اجرا شد. در همین سال نیز جایزه ادبی شهر زوریخ و جایزه «جورج بوشنر» را نیز نصیب خود کرد.

۱۹۶۱- اولین اجرای نمایشنامه «اودرلند» که برای سومین بار

تجدیدنظر شده بود در تئاتر شیلر شهر برلین روی صحنه آمد.

نمایشنامه آندورا در نوامبر ۱۹۶۱ در زوریخ برای اولین بار

اجرا شد.

۱۹۶۲- بیدرمن و آتش‌افروزان در لندن و برودوی اجرا گردید.

جایزه بزرگ هنری منطقه راین شمالی و ستفالن از آن نمایشنامه

آندورا میشود.

۱۹۶۳- اجرای نمایشنامه آندورا در نیویورک.

۱۹۶۴- رمان «نام من گاتن‌بن» را پایان میرساند - و در همین

سال نمایشنامه آندورا در لندن اجرا میشود.

۱۹۶۵- اولین اجرای نمایشنامه آندورا در پاریس و در همین سال

جایزه ادبی شهر اوشلیم بخاطر همین نمایشنامه به فریش داده میشود.

در نوامبر همین سال نیز جایزه «خاطره شیلر» به فریش تعلق

میگیرد.

سناریوئی که از زمان «گانتن بین» تنظیم شده تحت نام «ترانزیت»  
پایان میرسد. فریش که تا سال ۱۹۶۵ در رم زندگی میکرد به شهر تسین  
نقل مکان میدهد و در همین سال برای اولین مرتبه به اتحاد جماهیر شوروی  
سفری میکند.

۱۹۶۷- نمایشنامه بیوگرافی را پایان میرساند که اولین اجرای  
آن در فوریه ۱۹۶۸ در تئاتر زوریخ بوده است.

۱۹۶۸- ماکس فریش با «اواماریانه» ازدواج میکند.

بيوگرافي، يك بازی

## اشخاص بازی

کورمان  
آنتوانت  
بایگان  
خانم هوبالك  
رئیس قبلی دانشگاه  
دوتس (پسر بیچا دهساله)  
مادر  
يك درجه دار  
دکتر  
آگنس  
هلن (يك دختر دورگه سیاه و سفید)  
پدر  
عروس  
پدر و مادر عروس  
کشیش پروتستان  
کودك  
توماس  
فراری  
پروفیسور کرولفسکی  
معلم باله

گروه دختران باله  
گارسن  
نماینده قانون  
هنریک  
زن هنریک  
اسون اشتاهل  
زن او  
اشنیدر  
هورن آخر (رئیس جدید دانشگاه)  
پینا  
روتسلر (نماینده اقتصادی)  
مارلیز

## قسمت اول

وقتی پرده بالا می‌رود تمام صحنه در نور عمومی بخوبی دیده می‌شود. وسط صحنه مبلمان قرار دارد که با تعویض نور اطاق نشیمن را نشان می‌دهد. طرف راست میز تحریر و طرف چپ تخت و صندلی و چراغ دیده می‌شود. قفسه کتاب در هوا معلق است. غیر از این کتابخانه هیچ دیواری دیده نمی‌شود.

زنی جوان که عینک دسته عاجی بچشم دارد روی صندلی نشسته و منتظر است - سکوت - سپس از بیرون صدای پیانو شنیده می‌شود و یک قطعه مرتب تکرار می‌شود و بعد سکوت حکم فرما می‌گردد. زن جوان همچنان منتظر است. سرانجام مردی با پرونده‌ای وارد می‌شود و بطرف میز کوچک طرف چپ جلوی صحنه می‌رود. این قسمت جزو اطاق نیست. او پرونده را روی میز می‌گذارد و چراغ مهتابی روی میزی را که فقط سطح همین میز را نور می‌دهد روشن می‌کند.

خوب او گفته است: « اگر یکدفعه دیگر می‌توانست شروع کند بطور حتم طور دیگری زندگی می‌کرد » (زن جوان لبخند می‌زند) اگر یکدفعه دیگر بخواهد از اول شروع کند، شما با او همکاری می‌کنید؟ (زن سرش

بایمان

را به علامت موافقت پائین میاورد. ( برای مثال، او می خواهد اولین برخوردش را با شما مجدداً تکرار کند. ) پرونده را ورق میزند و بعد میخواند) بیست و ششم مه ۱۹۶۰، من میهمان داشتم، دیر وقت بود. وقتی همه میهمانها رفتند، او آنجا نشسته بود. آدم بایک ناشناس که هنوز ساعت ۲ بعد از نیمه شب روی صندلی نشسته و نرفته چکار می کند؟ ایکاش اینطور نمیشد. (چراغ مهتابی را خاموش میکند) بفرمائید.

صداهائی از بیرون - خنده - سرانجام سکوت .  
لحظه ای بعد کورمان که پپی به لب دارد وارد میشود.  
متوجه زن جوان میشود.

من همین الان میروم .

آنتوانت

سکوت - کورمان بی حرکت آنجا ایستاده و سپس بطریها و گیلدهای مشروب و جاسیگاری را جمع میکند. و ناخود آگاه میایستد.

حالتان خوب نیست؟

کورمان

برعکس (سیگاری بر میدارد) فقط این سیگار را میکشم (منتظر میشود کورمان سیگارش را روشن کند، ولی انتظار او بی نتیجه میماند) البته اگر مزاحم شما نباشم . امشب خیلی بمن خوش گذشت. با آدمهای جالبی آشنا شدم . (سکوت) از مشروبها چیزی باقی نمانده است؟

آنتوانت

کورمان بطرف بار میروود، ویسکی در گیلدها میریزد.

رفتار او چون میزبانی است که غیر از این کار دیگری  
نمی‌تواند بکند.

کورمان یخ؟

کورمان ویسکی را به او میدهد .

آنتوانت شما؟

کورمان من فردا خیلی کار دارم.

آنتوانت کارت‌ان چی است؟

ساعت دیواری ۲ نیمه شب را اعلام می‌کند.

کورمان ساعت دو بعداز نیمه‌شب است.

آنتوانت منتظر کسی هستید؟

کورمان نه .

آنتوانت خسته هستید؟

کورمان بله، خیلی .

آنتوانت چرا نمی‌نشینید؟

کورمان همانطور می‌ایستد و سکوت میکند .

آنتوانت تندتر از این نمیتوانم بنوشم (سکوت) راستش میخواهم

یکدفعه دیگر صدای موزیک ساعت دیواری قدیمی شما

را بشنوم . من عاشق این ساعت‌های قدیمی هستم .

عروسک‌هایی که همیشه سربکساعت بخصوص یک‌والس

قدیمی را میرقصند ، با اینکه تمام حرکات تکراری

است، ولی باز هم آدم در انتظار میماند. شما این احساس

را ندارید؟

به آرامی گیلاس خود را خالی میکند .

باز هم ویسکی میخواهید؟

کورمان

آنتوانت سیگارش را خاموش میکند .

من دیگر باید بروم .

آنتوانت

ماشین دارید؟

کورمان

نه .

آنتوانت

می توانم شمارا برسانم؟

کورمان

فکر میکنم شما خیلی خسته هستید .

آنتوانت

ابداً .

کورمان

من هم خسته نیستم .

آنتوانت

آنتوانت مجدداً سیگاری برمیدارد .

چرا اینطوری بمن نگاه میکنید؟ فندك دارید؟ چرا

اینطوری من را نگاه میکنید؟

کورمان بطرف بار میروود و گیلاسی برای خودش

میریزد و بدون اینکه لب به ویسکی بزند به آنتوانت

پشت میکند .

چیزی گفتید؟

کورمان

نه .

آنتوانت

من هم چیزی نگفتم . (سکوت - آنتوانت با خیال راحت

کورمان

سیگارش را دود میکند - کورمان لحظه ای به او نگاه میکند

و بعد روی صندلی می نشیند - پاهایش را روی هم میاندازد

و منتظر میشود - سکوت) نظر شما راجع به ویتگن اشتین  
چی است؟

چطور یکدفعه یاد ویتگن اشتین افتادید؟

آنتوانت

همینطوری (می نوشد) ما که نمیتوانیم همینطور تاسپیده  
صبح سکوت کنیم تا پرندهها شروع بخواندن کنند.

کرولفسکی کیست؟

آنتوانت

پروفسور کرولفسکی که امشب اینجا بود؟ پروفسور  
ولادیمیر کرولفسکی. نظرتان در مورد مارکس و لنین  
چیست؟ میتوانم سؤال دیگری بکنم: چند سالتان  
است؟

کورمان

۲۹ سال.

آنتوانت

کجا کار میکنید، کجا زندگی میکنید؟

کورمان

فعلاً در پاریس.

آنتوانت

در حقیقت اصلاً احتیاجی نیست که این چیزها را بدانم.  
کوچکترین لزومی نمی بینم من فقط سؤال میکنم تا  
ساکت نباشم و شما این سکوت را حمل بر بی ادبی نکنید.  
الان ساعت ازدو گذشته و شما کنجکاوی من را تحریک  
می کنید. من میخواهم این وقت شب تو این اطاق  
حرفی گفته شود و سکوت نباشد. (مینوشد) من این را  
خوب میدانم.

کورمان

چه چیز را؟

آنتوانت

کورمان

اینکه هر چقدر زن بیشتر سکوت کند، مردی که مقابلش ایستاده خودش را بیشتر موظف می‌بیند که این سکوت را پر کند. و من هرچه بیشتر مشروب بخورم کمتر بخاطرم میرسد که دربارهٔ چه میتوانیم صحبت کنیم ساعت دو بعد از نیمه شب، مادون فردر اینجا تنها هستیم (مینوشد) من این چیزها را میدانم (مینوشد) شما اصلاً بحرفهای من گوش نمیدهید، قبول کنید، اصلاً. فقط سیگار میکشید و سکوت میکنید، یا منتظرید تا دیگر من چیزی بخاطرم نرسد غیر از این حقیقت عریان که ما زن و مرد هستیم.

آنتوانت سیگارش را خاموش میکند.

آنتوانت

چرا برای من تا کسی خبر نمی‌کنید؟  
منتظرم شما خواهش کنید.

کورمان

سکوت

آنتوانت

من واقعاً بحرفهای شما گوش میدادم.  
کورمان بلند میشود.

کورمان

شطرنج بلدید؟

آنتوانت

نه.

کورمان

خوب، امشب یاد میگیرید.

آنتوانت

چرا

کورمان خارج میشود.

آنتوانت

چرا تلفن نمیزنید تا کسی بیاید؟

کورمان باجعه شطرنج برمیگردد .

کورمان

اینها پیاده‌ها هستند، نمیتوانند برگردند. این دو تا اسب است و اینها هم رخ هستند این هم فیل است. یکی توی خانه سیاه یکی هم تو خانه سفید. این وزیر است، همه کار میتواند بکند و اینهم شاه است. (تاتمام مهره‌ها را سرجایش بگذارد سکوت برقرار است.) من خسته نیستم . اما تا طلوع خورشید ، تا وقتی که پرنده‌ها در بیرون شروع به آوازخواندن کنند، ماهیج حرفی نخواهیم زد، حتی يك كلمه.

آنتوانت کیفش را برمی‌دارد و بلند میشود .

کورمان

شما میتوانید همینجا بخواهید ، اما اگر نظر من را بخواهید بهتر است اینکار را نکنید. ( آنتوانت روی تخت می‌نشیند تا لبهایش را رژ بمالد . کورمان پشت میز شطرنج نشسته پیشش را روشن میکند درحالی‌که به مهره‌های شطرنج خیره شده است .) نوبت شما است.  
من هم فردا کاردارم.

آنتوانت

کورمان

برای اینکه میهمان هستید مهره‌های سفید برای شما (پیشش را روشن میکند) من مست نیستم شما هم همینطور. ما هر دو خوب میدانیم چه چیز را نمیخواهیم (یکبار دیگر کبریت میزند ) من عاشق نیستم (مجددآ کبریت دیگری روشن میکند) شما می‌بینید که من خیلی عادی حرف میزنم و این درست همان چیزی است که نمیخواهم .

هنوز نمیدانم اسمتان چیست؟ آنتوانت .	آنتوانت
ما امشب برای اولین بار همدیگر را میبینیم ، اجازه میدهید شمارا به اسم کوچکتان صدا کنم . اشتین .	کورمان
مادموازل اشتین .	آنتوانت
آنتوانت رژ لبش را می بندد .	کورمان
من شطرنج بازی نمیکنم .	آنتوانت
آنتوانت قوطی پودرش را درسیاورد .	
من برای شما کاملاً توضیح می دهم. شما با این پیاده که جلوی شاه است شروع می کنید، خوب، من هم با همان پیاده بمقابل شما می آیم. حالا شما اسب را حرکت می دهید .	کورمان
آنتوانت صورتش را پودر می زند .	
مادموازل اشتین، بشما اخطار میکنم .	کورمان
چرا ؟	آنتوانت
نمیدانم، اما اگر شطرنج بازی نکنیم، میدانم بقیه شب چطور ادامه پیداخواهد کرد : من بشما آنقدر احترام میگذارم تا دنیا تعجب کند ، شما را بدعادت خواهم کرد. من اینکار را میتوانم بکنم. ولی تصور میکنم که بدون مادموازل اشتین نمیتوانم زندگی کنم. من از این	کورمان

برخورد سرنوشتی میسازم که هفت سال تمام ادامه خواهد یافت، شمارا در میان بازوهایم میگیرم و پیش میبرم تا جائیکه به دوو کیل احتیاج پیدا کنیم. (زن در قوطی پودرش را می بندد) ما شطرنج بازی میکنیم (آنتوانت بلند میشود) عقب چی میگردید؟

ژاکتم .

آنتوانت

کورمان بلند میشود و ژاکت را به او میدهد .

آنتوانت ما از یکدیگر راضی خواهیم بود، هفت سال تمام، حالا اگر اجازه بدهید یک تا کسی برایتان صدا کنم. خیلی متشکر میشوم.

کورمان

آنتوانت

کورمان بطرف تلفن میرود و تا کسی سفارش میدهد .

الان میاید .

کورمان

متشکرم .

آنتوانت

من هم از شما متشکرم . (سکوت- بیکدیگر نگاه میکنند)  
مثل دو تا گربه - میو - میو - شما باید از خودتان دفاع کنید فیف. در غیر این صورت من شروع میکنم فیف .  
(آنتوانت ایستاده سیگاری بر میدارد) میو ، میو ، میو ،  
(آنتوانت سیگارش را روشن میکند) این عالی است: چشمها،  
وقتی که سیگار میکشید چشمهایتان را تقریباً می بندید.  
و در این لحظه آنها حالت قشنگی بخودشان می گیرند ،  
خیلی عالی است.

کورمان

فیف .	آنتوانت
میو .	کورمان
میو .	آنتوانت
میو - و - میو میو .	هردو
هردو می خندند .	
شوخی بس است .	آنتوانت
شوخی بس است .	کورمان
کورمان ژاکت آنتوانت را میگیرد .	
چکار میکنید؟ (صدای زنگ در) تا کسی آمد .	آنتوانت
شوخی بس است .	کورمان
کورمان عینک دسته عاچی آنتوانت را بر میدارد .	
حداقل چراغ را خاموش کنید .	آنتوانت
میتوانیم یکدفعه دیگر شروع کنیم ؟	کورمان
نور چراغ مهتابی روشن میشود .	
از کجا میخواهید یکدفعه دیگر شروع کنیم ؟	بایگان
وقتی که ساعت دو بعد از نیمه شب را زد .	کورمان
هرطور شما بخواهید .	بایگان
کورمان عینک آنتوانت را پس میدهد .	
معذرت میخواهم .	کورمان

آنتوانت

خواهش میکنم.

آنتوانت روی صندلی می نشیند - نور چراغ مهتابی  
خاموش میشود.

بایگان

بفرمائید .

ساعت دو بعداز نیمه شب را میزند.

آنتوانت

در حقیقت میخوام یکدفعه دیگر صدای موزیک ساعت  
قدیمی شمارا بشنوم. من عاشق این ساعتهای قدیمی  
هستم: عروسکهایی که همیشه سر ساعت بخصوص یک  
والس قدیمی را میرقصند. با اینکه تمام حرکات تکراری  
است ولی باز هم آدم با کمال میل در انتظار میماند .

کورمان

میدانم.

آنتوانت

شما این احساس را ندارید؟

کورمان بطرف ساعت میرود و عقربه را روی ساعت  
بخصوص میآورد . او کنار ساعت تا پایان موزیک  
میایستد .

کورمان

چه کاری میتوانم برای شما انجام بدهم؟ (کورمان بطرف  
بار میرود) متأسفانه دیگر ویسکی نمانده .

آنتوانت

مهم نیست . (آنتوانت سیگاری برمیدارد) نظر شما  
راجع به ویتگن اشتین چی است؟

کورمان برای خودش ویسکی سیریزد .

کورمان

من فردا خیلی کار دارم .

چکار میکنید؟	آنتوانت
کورمان می نوشد.	
چرا چیزی نمیگوئید؟	بایگان
چکار میکنید؟	آنتوانت
تحقیقات علمی .	کورمان
کورمان می نوشد.	
ادامه بدهید.	بایگان
ساعت هشت خانم هوبالك میاید .	کورمان
خانم هوبالك کی است ؟	آنتوانت
مستخدمة من است.	کورمان
بس است.	بایگان

نور چراغ مهتابی روشن میشود .

آقای کورمان شما نمیتوانید این جمله را بگوئید .	بایگان
بمحض اینکه زن جوانی را حوالی دو بعد از نیمه شب در	
آپارتمان می بینید ، بلافاصله به این فکر میافتید که	
مستخدمة شما صبح ساعت ۸ میاید.	
يك دفعه دیگر شروع کنیم.	کورمان
و شما گفتید که دیگر ویسکی ندارید ، در صورتیکه	بایگان
بلافاصله از يك بطری دیگر برای خودتان ویسکی	

- ریختید .
- آنتوانت
- متوجه این نشدم .
- کورمان
- یکدفعه دیگر شروع کنیم .
- بایگان
- از اول ؟
- کورمان
- خواهش میکنم .
- بایگان
- هرطور میل شما است .
- کورمان
- چرا عینک ندارد ؟
- بایگان
- این بخودش مربوط میشود که چه موقعی از عینک استفاده کند آقای کورمان . شما نمی‌توانید این چیزها را تعیین کنید . اصلاً شما به اینکه او عینک دارد یا نه فکر نکنید . و هیچوقت هم فکر نکنید که من این را میدانم . شما وارد میشوید پیپ میکشید ، مردی هستید که دوران جوانیش را پشت سر گذاشته است ، شما پروفیسور هستید .
- کورمان
- میدانم .
- بایگان
- بخاطر موفقیت شما مردم در جشنتان شرکت کردند . شما برای اولین بار زنان را می‌بینید - خیلی طبیعی .
- کورمان
- گفتنش ساده است .
- بایگان
- کاملاً طبیعی . خیلی راحت .
- کورمان خارج می‌شود .
- آنتوانت
- از اول ؟
- بایگان
- خواهش میکنم .

نور چراغ مهتابی خاموش میشود.

حالا بایستی عینک دسته عاجی بزنی یا نه ؟

آنتوانت

صداهائی از بیرون - خنده - سرانجام سکوت. لحظه  
بعد کورمان که پیپی به لب دارد وارد میشود و متوجه  
زن میشود.

من همین الان میروم.

آنتوانت

حالتان خوب نیست ؟

کورمان

برعکس. (سیگاری بر میدارد) فقط این سیگار را میکشم.  
( منتظر میشود کورمان سیگار را روشن کند ولی انتظارش  
بی نتیجه میماند) البته اگر مزاحم شما نباشم. ( سیگارش  
را دود میکند) امشب خیلی بمن خوش گذشت. با آدمهای  
جالبی آشنا شدم.

آنتوانت

کورمان سکوت میکند.

ادامه بدهید.

بایگان

کورمان بطرف بار میروود و ویسکی میریزد.

به خانم هوبالك فكر نکنید .

بایگان

کورمان ویسکی را به آنتوانت می دهد.

شما ؟

آنتوانت

- کورمان  
آنتوانت  
من فردا کار دارم .  
کارتان چی است؟  
سکوت  
حالا شما مجدداً سکوت میکنید .  
بایگان  
آنتوانت عینک را بچشمش میگذارد.  
آنتوانت  
چرا اینطوری مرا نگاه میکنید؟  
بایگان  
هر چه بیشتر سکوت کنید، حالت دوگانگی بیشتر بچشم  
میخورد. این را حس نمیکنید؟ آنوقت بعد از آن بایستی  
خودمانی تر باهم صحبت کنید .  
آنتوانت  
چرا بمن اینطوری نگاه میکنید؟  
زنک ساعت ۲ نیمه شب را اعلام میکند.  
کورمان  
ساعت دو بعد از نیمه شب است.  
آنتوانت  
من باید بروم .  
کورمان  
ماشین دارید؟  
آنتوانت  
بله .  
آنتوانت آرام سیگار میکشد .  
کورمان  
قبلاً او گفت که ماشین ندارد حالا میگوید دارم برای  
اینکه من نتوانم تا کسی صدا کنم. او بهیچ وجه نمیخواهد  
از اینجا بیرون برود .  
بایگان به صحنه وارد میشود .  
بایگان  
اجازه بدهید از همین اول اشتباهات شمارا گوشزد کنم.

بمحض اینکه زن جوان غریبه‌ای را تو اتاقتان می‌بینید  
بلافاصله بداستانی که برایتان اتفاق افتاده فکر میکنید،  
درست است؟ بهمین جهت می‌ترسید و نمی‌دانید چه  
بگوئید .

کورمان

میخواهم او برود.

بایجان

که همسر شما نشود.

کورمان

بله .

بایجان

بینید : شما خودتان را در حال حاضر نمی‌گذارید و  
برعکس در خاطراتتان غرق هستید. شما فکر میکنید  
بخاطر تجربه‌تان از آینده خبر دارید ، بهمین جهت  
هر دفعه چنین داستانی پیش می‌آید .

کورمان

چرا او نمی‌رود؟

بایجان

نمی‌تواند.

کورمان

چرا نمی‌تواند؟

بایجان

اگر او الان بلند شود و کیفش را بردارد برود، مچ‌شما  
باز شده که چه فکری داشتید، و این برای شما خوش آیند  
نیست . چرا از تحقیقاتتان با او صحبت نمی‌کنید؟ يك  
موضوع عمومی است . چطور می‌توانید ادعا کنید که  
این خانم جوان آن چیزی را می‌خواهد که شما  
نمی‌خواهید؟ این دوگانگی از طرف شما است.  
هوم .

کورمان

شما خودتان را درزن‌شناسی استاد میدانید، با این وصف

بایجان

هر بار در مقابل هر زنی همان اشتباه قبلی را تکرار میکنید.  
ادامه بدهید.

کورمان

این تقصیر شما است که او نمی‌رود . ( بایگان بجایش  
بر میگردد) شروع کنید!

بایگان

ساعت دو را اعلام میدارد.

ساعت دو بعد از نیمه شب است.

کورمان

آنتوانت سیگارش را خاموش میکند .

منتظر کسی هستید؟

آنتوانت

بله .

کورمان

خوب است.

بایگان

آن شخص زن نیست.

کورمان

خیلی خوب است .

بایگان

منتظر جوانکی هستم.

کورمان

آنتوانت کیفش را برمیدارد .

وقتی شما جمله‌ای را دوبار تکرار میکنید مثل اینست که

بایگان

خودتان بحرفی که می‌زنید ایمان ندارید . بهتر است

نگوئید جوانکی، چون کسی حرف شمارا باور نمی‌کند.

اما اگر بگوئید يك دانشجو که شطرنج بازی میکند، يك

جوان که خیلی با استعداد است ، نابغه‌ای که شما او را

تشویق میکنید. همه حرف شمارا باور می‌کنند.

کسی در زد؟

کورمان

- آنتوانت صدائی نشنیدم.
- کورمان خدا کند اتفاقی برایش نیفتاده باشد.
- بایگان خوب است.
- کورمان هر شب برایش ناراحت می‌شوم.
- آنتوانت بسته خالی سیگار را مچاله میکند
- آنتوانت سیگارم تمام شد.
- کورمان پیش راجاق میکند
- کورمان دانشجوئی... با استعداد... متأسفانه او حسود است.
- اگر بیاید و در این آپارتمان زن جوانی را که اینوقت شب اینجانشسته ببیند، ممکن است تیراندازی کند.
- بایگان مبالغه نکنید.
- کورمان او اهل سیسیل است... اما بلوند است، میدانید، موهای بور و چشمانی آبی دارد... این مشخصات بیشتر نمودار آدمهای کشور خودمان است... اما دهانش شبیه یونانیها است... استعداد زیادی در موسیقی دارد... او یکی از نواده‌های پیر اندللو است.
- بایگان دیگر دارید زیاده روی میکنید.
- آنتوانت خدا کند برایش اتفاقی نیفتاده باشد. (کورمان به آراسی پیپ می کشد) نمیخواهید تلفن کنید؟
- کورمان بکجا؟
- آنتوانت سیگار دارید؟
- کورمان پیپ بکشید.

کورمان پیپ را پاك ميكنند و به او ميدهد.

پس شما؟

آنتوانت

تباكوش خيلى ملايم است. ( آنتوانت پيب را بد هانش  
سى گذارد) مادموازل اشتين ، آنچه امشب من گفتم بين  
خودمان ميمانند . ميدانيد دانشگاه چيزى از اين مسائل  
نميدانند. (آنتوانت سرفه ميکند ) شما بايستي آرام و مرتب  
بکشيد

او پيب را ميگيرد و نشان ميدهد که چطور پيب ميکشند.

ميتوانيد وقتى پيب ميکشيد فکرها هم بکنيد؟

آنتوانت

نبايد زياد داغ بشود.

کورمان

آنتوانت آرام و مرتب پيب ميکشد.

همه دوستانم، منظورم دوستان واقعي، مثل شما زندگى ميکنند  
( دود غليظى بيرون ميدهد) در حقيقت همه..... ميدانيد  
مردها اکثراً غير قابل تحمل هستند. بيشرشان زنها را  
نمي فهمند.

آنتوانت

که اينطور؟

کورمان

بله

آنتوانت

آنتوانت سرفه ميکند.

آرام و مرتب .

کورمان

آنتوان آرام و مرتب ميکشد.

براي مثال اگر من کلود فيليب را نداشتم.

آنتوانت

کلود فيليب کى است.

کورمان

دوست پاريسيم. ما باهم زندگى ميکنيم. يك رفيق واقعي

آنتوانت

است. هر کاری که دلم بخواد انجام میدهم و هر وقت  
دلم بخواد میایم، میروم، او اصلاً چیزی نمیگوید.

چکاره است؟

کورمان

رقاص است.

آنتوانت

آها.

کورمان

مردهای دیگر تقریباً همه خسته کننده هستند. حتی مردهای  
دانشمند بمحض اینکه با آدم تنها میشوند دست و پایشان  
راگم میکنند و یکدفعه دیگر چیزی بفکرشان نمیرسد  
غیر از اینکه زنی جوان مقابلشان است. و وقتی که جواب  
سؤالشان که من چکار میکنم میدهم، آنها فقط به لبهای  
من توجه دارند. این وحشتناک است. همین که آدم ساعت  
دو بعد از نیمه شب تویک آپارتمان با آنها تنها باشد خدا  
میداند که چی فکر میکنند. شما حتی تصور این را هم  
نمیتوانید بکنید، ولی با این وجود همه در این لحظه  
میترسند و بیشتر از همه دانشمندان. (کورمان پسر پسر را بر میدارد  
و روشن میکند) خوشحالم که شما را شناختم، خیلی  
خوشحالم.

چرا؟

کورمان

من برادر ندارم.

آنتوانت

آنتوانت بلند میشود.

میخواهید بروید؟

کورمان

من هم فردا صبح بایستی کار کنم.

آنتوانت

کورمان  
آنتوانت

کارتان چی است؟  
مترجمی . من اهل الزاس هستم، کلودفیلیپ بمن کمک  
میکند! او آلمانی نمیداندولی استعداد عجیبی دارد. باور  
نکردنی است..... (سکوت) خدا کند که برای او اتفاقی  
نیفتاده باشد.

کورمان درپوشیدن ژاکتش به او کمک میکند.

کورمان  
آنتوانت

اگر میتوانستم بشما کمک کنم....  
شما خیلی خوب هستید.

کورمان دست او را در دست میگیرد.

بایگان

صبر کنید ( چراغ مهتابی روشن می شود ) چرا بعوض  
اینکه مثل برادری که درمقابل خواهرش دستهایش را تو  
جیبش کرده و با او حرف می زند، دستهای او را در  
دستان گرفته اید؟ ( کورمان سعی میکند که چنین کند ) خیلی  
راحت تر ( او به صحنه وارد میشود و ژاکت آنتوانت را بر  
میدارد. بجای کورمان قرار میگیرد و به او نشان میدهد چکار  
باید بکند ) جمله آخرتان چه بود؟

آنتوانت

من برادر ندارم.

بایگان

بعد از این شما چی میگویید ؟

کورمان

این آخرین جمله او نبود.

آنتوانت

همه دوستانم یعنی دوستان حقیقی که تا آخر عمر با آدم

هستند، انحراف جنسی دارند، تقریباً همه - در حقیقت  
همه .

شما بعد از این چی میگوئید؟	بایگان
این درست نیست.	کورمان
« اگر من کلود فیلیپ رانداشتم.»	آنتوانت
این راقبول دارم، اما قبلاً گفت که تو پاریس يك رفیق واقعی دارد که رقاص است. من در جواب نمیتوانم بگویم «اگر میتوانستم بشما کمک کنم.»	کورمان
آخرین جمله شما چی بود؟	بایگان
اگر میتوانستم بشما کمک کنم.	کورمان
شما در جوابش چی گفتید؟	بایگان
شما خیلی خوب هستید.	آنتوانت
بایگان ژاکت را به آنتوانت میدهد.	
معذرت میخواهم. این درست نیست. اگر من ژاکت را به او بدهم چطور ممکن است در حالیکه او اینقدر مهربان است، دستهایم را در جیب شلوارم بگذارم؟ شما یکدفعه این حرکت را تکرار کنید.	کورمان
بایگان ژاکت را مجدداً میگیرد.	
خیلی خوب، بفرمائید.	بایگان
خوشحالم که باشما آشنا شدم. خیلی خوشحالم.	آنتوانت
ادامه بدهید.	بایگان
من برادر ندارم.	آنتوانت
این جمله را یکدفعه گفتید.	بایگان
شغلتان چی است.	کورمان

مترجمی .	آنتوانت
نه .	بایگان
من اهل الزاس هستم.	آنتوانت
آخرین جمله قبل از ژاکت پوشیدن.	بایگان
کلودفیلیپ آلمانی نمیداند، اما استعداد عجیبی دارد.	کورمان
باور نکردنی است.	آنتوانت
بعدشما چی میگوئید؟	بایگان
هیچ چیز. من از خودم میپرسم، یک فرانسوی که آلمانی نمیداند چطور استعداد عجیبی دارد. (سکوت) البته در این قسمت میتوانستم سؤال کنم، چی ترجمه میکنید؟	کورمان
آدورنو .	آنتوانت
اما این جمله نبود.	بایگان
برای اینکه او سؤال نکرد.	آنتوانت
چون میخواهم او برود. از خودم میپرسم. چرا او در پاریس نمی ماند؟ اما این بمن مربوط نیست. (سکوت) و چون من سکوت میکنم، او تصور می کند به پسرکی که فرار است اینجا بیاید فکر میکنم.	کورمان
خدا کند اتفاقی برای او نیفتاده باشد.	آنتوانت
ادامه بدهید!	بایگان
میخواهید بروید؟	کورمان
منهم فردا صبح باید کار کنم.	آنتوانت
کارتان چی است؟	کورمان

آنتوانت

مترجمی.

بایگان

بچه‌ها!

آنتوانت

من اهل الزاس هستم.

بایگان میگذارد ژاکت بیفتد.

بایگان

خواهش میکنم آخرین جمله‌تان را قبل از اینکه کورمان  
ژاکت را بشماداد و اشتباهاً دستهای شما را گرفت تکرار  
کنید.

کورمان

چرا اشتباه بود؟

بایگان

وقتی شما دست او را گرفتید، فشار دستتان رازتان را  
فاش کرد.

آنتوانت

همه‌مردها، تقریباً همه، خسته‌کننده هستند، و اکثرشان زنها  
را نمیفهمند.

کورمان

که اینطور؟

آنتوانت

بله.

بایگان ژاکت را به او میدهد.

بایگان

«اگر میتوانستم کمکتان کنم.»

آنتوانت

شما خیلی خوب هستید.

بایگان

( دستهایش را در جیب شلوارش میکند. بعداً بحالت  
عادی برمیگردد ) فهمیدید؟ درست مثل يك خواهر و  
برادر. حتی اگر او بخواهد شما ببوسیدش که امکانش  
هست، فراموش نکنید که منتظر جوان سیسیلی هستید.

به این صورت او را هرگز نمیبوسید. آقای کورمان او خیلی راحت است چون شما يك مرد معمولی نیستید. حتی وقتی که با همدیگر تنها هستید. فهمیدم.

کورمان

يك دفعه دیگر ژاکت را بدهید. ( کورمان ژاکت را بر میدارد ) شروع کنید.

بایگان

آنتوانت سیگاری بر میدارد .

اینجا باز هم سیگار بود.

آنتوانت

کورمان سیگار آنتوانت را روشن میکند.

چرا در پاریس نمی مانم ؟ می خواهم مؤسسه انتشارات کوچکی تاسیس کنم، يك مؤسسه انتشارات خصوصی که هر کاری دلم خواست انجام بدهم. باین دلیل هم اینجا هستم. اگر موفق نشوم این مؤسسه را برپا کنم، بالاخره يك کار دیگری میکنم. ( سیگار میکشد ) يك کار جالب ( سیگار میکشد ) خیلی دلم میخواهد يك گالری را اداره کنم.

کورمان

میشنوید؟

بایگان

چرا او تا حالا در این مورد حرفی نزده بود؟

کورمان

او میخواهد تنها زندگی کند. او در جستجوی مردی نیست که نتواند بدون او زندگی کند. مردی که اگر محبوبش نخواهد با او زندگی کند، فوراً برود اسلحه بخرد.

بایگان

آنتوانت  
 اگر می‌خواهید، بدانید : يك مرد خیلی جوان ، خیلی  
 جوانتر از کورمان، من را اینجا آورد، او مهندسی است  
 که می‌خواهد مرا با خودش به برزیل ببرد. (می‌خندد)  
 در برزیل کارم چی است! (زن سیگار میکشد) بهمین جهت  
 تا حالا اینجا مانده‌ام چون می‌ترسم هنوز پائین منتظرم  
 باشد .

کورمان  
 آنتوانت  
 از کجا می‌توانستم این را بدانم؟  
 بهمین جهت من تا کسی خواستم : برفرض که او هنوز  
 کنار ماشین من منتظر مانده باشد (سیگار میکشد) نمی‌خواهم  
 اسم سرزبانها بیفتد (سیگارش را خاموش میکند) لطفأ  
 ژاکت من را بدهید .

کورمان بی حرکت میایستد .

بایگان  
 کورمان  
 به چی فکر میکنید؟  
 به آدورنو .

بایگان  
 دیگر دیر شده، حالا شما میدانید که درباره چه موضوعی  
 با این خانم می‌توانستید صحبت کنید : در باره هگل،  
 شون برگ، کی که گارد ویا بکت .

آنتوانت  
 من پیش آدورنو دکتری گرفتم.

بایگان  
 چرا ژاکت او را نمی‌دهید ؟

کورمان ژاکت او را میدهد .

کورمان  
 اگر می‌توانستم بشما کمک کنم.

- آنتوانت      شما خیلی خوب هستید.
- کورمان دستهایش را درجیب شلوارش میکند.
- کورمان      ماشینتان چه مدل است ؟
- بایگان      خوب است.
- کورمان      کیفیتان را فراموش نکنید .
- بایگان      اگر تو آسانسور هم اشتباهی نکنید همه چیز تمام میشود:
- بیوگرافی بدون آنتوانت .
- کورمان چراغ را خاموش میکند.
- کورمان      من شمارا تاماشیتان بدرقه میکنم . ( آنتوانت می نشیند)
- چرا یکدفعه رنگش پرید؟
- بایگان      برای اینکه به پیپ عادت نداشت.
- آنتوانت درروی کاناپه باچشمائی بسته درازمیکشد.
- کیفش روی زمین افتاده است.
- کورمان      حال او بد نیست ، دارد نقش بازی میکند .
- بایگان وارد صحنه میشود ونبض آنتوانت را میگیرد،
- درحالیکه کورمان کناری ایستاده وپیش راهرمیکند .
- بایگان      واقعاً حالش خوب نیست. این توتون پیپ شماحالش
- را بهم زده : پیشانی اوسرد شده است. ( کورمان پیش
- را روشن میکند. ) لزومی دارد که حالا پیپ بکشید؟
- پنجره را باز کنید ! باید این را بدانید که رفتار شما
- غیر قابل تحمله، زمخت و خشن.
- کورمان      امروز بهتر از هفت سال بعد است.

- بایگان هر طور میل شما است. ( آنتوانت بلند میشود ) او حالا نمیتواند رانندگی کند.
- آنتوانت من باید بروم خانه .....
- بایگان چرا شما متوجه نیستید ؟
- آنتوانت باید دراز بکشم .....
- بایگان شما دارید بازندگی یکنفر بازی میکنید. (آنتوانت ژاکت خود را دریاورد ) نمیخواهید وقتی میهمانتان حالش خوب نیست يك لیوان آب سرد بیاورید، حداقل يك لیوان آب سرد؟
- کورمان بیرون میرود .
- آنتوانت معذرت میخواهم..... (آنتوانت دکمه‌های لباسش را باز میکند و قبل از اینکه تعادل خود را از دست بدهد و بر زمین بیفتد روی کاناپه دراز میکشد. وقتی کورمان با لیوان آب وارد میشود آنتوانت را روی تخت دراز کشیده می بیند)
- معذرت میخواهم .....
- کورمان بخورید .
- آنتوانت تا بحال اینطوری نشده بودم . یکدفعه سرم گیج رفت .....
- کورمان میخواهید دکتر خبر کنم؟
- آنتوانت من را نگاه نکنید.....
- سکوت
- آنتوانت خجالت میکشم .

او سرما میخورد .	بایگان
میدانم.	کورمان
نمیخواهید يك پتو بیاورید ؟	بایگان
يك پتو بیاورم و بعد با دستمال پیشانی و چشمها و گونه‌هایش را خشك كنم. بعد قهوه درست كنم. از او مواظبت كنم، يك لحظه سكوت كنم ، بعد كفشهایش را در آورم تا اورا راحت باشد. و عاقبت او خواهد گفت : حداقل چراغ را خاموش كنید ( سكوت ) آنتوانت، لازم نیست خجالت بکشید. خوب این پیش میاید .	کورمان
کورمان كفشهای او را در میاورد.	

چكار میكنید؟	آنتوانت
برای اینکه راحت تر باشید.	کورمان
کورمان كفشهای او را روی فرش میگذارد .	
حداقل چراغ را خاموش كنید.	آنتوانت
تاریك میشود .	
صبر كنید، کی چراغ را خاموش کرد؟ صبر كنید .	

نور كار مجدداً تمام صحنه را روشن میكند.

نمیخواهید ادامه بدهید ؟	بایگان
-------------------------	--------

نه .	کورمان
هرطور میل شما است .	بایگان
آنتوانت لباسش را مرتب میکند .	
کفشهای من کجا است؟	آنتوانت
بیخشید .	کورمان
کفشهای من کجا هستند؟	آنتوانت
کورمان کفشهای آنتوانت را میدهد .	
شما گفتید : اگر می توانستید یکبار دیگر زندگی را از اول شروع کنید ، بدون شك طور دیگری زندگی خواهید کرد .	بایگان
بدون شك .	کورمان
پس چرا همیشه، باز همان زندگی اولتان را تکرار میکنید؟	بایگان
آنتوانت کفشهایش را میپوشد .	
او کاملاً حق دارد : نباید اینطور میشد ، من هم عاشق نبودم . اصلاً چیزی نبود، حتی روز بعدش هم چیزی نبود (کفشهایش را پوشیده بلند میشود) با آنچه که اتفاق افتاد من هم زیاد موافق نبودم.....	آنتوانت
(درحالیکه پرونده را ورق میزند .) اینبار از کجا میخواهید شروع کنید؟	بایگان
از قبل .	کورمان
کجا؟	بایگان

کورمان  
قبل از این شب. قبل از اینکه پروفیسور بشوم، قبل از  
اینکه عده‌ای برای جشن پروفیسوری من اینجا بیایند،  
قبل از اینکه آنتوانت را برای اولین بار ببینم؛  
بفرمائید. **بایگان**

آنتوانت ژاکت خود را برمی‌دارد.

موفق باشی.

**آنتوانت**

کورمان  
توهم همینطور (آنتوانت بیرون می‌رود) یک داستان  
دیوانه‌کننده.

**بایگان**  
خوب داستان دیگری انتخاب کنید.

یک داستان زائد. **کورمان**

**بایگان**  
آقای پروفیسور کورمان شما اجازه دارید یکدفعه دیگر  
شروع کنید، از هر کجا که مایلید یکبار دیگر انتخاب  
کنید (کورمان شیشه ویسکی را برمی‌دارد) میشنوید؟  
(کورمان در کیلاس ویسکی میریزد) شما زیاد مشروب  
میخورید.

**کورمان**  
به شما چه مربوط است؟

**بایگان**  
من فقط چیزهایی را که خود شما میدانید بازگو می‌کنم.

کورمان ایستاده مینوشد.

**کورمان**  
اصلاً شما کی هستید؟

**بایگان**  
من؟ (در حالیکه پرونده را ورق می‌زند) این پرونده ایست  
که بیوگرافی شما در آن درج شده. تا واسط

چهل سالگی . يك زندگى كه ميشود نگاهش كرد . يك  
زندگى متوسط . شما بعنوان يك دانشمند قابل احترام  
هستيد . عكس العمل هاى كورمان : فكرى كه نميشود  
آنها از كاشفش جدا داشت . در حقيقت الان شما فقط  
عنوان استادى دانشگاه پرايستون را كم داريد .

من سؤال كردم ، شما كى هستيد ؟

كورمان

من بايگانى ميكنم (كورمان نمى فهمد) من كارهاى را كه  
شما در حد امكانات خودتان انجام ميدهيد بايگانى  
ميكنم . چيزهاى كه در زندگى امكانش نيست ، آنچه را  
كه واقعيت اجازه نميدهد ، تئاتر قبول دارد : تغيير دادن ،  
يكبار ديگر شروع كردن ، امتحان كردن ، يك بيوگرافى  
ديگر را تمرين كردن . . . . .

بايگان

كورمان به گيلاس مشروبش نگاه ميکند .

بيوگرافى ! من خيال نميكنم كه بيوگرافى ما ، مال من  
يا هر كس ديگرى يكجور باشد ، كاملاً يك شكل . فقط  
لازم است كه من فقط يك دفعه عوض بشوم .

كورمان

بفرمائيد .

بايگان

در برابر اتفاقات بايد كاملاً سكوت كرد (سكوت) ديگر  
از اين آپارتمان خوشم نميآيد .

كورمان

هر طور ميل شما است .

بايگان

مبل ها و كتابخانه ديوارى كنار ميروند و صحنه خالى  
ميشود .

کورمان بدون اینکه این تغییرات را نگاه کند ، بایک  
لیوان ویسکی در فکر فرورفته است .

بفرمائید .

بایگان

کورمان

یک دفعه در زندگیم وقتی که هفده سال داشتم ، سوار  
دوچرخه‌ای بودم ، الان خوب یادم است: کمی قبل از  
طوفانی که اصلاً نیامده بود - کرمهای شب تاب و گرد  
و خاک به بلندی خانه‌ها ، وبوی کاه قطران میامد - فقط  
یک بار من آگاه بودم. فقط یک ربع ساعت . میدانم که  
این یک آگاهی واقعی بود، اما - مجدداً نمیتوانم آن را  
بخاطر بیاورم. من خیلی کمهوش شده‌ام ( گیلانش را  
خالی میکند) خیلی کمهوش ( به بایگان نگاه میکند) تنها  
آرزوئی که دارم اینست که ، اگر یکبار دیگر بتوانم  
زندگی را از نو شروع کنم ، دلم می‌خواهد با دانش و  
آگاهی بیشتری آغاز کنم .

معذرت می‌خواهم .

بایگان

فقط این را می‌خواهم !

کورمان

مثل اینکه قواعد بازیمان را متوجه نشدید: شما اجازه  
دارید یکدفعه دیگر انتخاب کنید ، البته با تجربه‌ای که  
الان بدست آورده‌اید. شما آزادی کامل دارید که هرطور  
میلتان است عمل کنید . میتوانید از دانش و آگاهیتان  
کمک بگیرید هرطور دلتان بخواهد: برای جلوگیری  
از اشتباهات و یا ترمیم اشتباهاتان میتوانید از تجربه‌تان

بایگان

کمک بگیرید. میتوانید آنرا تجربه کنید و در واحدهای مختلف سیاسی و اجتماعی از آن استفاده کنید. همینطور هم میتوانید آن را خراب کنید و در مسائل دینی یا الکل غرقش کنید. یا اینکه خودتان را در شک و تردید محدود کنید و آنرا رعایت نمائید. حالا هرطور میل شماست. اما شما نمیتوانید دانش و آگاهیتان را تغییر بدهید، یا بهتر است بگوئیم: قدرت هوشتان را، ارزشتان را. میفهمید؟ این محدوده کار شما است.

آنتوانت با لباس خیابان ظاهر میشود

او دیگر چی میخواهد؟

کورمان

کیف دستیم را. (کورمان از کمک باو امتناع میکند)

آنتوانت

فراموش کردم کیف دستیم را ببرم.

من گفتم میخواهم زمان گذاشته ام را از پیش از آشنائی با

کورمان

آنتوانت شروع کنم. باین ترتیب اون میتواند چیزی را در

اینجا فراموش کرده باشد.

بایگان مؤدبانه به آنتوانت اشاره می کند که حضورش

زیادی است، و آنتوانت به عقب صحنه میرود.

میخواهید یک دفعه دیگر بدورانی برگردید که هنوز

بایگان

شاگرد مدرسه بودید؟

نوربازی - پسر بچه ده ساله ای بالباس زمستانی وارد

میشود.

روتس را بخاطر میاورید؟

بایگان

کورمان ریزه - نمیرسد - صورت او - پنیری است.	روتس
بس کن.	کورمان
صورت پنیری	روتس
کورمان ریزه	
نمی رسد.	
شما را مسخره میکنند، چونکه یکدفعه تو سالن ورزش گفتید در آینده پروفیسور میشوید. از بیاد آوردن این خاطره هنوز هم عصبانی میشوید؟ شماسی و سه سال بعد، در سال ۱۹۶۰ پروفیسور شدید.	بایمان
سه مرد که لباس استادان دانشگاه را به تن دارند وارد میشوند. یکی از آنها رئیس دانشگاه است که مدرکی لوله شده را باز میکند.	
تأمل کنید، عالیجناب، يك لحظه.	بایمان
میدانم این مدرک چیست.	کورمان
کورمان ریزه	روتس
نمی رسد	
صورت او	
پنیری است.	
میدانید بعدش چه اتفاقی افتاد؟	بایمان
کورمان ریزه - صورت او - پنیری است.	روتس
چه اتفاقی افتاد؟ در این باره او بمن چیزی نگفته. تو این	آنتوانت

کوچولو را چیکارش کردی؟

روتس گلوله برفی درست میکند.

بایگان این واقعه در سال ۱۹۲۷ اتفاق افتاد.

کورمان بله.

بایگان منظور شما اینست که:

کورمان یکبار دیگر تکرار دوران دبستانی.

بایگان یکدفعه دیگر رشديک مرد.

کورمان یکبار دیگر امتحان دیپلم.

بایگان یکدفعه دیگر مرگ مادر.

کورمان یکدفعه دیگر سربازی.

بایگان یکبار دیگر سربازی.

سرود سربازان بگوش بپرسد.

فرمانده قسمت: ایست. خبردار! ایست، به چپ چپ، به راست

راست، پافنگ آزاد.

کورمان یکدفعه دیگر تمام دوران سربازی؟

فرمانده ایست، خبردار.

سرجوخه ظاهر میشود.

سرجوخه جناب سروان

بایگان صبر کنید، سرجوخه، صبر کنید.

سرجوخه قسمت، آزاد.

روتس میخواهد دورشود.

روتس نرو بیرون!	بایگان
اسم من روتس نیست.	روتس
پس اسم تو چی است؟	بایگان
اسم او روتسلر است، ماباوروتس میگفتیم، برای اینکه هیچوقت دستمال نداشت.	کورمان
همانجا بمان (بطرف پسر بچه میرود و او را بجای اولش بر میگردد) شاید چشم چپت را از دست ندهی، میشنوی؟ اگر بخواهی می توانی چشم چپت را از دست ندهی.	بایگان
سر جوخه بحالت خبردار میایستد.	
ایست، خبردار.	سر جوخه
سر جوخه!	بایگان
دوش فنگک	سر جوخه
اگر اجازه بدهید خواهشی دارم.	بایگان
قدم رو - مارش ( صدای قدم رو بگوش میرسد . ) نظر به راست - بجای خود - مارش . يك دو - يك دو - نظر به چپ . بجای خود - مارش . يك دو - يك دو -	سر جوخه
سر جوخه بدنبال سر بازان ناسرئی خارج میشود، تا لحظه ای چند صدای فرمانده به گوش میرسد.	
يك، دو،	فرمانده
سكوت	

رئیس دانشگاه      میتوانم حالا مدرک را قرائت کنم ؟ اگر اشتباه نکنم در  
در این لحظه همکارمان به نقطه اوج زندگیش رسیده:  
انتخاب او بعنوان استاد صاحب کرسی و رئیس دانشکده  
تحقیقات علوم.

کورمان      روتس، همانجا بایست.  
بایگان      شاید آقای کورمان دیگر نخواهد ترقی کند، شاید آقای  
کورمان مایل باشند یکدفعه دیگر مادرشان را ببینند.

پرستاری سفید پوش تختخوابی چرخ دار را بداخل  
میاورد . درون تختخواب پیر زنی دراز کشیده که  
حرکت نمیکند. پرستار روی تخت خم میشود.

پرستار      خانم کورمان؟ من نمی فهمم چه میگویید. خانم کورمان،  
يك كلمه از حرفهای شمارا نمی فهمم.  
دکتری بایک آمپول وارد میشود.

بایگان      شاید حرفی که او میخواهد بزند زیاد هم مهم نباشد: شما  
نباید مشروب بخورید، بایستی ازدواج کنید و جورابه های  
گرم بپوشید.

زن جوان دورگه ای که لباس شنای دو تکه پوشیده و با  
يك بلوز که دکمه هایش باز است ظاهر میشود. پاهای او  
برهنه و خیس است.

هلن      What's the matter ?

کورمان      Mother is dying.

هلن      What are you going to do?

دکتر حالا او میخواهد. وضع قلبش خراب است. سه ساعت بعد يك آمپول ديگر به او تزریق کنید. من منزل هستم. دکتر خارج میشود.

Why don't you go to Europe ?

Helen .

Why don't you go ?

هلن

کورمان

هلن

قایق ظاهر می شود. هلن بدرون آن میپرد و پاروها را بدست میگیرد.

شما نمیخواستید هلن را ترك کنید. شما میترسیدید وقتی به اروپا بروید، این دختر را از دست بدهید. و از طرفی هم، طبق این نوشته، شما در این لحظه پول نداشتید. بدهید ببینم.

بایگان

کورمان

بفرمائید . (پرونده را به او میدهد) چیزهایی را که شما نمیدانید، اینجا نوشته نشده است: هزینه تحصیلی سالیانه از قرار ماهی دویست دلار . بعد از گردش که با هلن رفتید، يك فورد کهنه خریدید و هر دو يك قایق کرایه کردید. بعد از آن فقط یازده دلار پول داشتید. اگر با کشتی هم میخواستید سفر کنید این پول کافی نبود . شاید بخواهید ماشینتان را بفروشید، آنهم اولین ماشین زندگیتان را.

بایگان

میدانم.

کورمان

پدر شما استادانوا بود.

بایگان

کورمان

میدانم.

بایمان

اوبدهکار بود، چون زیاد مشروب می خورد . ( استاد نانوائی بادوچرخه ظاهر میشود، مست است، ولی خوش قلبی ازقیافه اش نمایان است ) این صحنه در سال ۱۹۳۴ اتفاق افتاد. در هفدهمین سال تولدشما - پدرتان دوچرخه ای باخودش آورد. این دوچرخه کاملاً نو بود و تمام قسمت هایش برق میزد: پرده ها، طوقه ها، همه چیز براق بود . چراغی هم که روی این دوچرخه بود نو بود. زنگ دوچرخه هم نو بود. يك دوچرخه نو انگلیسی . (پدر زنگ میزند) بمخاطر می آورید؟ (پدر زنگ میزند) اینطور که در پرونده درج شده، با این دوچرخه به همه آرزوهایتان رسیده بودید. پدرتان يك شلوار هم برای شما خریده بود. چنین هدیه ای دیگر در عمرتان نگرفتید. به این میگویند به آرزو رسیدن.

کورمان

نه .

بایمان

دلتان میخواهد حالا مجدداً این دوچرخه را داشته باشید؟

پدر

هانس!

بایمان

صبر کنید، پدر، صبر کنید.

پدر

چرا قبول نمیکند؟

بایمان

صبر کنید.

پدر نامفهوم فحش میدهد.

در این روز من هفده ساله شدم.

همین طور است.

و برف بازی؟

درست است.

واو چشمش را ازدست داد.

بله.

پرستار بادمسته کلی وارد میشود.

خانم کورمان، حالتان چطور است؟ بهتر است؟ ببینید

خانم کورمان، امروز روز قشنگی است. میگویم: بیرون

روز قشنگی است. ببینید خانم کورمان. این گلها را

پسرتان از آمریکا فرستاده (گلها را از زر ورق بیرون سیورد)

همه اش گل سرخ است.

هانس!

پسر مهربانی دارید.

هانس!

این همه گل سرخ.

پرستار گلها را در گلدان میگذارد.

شما میدانید بعد از این صحنه چطور میشود. ( مجدداً

دفتر را بر میدارد و میخواند) سپتامبر ۱۹۴۹: هیتلر! آلمان

لهستان را تسخیر میکند. فرانسه و انگلیس وارد جنگ

میشوند. اما شما در سانفرانسیسکو میمانید . استالین روسیه لهستان را تسخیر میکند. بهار سال ۱۹۴۰ هیتلر! آلمان به هلند حمله میکند.

و غیره و غیره ...

وبلژیک

و همینطور جلو میروند.

چرا ناراحت شدید؟ شما که آنوقت چیزی را از دست ندادید. برعکس ازدواج کردید ( زنی در لباس عروسی ظاهر میشود ) در بهار سال ۱۹۴۰ برای خدمت سربازی به اروپا بر میگردید، با اولین همسر خود که بعدها خودکشی کرد روبرو میشوید . ( کورمان به اطرافش نگاه میکند ) میخواهید این قسمت را عوض کنید؟

هانس!

گوگن بول کاترین، بیست و یک ساله، بلوند، کک مکئی، تنها فرزند یک دارو خانه دار. بخاطر میاورید؟ اینطور که اینجا نوشته شده، در روزی که بکلیسا میرفتید میدانستید این ازدواج اشتباه است. (زننگهای کلیسا بگوش میرسد ) میخواهید تصمیمتان را عوض کنید؟

کورمان به عروس نگاه میکند . بایگان بطرف گلھائی که در گلدان کنار تخت است میرود و آنها را به عروس میدهد، کورمان هنوز گیلان ویسکی را در دست دارد.

کورمان

بایگان

کورمان

بایگان

عروس

بایگان

عروس چرا سکوت کردی؟

کورمان کاترین.

عروس چهاا شده اسآ؟

کورمان سکوت میکند .

عروس يك چیزى بگو .

دو کارمند اداره متوفیات تابوتى میاورند و بعد میروند .

بایمان شاید کاترین هم میداندا که این ازدواج يك اشتباه اسآ،

و منتظر اسآ شما این را بگوئید . چرا به او نمیگوئید ؟

ممکن اسآ بیهوش شود . در این لحظه که زنگهای کلیسا

هم بصدا در آمده اند این تصمیم شما برای او يك شوک

اسآ .

عروس هانس!

بایمان شاید شما زندگی او را نجات بدهید . ( زنگهای کلیسا

دیگر بگوش نمیروند ) آقای کورمان ، ما منتظریم

( بطرف دیگران ) آقای کورمان گفته اند: اگر بتوانند

یکبار دیگر زندگی را از اول شروع کنند، بطور

حتم زندگی شان فرم دیگری خواهد گرفت ( به کورمان )

پسر بچه منتظر اسآ، میخواهد بداند که باید چشم چپش

را از دست بدهد یا نه . مادر تان منتظر اسآ ، آنها را

نمیشود زیاد معطل کرد . کشیش با تمام اسناد منتظر اسآ .

هلن، اولین دوست دختر در زندگی شما، درسو اهل شمالی  
سافرانسیسکو منتظر است. و عروس باگلهای سرخ در  
انتظار شماست.

کورمان  
بایگان  
که مرا اسیر کند.  
ویانکند. ( صدای ارگ شنیده میشود ) آقای کورمان هنوز  
هم میتوانید تصمیم بگیرید.

مردی با کلاه میلندر و زنی با کلاه زنانه ظاهر میشوند  
و کنار عروس قرار میگیرند.

پدرزن هانس!

کورمان پاپا

مادرزن هانس!

کورمان ماما.

بایگان از پدر و مادرزنتان میترسید؟

بچه ای ظاهر میشود - لباس مجللی به تن دارد. اودسته  
گلی به عروس میدهد.

بچه «عروس زیبا، همه ما برای تو خوشبختی آرزومی کنیم.»

دختر بچه کرنش میکند.

مادرزن بچه نازی است.

یک کشیش پروتستان ظاهر میشود.

بایگان از کشیش پروتستان میترسید؟ او نمیتواند بداند که شما

دارید اشتباه میکنید. چرا سکوت کردید؟ بخاطر بیاورید:  
در این روز شما فراکی کرایه کرده بودید که متأسفانه آستین  
هایش بلند بود. اینطور که اینجانوشتید. هر بار که دعا  
میکردید، مجبور بودید آستین‌ها را بالا بزنید. بعد اینطور  
نوشته‌اید که جلوی محراب شما فقط به آستینهای بلند و  
دم فراك که آنهم بلندتر از حد معمول بود فکر میکردید.  
اگر او حداقل لبخندی میزد، ولی فقط خجالت میکشید!  
رنج میبرد! اینطور شروع شد و همینطور هم ادامه یافت:  
او رنج میبرد.....

کورمان

کورمان بر میگردد و نمیداند کیلاس ویسکی را چه کند.

آقای کورمان.

بایگان

صدای ارگ را میشنوم، او هبله، میشنوم .

کورمان

کاترین شمارا دوست دارد.

بایگان

اینطور خیال میکرد .

کورمان

او خوشبخت است .

بایگان

همین برایش کافی بود.

کورمان

منظورتان از این حرف چی است؟

بایگان

هیچ چیز. (بایگان کیلاس خالی را از او بگیرد) متشکرم .

کورمان

(پپ خودش را از جیب درسیاورد) من امروز ترا تو

رؤیاهایم می بینم و وقتی که بیدار میشوم حس میکنم

توهم این را میدانی .

- بایمان چه خوابی می بینید ؟
- کورمان به کسی مربوط نیست.
- بایمان چرا ازدواج کردید؟
- کورمان برای اینکه هلن را فراموش کنم .
- هلن What is he telling you ?
- کورمان من از این زن استفاده کردم تا هلن را فراموش کنم و اوهم از من استفاده کرد تا بچه داشته باشد.
- بایمان چرا این را به خودش نمیگوئید؟ (کورمان سرش را تکان میدهد) شما قبول کردید؟
- کورمان بله .
- بایمان مطمئنید ؟
- کورمان بله، مطمئنم.
- صدای ارگ قطع میشود.
- کشیش آمین .
- کورمان اگر باکاترین ازدواج نمیکردم، ممکن بود او خودکشی نکند .
- بایمان من هم این طور فکر می کنم.
- کورمان و پسرمان ؟
- جوانی ظاهر میشود.
- توماس پاپا .
- کورمان من پدر خوبی نیستم، پدر بدی هم نیستم، گهگاه او را فراموش میکنم، من نمیخواستم پدرش باشم، اما پدرش

هستم. اگر او در دریا شناکنان خیلی جلو برود من را ترس بر میدارد و صدایش میزنم. من لایتین میخوانم که به او کمک کنم ، و اگر موفق بشود ، خیلی خوشحال میشوم، و اگر بخواد بداند که من به چه فکر میکنم، سعی میکنم برایش توضیح بدهم . (پپ را از دهان بر میدارد) او اینجا است، نمی بینید، او اینجا است!

می فهمم .	بایگان
فرزند او	کورمان
شما او را دوست دارید .	بایگان
درست است، آدم نمیتواند منکر فرزندی که وجود دارد بشود. (میخندد) توماس نظر تو چی است ؟	کورمان
پا .....	توماس
آیا یک پسر پدرش را دوست دارد؟ آیا پدر پسرش را دوست دارد؟	کورمان
پا ، من پول میخواهم.	توماس
می بینی .	کورمان
تصادف کردم .	توماس
باز هم .	کورمان
حق تقدم بامن بود.	توماس
چقدر ؟	کورمان
در حدود نهصدتا	توماس

کورمان کیف بغلیش را در میآورد .

کورمان معذرت میخواهم، این نمیتواند درست باشد: او تصدیق رانندگی را در ۱۸ سالگی گرفته ، تولدش هم ۱۹۴۲ است و باین ترتیب این تصادف قبل از ۱۹۶۰ نمیتواند اتفاق بیفتد و در این تاریخ بایستی آنتوانت هم اینجا باشد .

بایگان درست است.

کورمان اما من نمیخواهم او اینجا باشد.  
بایگان توماس را خارج میکند.

بایگان پسر بایستی کوچکتر باشد.  
دکتر وپرستار وارد میشوند.

دکتر خانم کورمان

پرستار او نمی گذارد آمپول بز نیم . (دکتر نبض بیمار را میگیرد.)  
او فکر میکند روی سر اشیبی کوهی قرار گرفته ،  
بهمین جهت هم هیچکس نباید بعیادت او برود. دیشب  
یک آمپول به او تزریق کردم .

دکتر چشم مرده را می بندد .

دکتر به پسرش اطلاع بدهید .

Now it's too late .

دکتر اوراق هویت متوفی را برای من بیاورید. (دکتر از کنار تخت مرده دور میشود و به طرف کورمان میرود - این دومثل اینکه در راهرو باهم برخورد کرده باشند) بله ، آقای کورمان ... فکر میکنم مرگ او خیلی سخت

نبود. در این سن و سال قلب مادرتان خیلی قوی بود و  
همین باعث تعجب من شده بود .  
با هم دست میدهند، دکتر میرود .

Now it's too late .

هلن

yes .

کورمان

Why didn't you go ?

هلن

yes .

کورمان

Because of me ?

هلن

yes .

کورمان

هلن بازوی کورمان را میگیرد .

میخواهید پیش هلن بمانید ؟

بایگان

yes .

کورمان

هرچه شما بخواهید . (چراغ مهتابی روشن میشود )

بایگان

باین ترتیب شما تصمیم گرفتید از مرگ مادرتان یکبار

دیگر از اول شروع کنید: در سال ۱۹۳۹ در دانشگاه

کالیفرنیا با دانشجویی بنام هلن آشنا میشوید . (از روی

پرونده میخواند) پیک نیک به فورت روس . مایک قایق

داریم . هلن را به هتل راه نمیدهند . ماشب را در قایق

میگذرانیم .

yes .

کورمان

پس شما در آمریکا میمانید. (زن و شوهری که پالتوهای

بایگان

کثیفی به تن دارند با چند بچه و چمدانی ظاهر میشوند )

اینها کی هستند ؟

فراری این آقا، جوان خیلی خوبی است. این آقای جوان زندگی ما را نجات دادند .

بایگان درست است ؟

فراری بهار سال ۱۹۴۰ .

بایگان شما این افراد را بیاد میاورید ؟

کورمان بله . ( بدون اینکه به آنها نگاه کند ) نیمه های شب

نزدیک مرز بود . آنها را در اتومبیلی که مخفی شده

بودند، دستگیر کردند ، چون بچه کوچک آنها سرفه

کرده بود. آنها در بین ریلهای قطار ایستاده بودند، بدون

اوراق هویت یهودی . نگهبانی که میخواست فوری

آنها را بیرون ببرد، جلویش را گرفتم و از او سوال

کردم، این تنها کاری بود که انجام دادم. من از او سوال

کردم و آنها هم از موقعیت استفاده کرده و فرار کردند.

(بایگان در پرونده میگردد.) در این زمان چند روز بیشتر

از بازگشت من از آمریکا نمیگذشت. بر حسب اتفاق در

آن لحظه در ایستگاه راه آهن بودم، یک تصادف ساده

بود. ( زن فراری گریه میکند ) شما را دیگر زندان

نمیبرند، نترسید. من در سانفرانسیسکو نمی مانم .

What's the matter ?

هلن

فراری این مرد جوان خیلی خوب است.

کورمان من کاری نکردم، ولی شاید بشود گفت که يك تصادف،  
زندگی شمارا نجات داد.

بایگان درست است. (ازروی پرونده میخواند) ۱۴ر۳ر۱۹۴۰،  
من به ملاقات زنم رفتم وبهمن دلیل به قطار نرسیدم و  
مجبور شدم تمام شب را درراه آهن بگذرانم .

فراری . بهار .

بایگان يك لحظه صبر کنید . (ازروی پرونده میخواند) « زن و  
شوهری با دوبچه و يك مرد پیر» ( به فراریها نگاه میکند )  
پیر مرد نیست .

کورمان نگهبان اورا باتیر زد .

سکوت

I have to go. کورمان

Why? هلن

I have to. کورمان

Okay. هلن

It's not okay. Not at all, but I have to leave you already کورمان

have to.

you're a coward هلن

. هلن کورمان

I always knew you were هلن

کورمان اورا نگاه میکند.

بایگان او فکر می کند شما می ترسید، چون او يك دختر دورگه

است. برایش توضیح بدهید که اشتباه میکند .

سکوت

Okay

هلن

هلن ؟

کورمان

Good luck .

هلن

هلن خارج میشود .

برای او توضیح میدهید.

کورمان

فراری چمدانش را برمیدارد .

این آقا، جوان خیلی خوب هستند.

فراری

فراری‌ها خارج میشوند .

چطور میتوانم سرنوشتم را تغییر بدهم...

کورمان

پس سرنوشتان را دنبال می‌کنید؟

بایگان

بله .

کورمان

دیگر نمیخواهید تغییر بدهید؟

بایگان

نه .

کورمان

فریادی شنیده میشود : گلوله برف بچشم روتس

کوچولو اصابت میکند. او درحالیکه دستش را روی

چشم چپ خود گذاشته خارج میشود .

پس ادامه میدهید .

بایگان

نعش‌مادر را خارج میکنند .

بله .

کورمان

قایق را بیرون میبرند .



درجه‌دار	چپ، دو يك دو ،
بایگان	کافی است.
کورمان	گفتنش ساده است .
درجه‌دار	گروهان : سرود .

صدای سرود سربازان شنیده میشود . درجه‌دار ،  
گروهان نامرئی را تعقیب میکند و رفته‌رفته صدا  
محو میشود .

بایگان	میخواهید حالا مداركرا برایتان بخوانم؟
	رئیس‌دانشگاه لوله‌کاغذی را مجدداً باز میکند.

کورمان	هنوز کاترین اینجا است؟
بایگان	بله.

کورمان	توهم برو.
بایگان	واقعاً اینرا میخواهید؟ (از روی پرونده میخواند) امروز قبل ازظهر در بحثی که بین من و کاترین در گرفت، او میخواست من را ببخشد ولی من به او گفتم توهم برو. بعد او خودش را دار زد، بعد ازظهر، وقتی ازدانشگاه برگشتم، او اینکار را کرده بود. حالا او در این تابوت خوابیده است. گناه من قابل بخشش نیست.

کورمان سکوت میکند.

بایگان	او بیست و نه سال داشت.
--------	------------------------

کورمان به او نگاه میکند.

کورمان

توهم برو.

عروس

هانس.

کورمان

من به گناه خودم عادت کرده‌ام.

عروس عقب می‌رود. پدر و مادر زن با توافق کشیش برای مراسم تشییع جنازه آماده میشوند و متصدیان تابوت را حمل میکنند.

بایگان

میخواهید یکدفعه دیگر صورتش را ببینید؟

کورمان

هنوز فراموشش نکردم.

تابوت و بدرقه‌کنندگان خارج میشوند.

رئیس دانشگاه

من کاملاً میفهمم همکارم چی فکر میکند. انعکاس کشف کورمان، کشفی که امروزه محققین معتقدند نمیشود آن را نادیده گرفت، این کشف را ما مدیون یک تصادف هستیم. اگر بعد از این هم سالها تجربه کنیم، کی میتواند تضمین کند چنین تصادفی تکرار بشود؟ فکر میکنم هیچ دانشمندی در این مورد به درستی نتواند جواب بدهد.

بایگان

چه زمانی اتفاق افتاد؟

کورمان

فوریه ۵۹

بایگان پرونده را ورق میزند.

رئیس دانشگاه

همکار عزیز، اگر من از تصادفات صحبت کردم این بهیچ وجه ارزش علمی شما را پائین نمیآورد، چون کلمه تصادف نمیتواند کاشف باشد، بلکه روح انسانی

- است که این تصادف را شناخته.
- بایگان « مرغ دریائی شماره ۴۱۱، تجربه سری »  
کورمان بله.
- بایگان نمیخواهید از آن صرف نظر کنید؟
- آنتوانت او تمام موقعیتش را مدیون این مرغ دریائی میداند.
- کورمان برای آخرین بار با کمال ادب می خواهم از خانم خواهش کنم که نمیتوانند اینجا چیزی گم کرده باشند.
- آنتوانت کیف دستیم را.
- کورمان خواهش میکنم پائیز ۱۹۵۹ را ببیند.
- بایگان خانم اشتین.
- کورمان در پائیز ۱۹۵۹ او کجا بوده؟
- آنتوانت در پاریس.
- بایگان آقای کورمان مایلید بدانید در پائیز ۱۹۵۹ چه گذشته.
- آنتوانت می رود،
- کورمان دیگران باید مواظب کیف دستی خانم باشند.
- رئیس دانشگاه مدارك رالوله میکند .
- رئیس دانشگاه اگر تصمیمتان عوض شد بمن خبر بدهید که مدارك را نابود کنم.
- سه مردی که لباس دانشگاهی به تن دارند خارج میشوند.
- بایگان باین ترتیب:

آنتوانت مجدداً برمیگردد.

آنتوانت شما بشوهرم بگوئید، او باید برود دکتر، هرچه زودتر بهتر. قبل از اینکه دیر بشود.

بایگان آقای کورمان حال شما خوب نیست؟

کورمان حرفش بی ربط است.

آنتوانت وقتی آدم بداند چه اتفاق افتاده است و دیگر دیر شده باشد، همه میگویند: چند سال پیش این بیماری ساده، قابل علاج بود.

کورمان خیلی خوب. من پیش دکتر خواهم رفت.

آنتوانت من از او خواهش میکنم.

بایگان سرش را زیر میاندازد و آنتوانت خارج میشود.

بایگان آقای کورمان دیگر چکار مایلید بکنید: پائیز ۱۹۵۹؟

کورمان فکر میکنم.

کارگر صحنه، دو چرخه را بیرون میبرد.

بایگان پائیز ۱۹۵۹ را بخاطر بیاورید: (پرونده را ورق میزند)

« اختلاف بین کوبا و آمریکا، نیجریه مستقل میشود .

خروش چچف به ملاقات ایزنهاور میرود . سومالیا مستقل

میشود. سفینه ۳۹۰ کیلوئی لونا ۱۱ شوروی در ماه منفجر

میشود.»

کورمان عینکش را تمیز میکند.

کورمان  
یکدفعه دیگر مایلیم بحث خودم و کرولفسکی را تکرار کنم. پروفسور ولادیمیر کرولفسکی که بعدها کرسی استادیش را ازدست داد. فکر میکنم این گفتگو در ماه دسامبر در آپارتمان من انجام شد.

بایگان  
خواهش میکنم.

نورکار تمام صحنه را روشن میکند، اطاق مجدداً مثل سابق تزئین میشود. مجدداً از آپارتمان مجاور صدای ناموزون پیانو که مرتب آهنگی را تکرار میکند بگوش میرسد. در مدت زمانیکه این صحنه تغییر میکند بایگان از فرصت استفاده کرده سیگاری روشن میکند. سرانجام قفسه کتابخانه پائین میاید، بایگان سیگارش را خاموش میکند. سکوت.

بایگان  
آقای کورمان، آپارتمان شما حاضر است.

چراغ مهتابی خاموش میشود.

نور بازی .

کورمان  
این، اینجا چکار می کند؟

بایگان  
ساعت قدیمیتان است.

کورمان  
آنها ببرید .

بایگان  
هر طور شما بخواهید.

کارگر صحنه، ساعت را بیرون میبرد.

بایگان      باز هم می‌خواهید تغییراتی بدهید؟ فقط کافی است  
بگوئید. می‌خواهید نیز تحریر را طرف دیگر بگذاریم؟  
کورمان      کاش با این چیزها میشد همه چیز را تغییر داد.  
بایگان      شما میتوانید انتخاب کنید.

مجددآ صدای ناموزون پیانو از آپارتمان مجاور بگوش  
میرسد.

کورمان      این صدا باید باشد؟  
بایگان      این موزیک مدرسه باله است. پائیز ۵۹ را بخاطر میاورید:  
در آپارتمان مجاور، مدرسه باله است. متأسفانه آنها همیشه  
پنجره را باز میگذارند.

مجددآ همان موزیک تکرار میشود. صدای معلم باله  
بگوش میرسد و سپس سکوت.

کورمان      و این موزیک هر روز تکرار میشود؟  
بایگان      بغیر از روزهای یکشنبه و تعطیلات رسمی  
کورمان      این غیر قابل تحمل است.  
بایگان      اما شما تحمل کردید.  
کورمان      شما گفتید، میتوانم انتخاب کنم.  
بایگان      دیگران هم میتوانند انتخاب کنند. آقای کورمان شما

تنها تو این دنیا زندگی نمیکنید، و حالا چند نفر آپارتمان  
مجاور را در (Klettenhof) کلتن هوف ۱۸ برای مدرسه  
باله اجاره کرده‌اند. اینها واقعیت هستند. اگر نمیتوانید

تحمل کنید، چرا يك آپارتمان ديگر انتخاب نميکنيد ؟

در آنجا باچي روبرو ميشوم؟

كورمان

اين بعد معلوم ميشود؟

بايمان

شايد صدای موتور يك اره برقی.

كورمان

ممکن است.

بايمان

ويا شايد صدای ترن ويا صدای زنگ كليسا. ويا پرواز

كورمان

هوایما از فرودگاه.

صدای سرموزی بگوش ميرسد.

اين ميتواند صدای موتور اره برقی باشد.

بايمان

بس کنید .

كورمان

بسیار خوب. ( صدای دیگری بگوش ميرسد ) محله خيلى

بايمان

قشنگی است، ولی دارند ساختمان ميکنند. برای زیبایی

محله کار ميکنند. صدای ماشينهای ساختمانی. اما اين

صداها فقط شش ماه طول ميکشد.

بعد از آن چي ميشود؟

كورمان

صدای دیگری بگوش ميرسد.

يك كود كستان. (كورمان سرتكان ميدهد) شما ميتوانيد

بايمان

انتخاب کنید. ( صدای پيانوی ناموزون از آپارتمان مجاور

شنیده ميشود بعد سکوت برقرار ميشود. ) پس شما در همين

آپارتمان ميمانيد .

کورمان به اطرافش نگاه میکنند.

کورمان      اطاق من ابتکاری بود؟  
بایگان      از سلیقه خودتان تعجب میکنید؟

خانم هوبالك وارد میشود.

هوبالك      آقای پروفور کروفسکی.

کورمان      اورا راهنمایی کنید.

خانم هوبالك می رود و کروفسکی وارد میشود: اوسری طاس دارد، چشمان درشتش از پشت عینک دیده میشود نهرنگ پریده است. آدم نمیتواند فکر کند که او باین قیافه همیشه لبخندی بر لب داشته باشد. او پالتوی کهنه ای که هرگز در نمی آورد به تن دارد، کیف چرمی نازک و کلاهش را در دست دارد. او کوچک است و خیلی ترسو به نظر میاید. به نظر میرسد که درخواستی داشته باشد.

کورمان      فکر میکنم شما اینجانسته بودید. (کروفسکی مینشیند)

مسلاً این به نظر شما خنده آور است، چون ماقبلاً یکبار باهم همین گفتگو را داشته ایم. شماحتماً دلائل من را مبنی بر اینکه چرا به هیچ حزبی وابسته نیستم میدانید. باین ترتیب لازم نمی بینم آنها را تکرار کنم.

کروفسکی      نه لازم نیست.

کورمان      چیزی می نوشید؟

کروفسکی      نه.

کورمان برای خودش ویسکی میریزد.

کورمان همکار عزیز، خلاصه میکنم: من یکبار دیگر فکر کردم...

سکوت - کورمان ایستاده مینوشد .

شماچی فکر کردید!

کرولفسکی

درباره‌ی گفتگوی خودمان در این اطاق، درباره‌ی گفتگوئی

کورمان

که فقط مادونفر مجری آن بودیم: شما آنجا نشسته بودید

و من اینجا ، شما هم لازم نیست تکرار کنید ،

من میدانم : در نظر شما من همان هستم که امروزه مردم

بهش فراری اجتماع میگویند ، روشنفکری که خیلی

دقیق و باوحشت و یا حداقل بانفرت به طبقه‌ی حاکمه چشم

دوخته، گهگاهی زیر اختاری را بانظر موافق یا مخالف

امضاء می‌کنم. تازمانیکه وجدانم اجازه بدهد به نفعش

دادخواست میدهم، و باین ترتیب فراری اجتماع در راه

پیشرفت اجتماعی کار میکند.

من این را گفتم؟

کرولفسکی

شما طور دیگری گفتید .

کورمان

تقریباً .

کرولفسکی

شما میگوئید همکاری با حزب تنها راهی است که

کورمان

میشود دنیا را عوض کرد . (خانم هوبالک وارد میشود.)

و من قبول نکردم چون راه مقدسی که شما بمن پیشنهاد

کردید شناخته شده بود. (متوجه خانم هوبالک میشود.)

دیگر چه خبر است؟ (نامه‌ای از او میگیرد) متشکرم خانم

هوبالك، متشكرم. (خانم هوبالك خارج میشود.) شما از همکاری با حزب صحبت کردید و در همین لحظه نامه‌ای از سنا رسید: سؤال کرده‌اند آیا در اوایل سال آینده حاضرم و غیره و غیره و به احترام کشفیات علمی که کرده‌ام ووو..... حفظ آن که دولت و غیره و غیره..... همکار عزیز تبریکات صمیمانه‌ام را بپذیرید.

کرولفسکی

کورمان

متشكرم . (نامه باز نشده را روی میز میگذارد) بخاطر می آورم که شما همیشه لبخند میزدید ، و حالا که نگاهتان میکنم دیگر لبخند نمی‌نید . درست مثل يك هنرپیشه. شما فکر میکنید مسیر بعدی مرا میشناسید . شما الان مرا بعنوان پروفیسور دکترهانس کورمان رئیس انستیتوی کشفیات علوم میشناسید. (مجدداً صدای همان پیانو بگوش میرسد - اما این دفعه خیلی کوتاه است . ) کرولفسکی ! شما بعنوان يك فیزیک دان، فکر میکنید که بیوگرافی با موجودیت هر فردی بستگی دارد، این اصطلاح مربوط میشود به کارهایی که آن شخص انجام داده است. اما : من میتوانم در اثر يك تصادف دارای بیوگرافی دیگری بشوم و این بیوگرافی که همه ما داریم و همیشه وبال گردنمان است نمیتواند احتمالاً درست ترین آنها باشد. این فقط میتواند امکان داشته باشد مثل هر بیوگرافی دیگر که امکانش تحت تأثیر زمان و مکان و حوادث برای شخص بوجود میآید. پس در این صورت

چنین بیوگرافی اصلاً چه چیزی را میتواند بشما بگوید؟  
 منظورم را میفهمید؟ يك بیوگرافی بهتر یا بدتر منظور  
 من نیست. من این را رد میکنم، که همه ما، هر آنچه  
 یکبار انجام دادیم، برای اینکه اتفاق افتاده، برای اینکه  
 داستانی از آن بوجود آمده دیگر نمیشود آن را عوض  
 کرد. آدم باید مواظب باشد تا دیگر بچنین حوادثی  
 بر نخورد.

میفهمم.

شما میفهمید؟

کرولفسکی

کورمان

Ab posse ad esse valet, ad esse ad posse non valet

(سیگاری روشن میکند) اما فکر میکنم شما میخواستید  
 مسئله خیلی مهمتری را بگوئید ( مجدداً صدای آهنگ  
 ناموزون شنیده میشود، اما این بار چنین به نظر میرسد که  
 تمرین خوب انجام شده است، زیرا موزیک ادامه پیدا میکند.  
 پنج هنرجوی باله باتفاق معلم باله از سمت چپ رقص کنان  
 وارد میشوند. آنها فقط تمرین میکنند و برای تماشاچی  
 نمیرقصند )

کرولفسکی

بایستید. - نوك پنجه؟ (بدون موزیک خودش انجام میدهد)  
 فهمیدید؟ (دستهایش را بهم میزند.) خوب بچه ها از نو  
 شروع میکنیم.

علم

مجدداً همان صدای پیانو از اطاق شنیده میشود.  
 آنها همان تمرین را تکرار میکنند و از سمت دیگر

صحنه خارج میشوند. يك هنرجوی باله باقی میماند.  
سکوت

- |  |        |
|--|--------|
| این دختر اینجا چکار میکند ؟  | کورمان |
| از او خوشتان میاید ؟   | بایگان |
| دارم با کرولفسکی صحبت میکنم.   | کورمان |
| شما با کرولفسکی صحبت میکنید ، ناگهان صدای خودتان را هم دیگر نمیشنوید. درحالیکه حرف میزنید از پنجره به بیرون نگاه میکنید و مدرسه باله را می بینید. یکمرتبه حواستان پرت میشود.                   | بایگان |
| من این دختر را نمی شناسم .   | کورمان |
| اما شما میتوانستید با او آشنا بشوید. (مجددآصدای موزیک شنیده میشود و شاگرد باله شروع به تمرین میکند. سپس سکوت برقرار میشود.) وقتی که با کرولفسکی در باره بیوگرافی صحبت میکردید این اتفاق افتاد. | بایگان |
| بعد چی شد ؟  | کورمان |
| آقای کورمان شما اجازه دارید یکدفعه دیگر انتخاب کنید. طور دیگری انتخاب کنید. شاید بخواهید یکدفعه با او غذا بخورید .   | بایگان |

گارسنی بایک کارت غذا ظاهر میشود.

گارسن چی میل دارید ؟

بایگان چی دارید ؟

گارسن خاویار روسی .

Saumon fume .

Fois gras de strossbourg .

Escargot ala Bourgonne .

شما میتوانید انتخاب کنید . **بایگان**

یا اینکه غذاهای ایتالیائی ؟ **گارسن**

Canneloni .

Tortelini alla panna .

Tortellini con funghi .

La sagne verde .

هوم . **بایگان**

Specialita della casa **گارسن**

آقای کورمان اینجا یک رستوران عالی است، هیچکس **بایگان**

هم اینجا شما را نمیشناسد. ( به گارسن ) امروز چه نوع

ماهی دارید ؟

بهتان نشان میدهم . **گارسن**

گارسن میرود.

اگر شما با این دختر غذا بخورید، میتوانم فکر کنم، **بایگان**

چهار ماه بعد که دکتر اشتین از پاریس برگردد، برخورد

شما با او طوری خواهد بود که او بلافاصله بعد از

ورودش چمدانش را برمیدارد و برای همیشه میرود .

باین ترتیب بیوگرافی بدون آنتوانت خواهد بود .

( گارسن بایک سینی پر از انواع ماهی وارد میشود ) آه .

انواع ماهی های مختلف . **گارسن**

اینجا را نگاه کنید .	بایگمان
همه‌اش را امروز صید کرده‌اند.	گارسن
عالی است .	بایگمان
زبان دریائی..... اوزن برون ... ماهی سفید بسیار	گارسن
عالی .	
برای دو نفر ؟	بایگمان
اوه بله .	گارسن
قزل آلا ؟	بایگمان
هنوز می‌توانند تو آب شنا کنند.	گارسن
این چیه ؟	بایگمان
اسپادو . Spado	گارسن
اسپادو ؟	بایگمان
ماهی نیزه‌دار .	گارسن
تا حالا نیزه‌دار خورده‌اید؟	بایگمان
خرچنگ کاملاً تازه .	گارسن

کورمان شاگرد باله را ورنه‌انداز میکند.

بایگمان آیا تا بحال خرچنگ دیده‌اید ؟

مجدداً صدای ناموزون پیاوشنیده میشود . گروه بال‌رین‌ها - باتفاق معلمشان - وارد میشوند و دختری که دفعه قبل باقیمانده بود، به آن گروه میپیوندد و خارج میشوند . سکوت ( میل خودتان است . ) گارسن هنوز خرچنگ را در سینی

نگه داشته است) فعلاً چیزی نمیخوریم .

گارسن

خواهش میکنم .

گارسن خارج میشود.

بایگان

ببینید : شما میتوانید انتخاب کنید.

کورمان

ادامه بدهید .

بایگان

چرا سرمن داد میزنید؟

کورمان

درباره من چی فکر میکنید؟ مثل اینکه اینجا مسأله فقط

انتخاب زنهاست، اگر من اجازه دارم که انتخاب کنم ،

در اینصورت اصلاً میخواهم دورزن را خط بکشم .

بایگان

هرطور میل شما است .

کرولفسکی همانطور نشسته است.

کرولفسکی

ab posse ad esse valet , ab esse ad posse non valet

(سیگارش را روشن میکند) فکر میکنم میخواستید مسئله

مهمتری را بفرمائید .

کورمان روی میز می نشیند.

کورمان

کرولفسکی! حرفم را رد نکنید - لازم نیست جواب

من را بدهید - شما عضو خوب کمونیست هستید. چیزی

که تا امروز معلوم شده، شما رابط هستید و شاید یکی از

رهبران این حزب باشید . رشته اصلی شما که فیزیک

است رازتان را فاش میکند. سفر شما به پراگ، پاریس

یا مکزیکوسیتی از طرف کنگره تنظیم شده بوده، شما حتی

مشروب نمیخورید ، نکند الکل در شما تأثیر کند و حرفهائی را که نباید بازگو کرد بگوئید. (مشروب سینوشد) قانون احتمالات : روزی همه متوجه میشوند که بخاطر بعضی مسائل، کرسی استادیتان را از دست میدهید. چیزی که برای بعضی ها میتواند قابل قبول باشد : محدود کردن ساعات تدریس و چیزهای دیگر. این اتفاقی است که برای کرولفسکی افتاده است. من خودم بعنوان مردم گریز اخطاری مینویسم : «مربوط میشود به وقایع اخباری که در دانشگاه ما رخ داد. « موفقیتی کاملاً واضح و جمع و جور که برای نویسنده اش افتخاری همراه داشته .

شما از تجربه هایتان حرف میزنید.  
بدون شك .

کرولفسکی  
کورمان

همکار عزیز، چی میخواهید بگوئید؟

اگر ما یکدفعه دیگر بتوانیم شروع کنیم، همه میدانیم، چه کاری باید بکنیم. امضاء در مقابل امضاء ، اعتراضات و تهدیدات و آنچه باقی میماند ضعف عقل، جبهه گرفتن، در درجه اول زور بنام قانون، ترور : و نتیجه آن این است که هیچکدام از ما دو نفر در این ماجرا دست نداشته ایم. ( به بایگان ) تاریخ دقیق وقوع بحث من و ولادیمیر کرولفسکی چه زمانی بوده است؟ ( بایگان پرونده را ورق میزند . ) چند لحظه بعد از این بحث

کرولفسکی  
کورمان

پروفیسور کرولفسکی دستگیر میشود، خانہ اش را میگردند،  
وازمحل کارش اخراج میشود.

۱۹۵۹ر۱۲ر۳      بایگان

حالا این را به پرونده اضافه کنید.

کورمان

چی را؟

بایگان

۱۹۵۹ر۱۲ر۳ ، قبول عضویت حزب کمونیست .

کورمان

بایگان یادداشت میکند.

همکار عزیز، باید عرض کنم که من غافلگیر شدم. حزب  
دوباره درخواست شمارا مطالعه کرد ، از تحقیقاتی که  
ما کردیم شما هیچ عضو خوبی نبودید . امیدوارم که  
به عواقب کاری که کردید توجه داشته باشید. این میتواند  
مانع پیشرفت شما باشد.

کرولفسکی

همکار عزیز ، خوب میدانم چکار دارم میکنم .  
(به بایگان که با پرونده به کورمان نزدیک میشود) چکار باید  
بکنم؟

کورمان

امضاء کنید .

بایگان

کورمان پرونده را امضا میکند .

رفیق کرولفسکی. (نورعموسی صحنه) چه خبر شده؟

کورمان

دکتر منتظر شما است.

بایگان

کارگر صحنه، يك صفحه سفید جلوی صحنه طرف راست  
قرار میدهد. کارگر دیگری میزی را که ابزار و آلات  
پزشکی روی آن است کنار صحنه میگذارد و هر دو خارج

میشوند. کرونفسکی از جایش بلند میشود.

کرونفسکی همکار عزیز، آنچه‌بما مربوط میشود: دوستی‌ما، چون گذشته پابرجا خواهد بود. و گهگاه در حیاط دانشگاه باهم صحبت خواهیم کرد. فقط گهگاهی همکار محترم، بحث‌ما، همین‌جا تمام میشود: (دست‌بدهد) میدانید که بعد از این بایستی هوشیار باشید. (کلاه‌ش را سرش‌می‌گذارد) اگر در آینده پارتی بدهید من در آن شرکت نخواهم کرد.

کورمان پارتی برای چه؟

کرونفسکی چون بزودی پروفسور میشوید.

کورمان این‌هرگز اتفاق نمی‌افتد.

نوربازی - در جلوی صحنه، دکتری با روپوش سفید ظاهر میشود. اونوار کاردیوگرافی را مقابل نورنگاه میکند.

دکتر درد هم دارید؟

کورمان چه دردی؟

دکتر من از شما سؤال میکنم، الکتروکاردیوگرافی سالم

نشان میدهد. (اوبه کورمان نوار نشان میدهد) کاملاً

سالم است. (نظرف‌بیز ابزار میرود) چیزی که من را

بفکر انداخته اورین شما است.

- کورمان      چرا؟
- دکتر      فعلاً چیزی نمیدانم.
- بایجان      باید کتان را در بیاورید.
- دکتر      کمی خون لازم داریم.
- کورمان کتش را در بیاورد.
- بایجان      میتوانید بنشینید.
- کورمان می نشیند و آستینهایش را بالاسیزند.
- دکتر      ناراحتی دارید؟ (دکتر خون میگیرد.) (در مورد کرو لفسکی چه میگوئید؟)
- دکتر      دگر تکه پنبه ای به او میدهد.
- بایجان      پنبه را روی جای سوزن بگذارید.
- کورمان پنبه را روی جای سوزن نگه میدارد.
- آنتوانت      وقتی بچه بودم یکدفعه اوریون، یکدفعه هم سرخك گرفتم. اما غیر از اینها.....
- دکتر      دگر خون را داخل لوله ئی میریزد.
- دکتر      پرستار آگنس.
- دکتر      دگر خارج میشود.
- کورمان      امروز چه روزی است؟
- بایجان      ۱۲ آوریل ۱۹۶۰. خانم اشتین هنوز در پاریس هستند.
- او امروز چمدانهایش را می بندد که پاریس را ترک کند.

این را شما نمیتوانید تغییر بدهید.

کورمان

هوم.

اوباسایر مدعوین در جشن پروفسوریتان شرکت کرده بود، شما تمام کوششتان را برای رد درجه پروفسوری کردید.

بایگان

نوربازی. دوسرد باهالتوو کلاه باتفاق خانم هوبالك ظاهر میشوند.

مثل اینکه اتفاقی افتاده است.

بایگان

مردان خاکستری پوش به اطراف نگاه میکنند.

کاری داشتید؟ آقای دکتر منزل نیستند. شما اصلاً کی هستید. من سرایدار خانه هستم، اجازه دارم سؤال کنم، آقایان کی هستند؟

خانم هوبالك

یکی از آن دونفر کارت شناسائی خود را نشان میدهد.

شما همانطور بنشینید.

بایگان

خانه را تفتیش میکنند؟

کورمان

شما در مطب هستید. (کورمان مجدداً می نشیند) پنبه را برندارید. (یکی از مردها کشوی میز را باز میکند.) بشما شك بردند، چون فکر میکنند میخواهید دنیا را تغییر بدهید، هیچکس فکر نمیکند شما میخواهید خودتان را عوض کنید.

بایگان

مرد دیگر کتابها را باز میکند.

خانم.....؟

مرد

هوبالك	هوبالك
مرد	خانم هوبالك بگوئيد.
هوبالك	من هيچى نميدانم.
مرد	اهل كجا هستيد؟
هوبالك	اهل بومن
مرد	اهل بومن.
هوبالك	آقاي دكتور چكار كردند؟
مرد	شما فاميل داريد؟
هوبالك	در بومن
مرد	در بومن.
هوبالك	چرا نه؟
مرد	بسوالات ما جواب بدهيد.
هوبالك	اونميخواهد كسى به كتابهايش دست بزند.
مرد	درسال چندبار بملاقات فاميلتان به بومن ميرويد؟
هوبالك	من اصلاً نميروم.
مرد	اين خوب نيست.
هوبالك	همين براي من كافي است.
	در جلوي صحنه پرستار ظاهر ميشود.
پرستار	آقاي دكتور الان ميآيند.
	پرستار چيزي برميآورد.
بايمان	آنها چيزي پيدا نميكنند، شما خودتان راناراحت نكنيد:
	سوء ظن، سوء ظن است.

اتاق تاریک میشود، دکتری جلوی صحنه میاید.

خطر ناک نیست ولی باید از کبدتان مواظبت کنید.....  
دکتر  
باین ترتیب: سبزی را پخته بخورید. ادویه اصلاً نخورید  
از این بعد فلفل و خردل و کاری میل نفرمائید. ماهی دریا  
هم بهیچ وجه .

نور چراغ مهتابی.

من یادداشت میکنم.

بایگان مینویسد.

بایگان

از میوه‌ها: زردآلو، گیلاس، آلوهلو برایتان خوب  
دکتر  
نیست. سیرا اصلاً نخورید. کلیه غذاهای نفخ آور برایتان  
مضر است. در عوض هرچه ممکن است نان خشک  
بخورید.

سبزیجات؟

بایگان

بدون نمک. کلم و لوبیا و پیاز اصلاً نخورید.

دکتر

کلیه مواد نفخ آور.

بایگان

آشامیدنی سرد نخورید: آبجو، ویسکی، ودکا و غیره  
دکتر  
و غیره. جین، لیکور، اشتین هگر، کنیاک بهیچ وجه میل  
نفرمائید.

شراب!

بایگان

بگوئید بینم پدرتان الکلی بود؟

دکتر

اینطور بنظر میامد.

کورمان

شراب سفید بهیچ وجه نخورید.

دکتر

- بایمان      شراب قرمز چطور است؟  
دکتر      اصلاً الکل نخورید .
- بایمان      پس چی؟  
دکتر      شیر .
- بایمان      آب معدنی؟  
دکتر      بدون گاز. چائی، اگر پررنگ نباشد. چهار گل و کلیه جو شانه ها بد نیست. قهوه به هیچ وجه میل نفرمائید. ماست دوست دارید؟
- بایمان      ماست دوست دارید؟  
دکتر      همیشه میتوانید ماست بخورید. هر قدر ممکن است نان خشک بخورید. سبزی بدون نمک بخورید، ماهی دریا بهیچ وجه.
- بایمان      این را فرموده بودید.  
دکتر      ماهی که میتوانید بخورید، ماهی قزل آلا است.
- بایمان      همیشه؟  
دکتر      بدون کره.
- بایمان      خرچنگ؟  
دکتر      خیلی ضرر دارد.
- بایمان      شما خیلی شانس آوردید، چون آقای کورمان چند لحظه قبل نزدیک بود یک خرچنگ دریائی بخورد.
- دکتر      خدا کمک کرده است .  
بایمان      گوشت؟

دکتر اگر پخته باشد، در ضمن بدون چربی. کباب کرده، بدون نمک و ادویه، سوسیون و نظایر آن را اصلاً میل نفرمائید.

بایگان نان؟

دکتر کاملاً برشته.

بایگان هر چه باعث نفخ بشود ممنوع است.

دکتر نان خشک هر قدر که دلتان بخواهد.

پرستار وارد میشود.

دکتر الان میایم.

پرستار میز ایزار و لوازم پزشکی را بیرون میبرد.

بایگان دستوردیگری نیست؟

دکتر سعی کنید عرق کنید، خیلی عرق کنید.

بایگان چطور؟

دکتر ورزش، راه پیمائی حمام سونا. (دستش را روی شانه کورمان

سیکارد) مهم نیست، کبدتان کمی ورم کرده، غیر از

این چیز مهمی پیدا نکرده ام. عصبانیت برای شما مثل

زهر است. می فهمید بهیچ وجه عصبانی نشوید...

نورکار - صحنه بخوبی دیده میشود و انتهای صحنه

گروهی جمع شده اند. مردان در لباس اسمو کینگ و

خانمها بالباس شب، همه يك گیلان شامپانی در دست

دارند. دکتر خارج میشود.

- کورمان  
بایگان  
کورمان  
بایگان  
کورمان  
بایگان  
کورمان  
بایگان  
کورمان  
بایگان  
کورمان  
بایگان  
کورمان  
بایگان  
کورمان  
بایگان
- از سرطان حرفی نزد.  
نه.  
پس غیر از تورم کبد چیزی دستگیرش نشد.  
میتوانید کتتان را دوباره بپوشید.  
هر چه ممکن است نان خشک.....  
به چی فکر میکنید؟  
کورمان بلندشده کتش را بر میدارد.  
اینها کی هستند؟  
دوستان.  
اینجا چی میخواهند؟  
میخواهند بشما تبریک بگویند.  
چرا؟  
برای اینکه شما پروفسور شده اید.

نوربازی در اطاق. اطاق مملو از مهمان است. آنها  
دسته دسته ایستاده اند و حرف میزنند. آدم از حرفهای  
آنها يك كلمه هم نمی فهمد

- کورمان  
بایگان  
کورمان
- پروفسور؟  
اگر راستش را بخواهید، منم تعجب میکنم.  
تو این مملکت يك عضو حزب کمونیست پروفسور  
نمیشود: ۱۹۶۰، این غیر ممکن است.

بایگان

باور نکردنی است.

کورمان سرش را تکان میدهد.

هنریك

هانس!

بایگان

شمارا صدا میکنند.

هنریك

او کجا قایم شده است.

بایگان

چون دیر وقت است میهمانها میخواهند بروند . (اوبه

کورمان درپوشیدن کت کمک میکند.) آقای پروفور لازم

نیست برایتان توضیح بدهم : هیچ روشی واقعیت را

تضمین نمیکند.

میهمانها کورمان را می بینند.

هنریك

بالاخره آمدی.

اشنیدر

ساعت نزدیک دو است.

هنریك

آقای پروفور، دیگر ما باید برویم.

کورمان بین جمع گم میشود. صداهائی درهم و برهم و

میهمانها دسته دسته از اطاق خارج میشوند. تنها

خانم جوانی درلباس شب درست مثل آغازنمایشنامه

باقی میماند، او روی کاناپه نشسته و منتظر است،

او عینکی دسته شاخی بچشم دارد. صدای میهمانها در

راهرو شنیده میشود، لحظه ای بعد کورمان وارد میشود

بدون اینکه سوت بزند.

آفتوانت

من بلافاصله میروم.

سکوت

کورمان

حالتان خوب نیست؟

آنتوانت

برعکس. (سیگاری بر میدارد) فقط این سیگار را میکشم.  
(منتظر میشود کورمان سیگارش را روشن کند، ولی انتظار  
او بی نتیجه می ماند.) البته اگر مزاحم نباشم. (سیگار میکشد)  
امشب بمن خیلی خوش گذشت. با آدمهای جالبی آشنا  
شدم. بعضی ها خیلی مهربان بودند و آدم را جذب  
میکردند.

سکوت

آنتوانت

از مشروبات چیزی باقی مانده است؟  
کورمان حرکتی نمیکند.

آنتوانت

چرا اینطوری من را نگاه میکنید؟

سکوت

## قسمت دوم

نوربازی: همان اطاق. زمان صبح، خانم هوبالك اطاق را مرتب میکند. بعد از لحظه‌ای کورمان بارو بدوشامبر وارد میشود. چند نامه در دست او است.

کورمان  
صبح بخیر هوبالك . ممکن است از شما خواهش کنم برای من صبحانه درست کنید؟ ( ایستاده نامه را باز میکند )  
من پرسیدم ممکن است برای من صبحانه درست کنید.  
خانم هوبالك می‌رود.

میدانم او الان چی فکر میکند. او فکر میکند اگر هزار بار هم بتوانم از اول شروع کنم، باز همان اشتباهات پیشین را تکرار میکنم. (نامه را میخواند و درجا کاغذی میاندازد)  
تبریکات . (تمام نامه‌ها را درجا کاغذی میاندازد) اما او اشتباه میکند. من و او به دهکده سفر نمیکنیم. ما باهمدیگر

آشنا نخواهیم شد. ( پشت میز تحریر می نشیند ) این اولین و آخرین صبحانه ما خواهد بود.

بایگمان هر طور میل شماست.

کورمان دیگر آن اتفاق نمی افتد.

بایگمان چه اتفاقی؟

کورمان ما باهم ازدواج نخواهیم کرد.

بایگمان در این مورد هنوز وقت دارید انتخاب کنید.

آنتوانت با همان لباس ظاهر میشود، کنار در ورودی می ایستد. طوری که کورمان وجود او را حس نمی کند

کورمان امروز چندشنبه است؟

بایگمان پنجشنبه. ( کورمان به ساعت مچی اش نگاه میکند. ) ساعت

یازده کمیسیون دارید ، یادتان می آید؟ همان کمیسیونی که یکبار فراموش کردید.

مجدداً نوای ناموزون پیانو که قطع و تکرار میشود بگوش میرسد . کورمان متوجه آنتوانت شده بلند میشود.

آنتوانت من از مسواک تو استفاده کردم.

کورمان فراموش کردم سؤال کنم : قهوه یا چای؟ اما مثل اینکه

بیشتر به قهوه تمایل داری . ( بطرف در می رود ) يك تخم

مرغ عسلی؟

آنتوانت من نمیخورم.

## سکوت

- آنتوانت      ساعت چند است؟  
کورمان      ده ونیم کمیسیون دارم .  
آنتوانت      کیف دستیش را برمیدارد و مرتب میکند.
- آنتوانت      اگر میدانستم ماشینم را کجا پارک کردم خوب بود .  
سویج را پیدا کردم. ( فکر میکند ) بلوار ، شاید ، آنجا  
باشد، بلوار یا مجسمه .....  
کورمان      این اطراف بلوار نیست.  
آنتوانت      مسخره است .  
کورمان      بهتر نیست بنشینیم؟
- خانم هوبالك وارد میشود و میز را می چیند - ایندو  
ایستاده اند و منتظرند که خانم هوبالك کارش را تمام  
کند و برود.
- کورمان      الان چائی حاضر میشود.  
آنتوانت      یادم افتاد ماشینم را کجا پارک کردم. ( میخندد ) هر بار که  
ماشینم را پیدا میکنم تعجب میکنم . ( بی نظر ) شما  
اشتاهل را می شناسید؟  
کورمان      اشتاهل ؟  
آنتوانت      او با ماشین من رانندگی میکرد. نمیخواست اینجا بیاید،  
ما قبلاً دریک بلوار بودیم ...  
صدای زنگ ساعت ده را اعلام میکند .  
آنتوانت      ساعت ده شد.

آنتوانت ژاکت لباسش را از روی دسته صندلی  
برمیدارد .

- کورمان  
آنتوانت  
کورمان  
آنتوانت  
آنتوانت  
کورمان  
آنتوانت  
کورمان  
آنتوانت  
کورمان  
بایگان  
کورمان  
بایگان  
کورمان  
بایگان
- میخواهی بروی ؟  
هانس، اگر ناراحت نشوی .  
بدون صبحانه ؟  
من هم ساعت ده کار دارم باید لباسم را عوض کنم . خدایا،  
ساعت ده قرار ملاقات داشتم،  
کورمان ژاکت پوشیدن او را نگاه میکند .  
خودتان را ناراحت نکنید .  
چرا می خندی ؟  
برای زحمتی که مردها بخودشان میدهند . من با هر مردی  
نمیخواهم ، اما هر بار که پیش بیاید خوشحالم ، هانس  
باشما هم بمن خوش گذشت ، اما حالا میخواهم با خودم  
تنها باشم . ساعت را کجا گذاشتم ؟  
فکر میکنم تو حمام است .  
آنتوانت به حمام میرود .  
همینطوری بود ؟  
درست همینطور .  
درباره ملاقات بعدی چیزی نگفت ؟  
يك كلمه هم حرف نزد .  
نمی فهمم .  
تو پرونده اینطوری درج شده: (نور چراغ مهتابی . در

پرونده میخواند ) او از حمام لباس پوشیده با موهای  
 شانه شده بیرون میاید . دنبال سویج ماشین میگردد ،  
 صدای زنگ ساعت ده را اعلام میکند . ژاکتش را  
 بر میدارد. حرفی درباره ملاقات بعدی نمیزند. در اینجا  
 خاطرات شما کمی رمانتیک نوشته شده است. هیچکس  
 برزانون چپ و راستش ننشسته، هیچ دستی برگردنش،  
 هیچ بوسه ای برلبش دوامی نداشته، نه مشوش است و  
 نه مرتکب اشتباهی میشود، برعکس، از آنچه در این  
 شب بر ما گذشته خوشحال و راضی به نظر میاید. اما آنچه  
 گذشته، گذشته. و به پیمانهایش در این شب پابند نیست.

کورمان

من هیچ چیز نمی فهمم.

بایگمان

آقای کورمان، اینطور بود .

کورمان

چرا من به کمیسیون نرفتم.

چراغ مهتابی خاموش میشود.

کورمان

این همه وقت تو حمام چکار میکند؟

بایگمان

دنبال ساعتش میگردد.

سکوت . آنتوانت برمیگردد و ساعتش را به دستش

می بندد .

آنتوانت

میخواهم امروز یکبار دیگر آن آپارتمان را تماشا کنم،  
 میدانید بخاطر گالری خودم، متأسفانه آسانسور ندارد و  
 همین تنها اشکال است ، اما اطاقهایش خیلی قشنگ  
 هستند . درست همانست که من میخواستم ، بزرگ و

دست نخورده. متأسفانه خیلی گران است. باید بسقف  
چراغ نصب کرد. بهمین جهت امروز بایستی بملاقات  
مهندسی جوان بروم.

اشتاهل.

بایمان

میخواهم بدانم چقدر خرجش میشود. محل خیلی مناسب  
است، واگر موفق بشوم آنجا را بگیرم، آپارتمان زیرش  
را هم برای بنگاه کوچک انتشارات شخصیم کرایه  
میکنم. بعدها اگر در کارم موفق نشوم به پاریس برمیگردم.  
این همین امروز معلوم میشود....

آنتوانت

سکوت

شما فقط لازم است او را تا آسانسور بدرقه کنید.

بایمان

بله.

آنتوانت

امیدوارم که درست بشود، منظورم نصب چراغهای  
سقف است.

کورمان

بله.

آنتوانت

بله.

کورمان

برای پیروزم دعا کنید.

آنتوانت

کورمان او را بدرقه میکند، خانم هوبالك میاید و  
چای میاورد و سپس خارج میشود. کورمان برمیگردد.

او يك زن معمولی نیست.

کورمان

او را اینطور می بینید.

بایمان

يك زن فوق العاده است.

کورمان

بایگان شما او را بی ارزش خواندید، آنموقع نمیتوانستید قبول کنید، زنی ، بعد از اینکه با شما خواهد بخوابد خودش تنها باشد .

کورمان زن کم یابی است .

چراغ مهتابی روشن میشود .

بایگان کمیسیون را که ساعت یازده قرار بود برگزار شود بخاطر بیاورید ( از روی پرونده میخواند ) بحث کمیسیون ، انتخاب رئیس دانشگاه بود .

کورمان کنار پنجره میرود .

بایگان آقای کورمان این میتوانست برای شما خیلی مهم باشد، نه اینکه شما انتخاب بشوید ، برای شما مهم است اگر قرعه بنام همکاران هورن آخر اصابت نکند . همه میدانند آقای هورن آخر ضد کمونیست است . بعنوان دانشمند چیزی بارش نیست ، اما مرد باثباتی است . مردی است با روح بزرگ وطن پرستی . اگر آقای هورن آخر رئیس بشود تمام سعیش این خواهد بود که شما را از کار برکنار کند . و امروز رئیس جدید انتخاب میشود .... میشنوید ؟ .... در اولین بیوگرافی باین کمیسیون نرفتید و در عوض با این زن جوان به پیک نیک رفتید و ماهی و شراب دهاتی خوردید . هورن آخر بالاخره بایک رأی بیشتر انتخاب شد . بعد از آن پشیمان شدید که چرا به این کمیسیون نرفتید، بخاطر می آورید ؟ در

اولین بیوگرافی آقای هورن آخر نتوانست شما را  
بر کنار کند، چون عضو حزب کمونیست نبودید .

پس چرا او نمیرود؟ ( سکوت ) ماشینش روشن نمیشود.  
شاید باطریش ضعیف است - شما که واردید . او تمام  
شب چراغش را روشن گذاشته و حالا تعجب میکند چرا  
ماشین روشن نمیشود. و یا شاید متوجه شما در کنار  
پنجره شده .

کورمان  
بایگان

کورمان از پنجره دور میشود.

به چی فکر میکنید؟

کورمان برای خودش چای میریزد.

او زن بی‌ارزشی است .

کسی شك ندارد .

کورمان ایستاده چای مینوشد.

حالا چکار میکند؟

نمیخواهد بیش از این تحقیر بشود .

کورمان چای میخورد .

خانم شما مورد تحسین همه ما است، باید این را قبول  
کنید ، مورد تحسین همگی ما است . اجازه میدهید  
اظهار نظری کنم : شما باو فکر میکنید . خودتان را  
ناراحت نکنید، که او چکار میکند. آقای کورمان خانمی  
باهوش مثل او، بدون شما هم میتواند راهش را پیدا کند،

بایگان

ناراحت نباشید. او میداند چی میخواهد. اوزن است، ولی بیشتر از آن يك شخصیت است و بیشتر از آن بازیك زن است.

اوه بله .

کورمان

او يك گالری را میگرداند، گالری آنتوانت ، بابنگاه انتشارات کوچكش، وهروقت كارش نگیرد میتواند بلافاصله به پاریس برگردد.

بایگان

پیش رقاوصش .

کورمان

او الان بملاقات مهندس جوانی میرود تا بداند قیمت نصب چراغهای سقف چقدر است ، شایدگران بشود اما مهندس جوان زرننگ است ومیداند چطور اورانگه دارد، زنی با نقشههای وسیع، تنها، وکی میداند شاید روزی حامله بشود، ودیگر نتواند نقشههایش را دنبال کند، آقای کورمان لازم نیست دیگر شما بفکر اوباشید اورفته است .

بایگان

خیلی خوب .

کورمان

بفکر انستیتوی خودتان باشید .

بایگان

کورمان پشت میز تحریرش می نشیند.

چیزی که الان دست شما است پرونده ایست که در کمیسیون امروزبایستی مطرح کنید، يك فتو کپی مربوط به هورست دیترهورن آخر که قرار است امروزبریاست دانشگاه انتخاب بشود: امضاء او درسال ۱۹۴۱ .

بایگان

کورمان پرونده را لوله میکند .

بایگان وقت آن رسیده که لباس عوض کنید تا به کمیسیون امروز برسید ( ابتدا به ساعتش و بعد به کورمان نگاه میکند) ده ویست دقیقه ....

کورمان میتوانیم مجدداً به عقب برگردیم؟

بایگان چرا؟

کورمان من این زن را تحقیر کردم .

بایگان شما باز هم او را تحقیر خواهید کرد .

کورمان بچه دلیل؟

بایگان خواهید دید .

چراغ مهتابی خاموش میشود. آنتوانت برمیگردد .

بایگان آقای کورمان مایلند به عقب برگردند.

کورمان عینک آنتوانت را برمیدارد.

آنتوانت یعنی چه؟

کورمان نمیگذارم شما بروید.

آنتوانت شما کمیسیون دارید.

کورمان جدی میگوئید؟

آنتوانت جدی میگوییم.

کورمان ما همدیگر را نمی شناسیم.

آنتوانت این خیلی قشنگ است.

کورمان چرا می خندید؟

آنتوانت شما از آن‌هایی هستید که يك روز بعد توضیحات عشقی بشنوید؟ (سکوت) عینکم را بدهید .

کورمان پیشنهادی دارم: من از کمیسیون که برایم خیلی مهم است صرف‌نظر میکنم و شما هم بملاقات مهندس جوان برای نصب چراغهای سقف نروید، باین ترتیب باهم به‌خارج شهر می‌رویم.

آنتوانت بیرون در دامن طبیعت؟

کورمان امروز روز قشنگی است .

آنتوانت دست در دست هم میان نی‌زارها؟

کورمان احتیاج نیست زیاد پیاده‌روی کنیم، از میان نی‌زارها هم نمی‌گذریم، در رستوران کنار دریاچه ماهی می‌خوریم ، شراب دهات مینوشیم، این پیشنهاد نباید زیاد بد باشد .  
آنتوانت لبخند می‌زند.

کورمان آنتوانت از شما خواهش میکنم.

آنتوانت فکر میکنم بهتر است بهم توبگوئیم .

کورمان معذرت می‌خواهم .

کورمان عینک را پس میدهد .

آنتوانت ساعت را کجا گذاشتم؟

کورمان فکر میکنم تو حمام است.

آنتوانت به حمام میرود .

بایگان باین ترتیب اولین بیوگرافی تکرار شد ! ( نور چراغ

مهتابی) شما میدانید بعد از این چی میشود (از روی پرونده

میخواند ) نهار در رستوران هتل قوها ، بحث در باره ژنرال دوگل ، شب تنها ، اخبار ، هورن آخر بسمت ریاست دانشگاه انتخاب شده است ، شنبه قبل از ظهر خانم اشتین آخر هفته را نزد والدینش میگذراند. دوشنبه در انستیتو ، بعدش صرف غذا در شهر ، شبش هر دوی شما کار دارید ، اما بعد از نیمه شب تلفن میشود ، نصب چراغ سقف انجام نمیشود .

بعدش .

کورمان

چهارشنبه : آنتوانت به پاریس پرواز میکند ، در بار فرودگاه بشما قول میدهد برایتان نامه بنویسد ، جمعه : سخنرانی در مجمع دانشمندان درباره تحقیقات جدید ، آخر هفته هر دو باهم در هتل پورت رویال پاریس .

و غیره و غیره .

کورمان

او منشی گالی مارد است . « Gallimard » ،

بایمان

برای کی اینها را میخوانید؟

کورمان

و غیره .... ( ورق میزند و دیگر نمیخواند ) خوشبختی ،

بایمان

سفر یونان ، خوشبختی ، سقط جنین ، خوشبختی ....

( کارتی از پرونده بر میدارد ) ما ازدواج کردیم : آنتوانت

اشتین ، هانس کورمان ، ژوئیه ۱۹۶۱ .

کورمان در پیش توتون میریزد .

پس تا اینجا همینطور ادامه دارد .... شما هنوز هم

بایمان

میتوانید انتخاب کند . حالا می خواهید صبحانه را باهم

صرف کنید؟

بله .

کورمان

بایگان درپرونده مینویسد .

صبحانه باهم صرف شد .

بایگان

صدای برخورد دو ماشین درخیابان شنیده میشود .

چی بود؟

کورمان

مهم نیست .

بایگان

تصادف؟

کورمان

بله . (یادداشتی برمیدارد) ۵ر۲۷ ساعت ۱۰ر۱۷ ماشین

بایگان

سواری مدل آستین بشماره ۹۰۷۱۳۹ در حالیکه از

پارکینگ خارج میشود با کامیون بشدت تصادف میکنند.

آنتوانت .

کورمان

بطور حتم از آئینه عقب را نگاه نکرده .

بایگان

مرده؟

کورمان

خودتان را کنترل کنید .

بایگان

مرده؟

کورمان

چهره اش خراش برداشته (یادداشت را مچاله میکند) اما

بایگان

مهم نیستند، خوشبختانه ما صرف صبحانه را یادداشت

کرده ایم .

آژیر آمبولانسی شنیده میشود.

بایگان

ایست !

نورکار، تمام صحنه بخوبی دیده میشود، سکوت ،  
درانتهای صحنه مأمورین با برانکار ایستاده‌اند.

بایگان

درست مثل اولین بیوگرافی .

مأمورین بهداری دور میشوند.

بایگان

ادامه بدهید.

آنتوانت ازحمام بیرون میاید.

بایگان

چرا نمی‌نشینید؟

کورمان

همه چیز باید تکرار شود؟ حتی اگر مایل به تغییر آن

نباشیم: هتل پورت رویال ، خوشبختی و همه چیز....

این ممکن نیست.

آنتوانت

درست است.

کورمان

شادی-انتظار: انتظار او در کنار ایستگاه مترو و حرفهایمان.

حرفهای دوره خوشبختی مان ... چطور آدم می‌تواند

آنها را تکرار کند وقتی که بعضی از آنها جزء اسرار

هستند؟ اگر شكها و انتظارها از لحظه به لحظه.... شما

چه تصویری می‌توانید داشته باشید : صبح زود در

سالونیک، ما روی کشتی کوچکی ایستاده بودیم و بوی  
گوسفندان، شوخی‌های من و شوخی‌های او، کی غیر  
از ما میتواند باین چیزها بخندد؟

آنتوانت      نمیتوانیم از این قسمت صرف‌نظر کنیم؟

کورمان      نمیتوانیم صرف‌نظر کنیم؟

بایگان      میخواهید از شادی‌ها صرف‌نظر کنید؟

کورمان      بله .

آنتوانت      بله .

کورمان      ممکن است شما با استقبال شادی بروید، اگر بدانید بعد از

آن چی میشود !

چراغ مهتابی روشن میشود .

بایگان      پس چی را میخواهید تغییر بدهید؟ (پرونده را ورق میزند)

سقط جنین؟

کورمان و آنتوانت بهم نگاه میکنند، لحظه‌ای تحمل

میکند، سپس هردو سر تکان میدهند .

بایگان      پس چی؟

بایگان باز هم ورق میزند .

کورمان      میدانم چی را تغییر بدهم .

بایگان      چی را تغییر میدهید؟

کورمان      ۲ ژوئن ۱۹۶۳

آنتوانت      در آن روز چه اتفاقی افتاد؟

بایگان      ۱۹۶۳ ژوئن -

- کورمان قبل از ظهر  
بایگان در پرونده می‌گردد و پیدا میکند.
- بایگان صحنه مشاجره، بعد سیلی زدن؟  
کورمان سرش را پائین می‌اندازد .
- بایگان خواهش میکنم (نور مهتابی خاموش میشود) خانم کورمان ساعت ۹ صبح است: هنوز شما بمنزل برنگشتید، ما نمیدانیم تا این ساعت شما کجا بودید.  
آنتوانت بیرون میرود.
- بایگان بفرمائید .  
کورمان پیشش را روشن میکند.
- بایگان ۱۹۶۳ ( از روی پرونده میخواند ) پرزیدنت کندی وارد برلین غربی شد، زمین لرزه در لیبی، فیدل کاسترو بعنوان اولین قهرمان خارجی شوروی نامیده میشود.  
صدای ارگ باضافه کر Halle lujza که قطع و تکرار میشود بگوش میرسد.
- کورمان این دیگر چی است؟  
بایگان مدرسهٔ باله را بخاطر میاورید، متأسفانه ورشکست شد. حالا يك فرقهٔ مذهبی آن آپارتمان را اجاره کرده ، متأسفانه آنها هم همیشه پنجره را باز میگذارند.  
ارگ بدون کر شنیده میشود .
- کورمان این سرو صدا آدم را دیوانه میکند .

- بایگان      این را همیشه می گوئید .
- کورمان      ها - ل - ه - لووویا .
- بایگان      اگر شما این وضع را نمیتوانید تحمل کنید ، چرا  
آپارتمانتان را تغییر نمیدهید .
- صدای ارگ همراه کر
- بایگان      شما سالها این وضع را تحمل کردید .
- کورمان زیرسیگاری را به بیرون پرت میکند. صدای  
برخورد زیرسیگاری باشیشه شنیده میشود . سکوت
- بایگان      شما تا حالا از این کارها نکرده بودید . ( چراغ مهتابی  
روشن میشود) پول شیشه‌ای که شکست باید پردازید.
- کورمان      می پردازم .
- بایگان      آقای کورمان همینطوری میگوئید، می پردازیم. اما شما  
دیگر مثل سابق پولدار نیستید: در بیوگرافی دوم، درآمد  
شما خیلی کم است.
- کورمان      بچه دلیل؟
- بایگان      برای اینکه از کار برکنار شدید.
- کورمان      چرا؟

مردی در لباس استادان دانشگاه در اطاق ایستاده  
است. مثل این است که گفتگوئی طولانی جریان  
داشته است، کورمان بارو بدوشامبر ایستاده و دستهایش  
را در جیب رو بدوشامبر کرده.

کورمان  
هورن آخر

می فهمم، عالیجناب می فهمم.  
معذرت میخوام که موقع صرف صبحانه مزاحم شدم،  
اما حس کردم بعنوان همکار، قبل از اینکه درمقابل سنا  
قرار بگیرم، یکبار دیگر از شخص شما تحقیق کنم  
(سکوت) منتظر جواب صریحی از طرف شما هستم.

کورمان

عالیجناب، من عضو کمونیست هستم یا بهتر بگویم  
هدفهای این حزب را دنبال میکنم، البته تاحدی که این  
هدفها مربوط به مارکسیسم و لنینیسم میشود، و از  
سنا خواهش میکنم نتیجه ذکر شده را بدادگاه اعلام کند.  
هورن آخر کلاه استادی را سرش میگذارد.

صبر کنید!

بایگان

جواب صریحی بود.

هورن آخر

شاید آقای کورمان بخواهند بعد از شنیدن این چیزها  
جواب دیگری بدهند (به کورمان) شاید این پاسخ به  
نظرتان بچه گانه بوده، یا زیادتر از حد شجاعت بخرج  
دادید.

بایگان

هورن آخر کلاهش را برمیدارد.

عالیجناب؛

کورمان

بله؟

هورن آخر

به مارکس و لنین اعتقادی ندارم. طبیعی است که با این  
حرفم نمیخوام انقلاب روسیه را رد کنم. برعکس  
من به مارکس و لنین بعنوان درمانی ابدی اعتقاد ندارم.

کورمان

این رامی خواستم بگویم. بدون شك به درمان مسیحیت آزاد شما هم که داستانش را همین الان خدمتان عرض خواهم کرد اعتقاد ندارم. و اعتقاد من به این یکی کمتر از اولی است. عالیجناب این یکی خیلی مشکل است دوران چیزی، که در حال حاضر ما را مجبور میکند، بنظر من سپری شده، تازمانی که در غرب زندگی میکنم، عضو حزب کمونیست هستم. من اسارتی را انتخاب میکنم که برای مزدورانش نفعی نداشته باشد، و اعتراف میکنم شوروی بهشت نیست. در غیر اینصورت به آنجا میرفتم. من همینجا میمانم و برای صلح مبارزه میکنم... فکر میکنم این کافی باشد.

من هم فکر میکنم کافی است.

در این صورت این نمیتواند جواب درستی باشد. عضویت من در حزب کمونیست در سال ۱۹۵۹ از نادانی نبوده است، اما در اصل چطوری بگویم: این يك عكس العمل شخصی است من تمام نتایج را بررسی کردم، شما نتوانستید من را غافلگیر کنید، چون زودتر از اینها انتظار شمارا داشتم (می خندند. سپر رسمی، به هورن آخر) عالیجناب برای این گفتگو از شما تشکر میکنم و از سنا خواهش میکنم نتیجه را ابدادگاه اعلان کند.

هورن آخر کلاه دانشگاهش را سرش میگذارد.

صبر کنید.

هورن آخر  
کورمان

بایگان

- کورمان جواب اول بهتر بود؟
- بایگان تقریباً.
- کورمان اول را انتخاب میکنیم.
- هورن آخر پاسخ صریحی بود.
- کورمان اگر تو برای صداقت ارزش قائل هستی، من صریح تر میتوانم جواب بدهم ( دنبال چیزی میگردد ) صبر کن .
- بایگان مجدداً کلاهتان را بردارید.
- هورن آخر کلاهش را برمیدارد .
- کورمان من اینجا يك فتو کپی دارم که مسلماً سنا از آن بی خبر است: امضای تو در سال ۱۹۴۱ (بلند میشود و فتو کپی را به هورن میدهد) تو در سال ۱۹۴۱ بنام حفظ وطن کسی را را که سرراه تو بود، با تمام فامیلش نابود کردی.
- هورن آخر سنا را پس میدهد.
- کورمان حتماً خواهی گفت: قلبی است.
- هورن آخر بله.
- کورمان ثابت کن.
- هورن آخر اشتباه میکنی: من نباید چیزی را ثابت کنم، بلکه این تو هستی که باید ثابت کنی، و با در دست داشتن فتو کپی که از طرف حزب کمونیست بدست آوردی موفق نخواهی شد. دلایل تو باور نکردنی هستند.
- کورمان و بهمین جهت من غیر قابل تحمل هستم.
- هورن آخر متأسفانه.

کورمان فتوکپی را در کشوی میزش میگذارد.

هورن آخر  
بایمان  
کورمان  
میتوانم حالا دیگر کلاهم را سرم بگذارم؟  
صبر کنید.  
عالیجناب، تویک خوکی، و کسانی هم که ترا انتخاب کردند، آنها هم همه خوک هستند.  
سکوت

بایمان  
هورن آخر  
کورمان  
کورمان  
بایمان  
بایمان  
هورن آخر  
با کدامیک از این سه جواب موافق هستید؟  
در نتیجه فرقی نخواهد کرد.  
و هر سه جواب را باید قبول کند.  
هورن آخر کلاش را بسر میگذارد.  
این یعنی : نه. او احتیاج ندارد بداند که این فتوکپی موجود است... همان جواب اولی.  
عالیجناب، همان جواب اول را قبول کنید.  
هورن آخر بیرون میرود.

بایمان  
کورمان  
بایمان  
کورمان  
چراغ مهتابی روشن میشود.  
این گفتگو در سال ۱۹۶۲ اتفاق افتاد.  
مهاجرت میکنم.  
حالا سال ۱۹۶۳ است: ولی شما مهاجرت نکردید.  
خانم هو بالک نامه ها را میآورد.  
خانم آمده؟

هوبالك	نه.
كورمان	متشكرم خانم هوبالك، متشكرم.
	خانم هوبالك خارج ميشود.
كورمان	مهاجرت نكردم...
بايمان	نه.
كورمان	من بازهم با اين روبرو شامبر اينجا ايستادم، و تمام شب منتظر شدم، ببينم او كي بمنزل ميآيد، چطوري بمنزل ميآيد (سي خندد) درست باهمين قيافه.
بايمان	بله.
كورمان	حالا ساعت ده قبل از ظهر است.
بايمان	آقاي كورمان در اولين بيوگرافي در اين قسمت نخنديدند، و خيلي ناراحت بوديد.
	كورمان بطرف تلفن ميروود و نمره اي ميگيرد.
كورمان	الو... الو...
بايمان	چرا حرف نميزنيد!
كورمان	هر دفعه كه شماره ميگيرم قطع ميشود.
بايمان	با اين وجود شما ميتوانيد صحبت كنيد.
كورمان	چرا هر بار قطع ميشود؟
بايمان	تلفن شما كنترل ميشود.
	كورمان گوشي را ميگذارد.
بايمان	يك كمى تغيير كرد...
	كارگران صحنه پيانوئي ميآورند.

کورمان  
بايمان  
چه چیزی تغییر کرده؟  
تو خانه دیگر ویسکی ندارید. در اولین بیوگرافی، وقتی  
منتظر آنتوانت بودید مرتب مشروب خوردید با اینکه  
دکترتان بشما تذکر داده بود که مشروب برای کبدتان  
بد است، الان حال شما بهتر از اولین بیوگرافیتان است.  
کورمان گوش میدهد.

کورمان  
بالاخره آمد.  
چراغ مهتابی خاموش میشود.

کورمان پشت میز تحریر می نشیند، آنتوانت بایک  
لباس شب وارد میشود، آرایش موهایش تغییر کرده و  
اورا جوانتر از اول نشان میدهد.

آنتوانت  
معذرت می خواهم . ( سکوت. او پشت میز صبحانه می نشیند )  
اشنیدرها سلام رساندند.

کورمان  
آنتوانت  
چای سرد شده است.  
همه گفتند، خیلی حیف شد که نیامدی ( او چای میریزد )  
بمن خیلی خوش گذشت. به نظر من بعضی ها خیلی  
مهربان و جذاب بودند ( چای مینوشد ) اشنیدرها سلام  
رساندند.

کورمان  
آنتوانت  
این را يك دفعه گفتمی.  
تو صبحانه خوردی؟

- کورمان ساعت ۱۰ است.
- کورمان نشان میدهد که کار میکند. سکوت.
- آنتوانت هنریک هم سلام رساند.
- کورمان کی؟
- آنتوانت هنریک .
- کورمان تعجب میکنم.
- آنتوانت چرا تعجب میکنی؟
- کورمان چون فکر میکردم هنریک الان تو لندن است.
- آنتوانت برمیگردد و به او نگاه میکند.
- آنتوانت هانس! چی شده؟
- کورمان من از تو سؤال میکنم.
- آنتوانت من آمدم خانه.
- کورمان ساعت ۱۰ صبح .
- آنتوانت من فقط سلام هنریک را به تو رساندم.....
- کورمان که الان تو لندن است.
- آنتوانت پس به این ترتیب من دروغ میگویم؟ (سیگار را بر میدارد)
- هنریک تو لندن نیست...
- کورمان بلند میشود.
- بایگان این قسمت تغییر کرده. این دفعه هنریک پرواز نکرده ،
- این بار دروغ نیست. در این مورد حق باشم نیست.
- کورمان معذرت می خواهم.
- کورمان بطرف او میرود و سیگارش را روشن میکند .

- آنتوانت نمونه‌های کتابت آمده؟
- آنتوانت می‌نشیند و سیگار میکشد.
- کورمان کسی دیگر بمن سلام نرساند؟
- بایمان منظور او مطالبی است که برای کتابهای جیبی انتشارات رولت مینویسد: کشف سلوك قابل فهم برای همه. همانطور که گفتم شما دیگر هیچ مستمری ماهانه ندارید، انستیتوئی نیست که شما مطالعاتتان را در آن ادامه بدهید. شما بهر کاری تن در میدهید. این جدید است.
- کورمان نمونه‌ها را برای غلط‌گیری فرستادند.
- ساعت ده را اعلان میکند.
- کورمان ساعت را کجا گذاشتی؟
- آنتوانت به هیچ دستش نگاه میکند.
- کورمان شاید تو حمام است؟
- خانم هو بالک وارد می‌شود
- هوبالک خانم دکتر؟
- آنتوانت چیه؟
- هوبالک میخواهید برایتان چای درست کنم؟
- خانم هو بالک قوری را برداشته خارج میشود.
- کورمان می‌خواهم بدانم چی فکر میکنی، الان دو سال است که ازدواج کردیم، صبح تا شب ترجمه میکنم، واگر با مردم تماس نداشته باشم چطوری میتوانم به گالری برسم. این

را خودت گفتی و هر وقت از شب نشینی برمیگردم فوری  
به دستم نگاه میکنی که ساعت دستم است یا نه. منظورت  
از این سئوالات چیه؟

توبگو.

کورمان

چی بگویم؟

آنتوانت

کجا بودی؟

کورمان

آنتوانت سیکارش را خاموش می کند.

اگر می خواهی بدانی!

آنتوانت

چراغ مهتابی روشن میشود.

می خواهید بدانید؟ آنوقت شما زیاد مطمئن نبودید :  
( در پرونده نگاه میکند.) شما فریاد زدید. اول يك نعلبکی  
را خورد کردید، بعدش فریاد زدید. این حالت شما زیاد  
طول نکشید، چون بلافاصله آرام شدید. وقتی که آنتوانت  
در مقابل با آرامش بشما خورده گرفت که رفتار تان ناپسند  
بوده است، شما باو سیلی زدید، او متحیر شده بود:  
یکی چپ، و آنتوانت هنوز نمی توانست قبول کند که  
دو تا هم راست نوش جان کرد. بعد از این آنتوانت را  
نگاه نکردید، با مشت روی پیانو کوبیدید و در بین این  
سیلی زدن ها همان طور که در پرونده درج شده کلماتی  
هم گفتید.

بایگان

کورمان اشاره میکند.

واقعاً می خواهید مطمئن بشوید؟

بایگان

کورمان	بله.
بایگان	هرطور شما بخواهید.
آنتوانت	چراغ مهتابی خاموش میشود.
کورمان	هانس، اگر بخواهی بلافاصله میروم، من در قرن نوزده
آنتوانت	زندگی نمیکنم، به همین جهت اجازه نمیدهم بمن توهین
کورمان	بشود.
آنتوانت	در مورد ساعت شوخی کردم.
کورمان	وقتی رنگ آدم عوض میشود، دیگر شوخی در کار
آنتوانت	نیست.
کورمان	خیلی خوب، معذرت میخوام.
آنتوانت	من اجازه نمیدهم کسی سرم داد بزند.
کورمان	من داد نزدم.
آنتوانت	حالا این حرف را میزنی، چون میدانی در غیر اینصورت
کورمان	من میروم.
کورمان	کورمان يك نعلبکی بر میدارد.
آنتوانت	تا حالا شده داد بزنی؟
کورمان	نه.
آنتوانت	این را یادداشت کنید.
آنتوانت	چراغ مهتابی روشن میشود، بایگان مینویسد، چراغ
آنتوانت	مهتابی خاموش میشود.
آنتوانت	تو سکوت میکنی برای اینکه به چیزی مطمئن نیستی،
آنتوانت	با این وجود باز هم فکر میکنی (عصبانی میشود) به نظر

من خیلی زشت بود.	
چی؟	کورمان
رفتاری که بامن کردی.	آنتوانت
چه کردم؟	کورمان
سرم دادنزن، طوری که خانم هوبالك هم بشنود. نشان بده کی هستی، یالله من را سیلی بزن!	آنتوانت
چرا؟	کورمان
مثل ولگردها!	آنتوانت
خانم هوبالك چای میاورد.	
متشکرم خانم هوبالك، متشکرم.	کورمان
خانم هوبالك می رود.	
دوسال است که باهم ازدواج کردیم، امشب اولین شبی است که من خانه نیامدم، اولین شب، و تو این جاروجنجال را راه میاندازی.	آنتوانت
آنتوانت.	کورمان
هر دفعه:	آنتوانت
کورمان فنجان چای را بر میدارد.	
این توئی که جاروجنجال راه میاندازی نه من، من چکار کردم؟ من اینجا ایستادم و چای میخورم.	کورمان
چای؟	آنتوانت
چای.	کورمان

- آنتوانت      از توی فنجان خالی.
- سکوت
- کورمان      چرا او گریه میکند؟
- چراغ مهتابی روشن میشود.
- بایگان      درست است، در اولین بیوگرافی او گریه نکرد برای اینکه شما فریادزدید، آقای کورمان. حالا او گریه میکند: چون غیر ممکن است که دو نفر در آن واحد يك طور حس کنند.
- نور مهتابی خاموش میشوند.
- آنتوانت      فکرش راهم نمیکردم بتوانم چنین چیزی را تحمل کنم، به نظر من خیلی زشت بود. (فریاد میزند) سگ رذل، سگ رذل.
- کورمان      مگر حالا چی شده؟
- آنتوانت      تو باید خودت را کنترل میکردی.
- کورمان      با قاشق چای خوری فنجان خالی راهم میزند.
- کورمان      آنتوانت، حالا واقعاً اینطور نشان میدهی که من ترا سیلی زدم. (به بایگان) من به او سیلی زدم؟
- بایگان      نه.
- کورمان      این را بنویسد.
- نور مهتابی . بایگان مینویسد . نور مهتابی خاموش میشود.
- کورمان      من خودم را ناراحت کردم، کار کردم، تصحیح نمونه‌ها،

تلفن کردم، ساعت دو بعد از نیمه شب ... اشنیدرها  
خواییده بودند، شماها رفته بودید.

آنتوانت چیزی از کیفش درمیآورد.

ساعت من اینجا است. (کورمان برای خودش چای میریزد).  
فقط میتوانم به تو بگویم، اشتباه میکنی.

کورمان  
خیلی خوب.

آنتوانت  
هانس، به نظر من، این عمل تو خوب نیست، غیرممکن

است. مردی مثل تو - منظورم این است که مردی با تجربیات  
تو - حالا چه من با مردی خواییده باشم یا نباشم، آیا تو این  
دنیا چیز دیگری نیست که تو بآن فکر کنی؟ مشکل تو فقط  
همین است؟ ( بلند میشود ) و حالا فرض کنیم که من دیشب  
با مردی خواییده باشم، مگر چی شده؟ از تو خواهش  
میکنم: چی شده؟ از تو سؤال میکنم. دنیا زیرو رو شده؟

کورمان  
داری مزخرف میگوئی.

آنتوانت  
بله، من با یک نفر خواییدم.

سکوت

کورمان  
باز هم چای میخوری؟

آنتوانت کیف دستی اش را برمیآورد.

آنتوانت  
حالا دیگر باید لباسم را عوض کنم.

کورمان  
عوض کن.

آنتوانت  
برای نهار قرار ملاقات دارم.

آنتوانت خارج میشود.

- بایگان  
حالا شما همه چیز را می‌دانید. (نورمهتابی) آقای کورمان،  
شما فریاد نزدید، اصلاً بلند حرف نزدید، همینطور کارتان  
به سبلی هم نرسید. گرچه آنتوانت منتظر آن بود. و  
صفحهٔ پیانو هم آسیبی ندید. رفتار شما مثل مردی با  
تجربه بود. ایرادی نداشت.
- کورمان  
اینها چی را تغییر می‌دهند؟
- بایگان  
این يك نمونه است.
- کورمان  
در اصل هیچ فرقی نکرده.
- بایگان  
اما شما خودتان را برتر حس می‌کنید. (کورمان فنجان را  
به قفسهٔ کتاب می‌زند و خرد می‌کند.) می‌دانید بعدش چی  
میشود.
- کورمان  
آنتوانت موقع نهار او را ملاقات می‌کند. نگفت اسم  
او چیه. این بمن مربوط نیست. ماه بعد آنها با هم به سیسیل  
سفر کردند.
- بایگان  
Sardinien.
- تلفن زنگ می‌زند.
- بایگان  
نمی‌خواهید جواب بدهید؟
- کورمان  
نه. (تلفن زنگ می‌زند) عوضی گرفته‌اند.
- بایگان  
از کجا میدانید؟
- کورمان  
بمحض اینکه صدای من را می‌شنوند: عوضی گرفتیم.  
من این را میدانم. این بازی را دیگر تکرار نمی‌کنیم.
- آنتوانت با پالتو می‌آید.

- آنتوانت هانس، من دارم میروم.  
کورمان کجا؟  
آنتوانت توشهر  
کورمان توشهر؟  
آنتوانت من که به تو گفتم برای نهار قرار ملاقات دارم، بعد از ظهر تو کتابخانه‌ام، شب هم اینجا هستم.  
سکوت. آنتوانت دستکشهایش را دستش میکند.
- کورمان اجازه دارم بپرسم اسم اوچی است؟  
آنتوانت بهتر است حال من را راحت بگذاری. این تنها چیزی است که میتوانم به تو بگویم. اسم او بمن مربوط میشود.  
(کیف دستیش را بر میدارد.) هانس، اگر بین ما اتفاقی افتاد، آنوقت اسمش را به تو می‌گویم.  
آنتوانت خارج میشود.
- بایمان انتظار دیگری داشتید؟  
کورمان ادامه بدهید.  
بایمان او اسمش را نگفت: حتی بدون اینکه سیلی بخورد. در هر صورت در رفتار او هیچ تغییری داده نشد، اما شما خودتان را راحت تر از اولین بیوگرافیتان حس میکنید: این دفعه دیگر لازم نیست خجالت بکشید.  
کورمان ادامه بدهید.
- بایمان خودتان را راحت تر حس نمیکنید؟  
کورمان خانم هو بالک‌پست را سیاورد.  
کورمان متشکرم خانم هو بالک، متشکرم.

- خانم هوبالك ظرفها را جمع میکند.
- بايمان يك هفته گذشته: نامه آنتوانت را بازمی کنید ببینید آنها در چه موقعیتی هستند. به خاطر میاورید؟ بعد از آن آنتوانت صندوق پستی خصوصی برای خودش گرفت.
- کورمان نامه را امتحان میکند.
- کورمان خانم هوبالك.
- بايمان عدم اطمینان اینطور شروع شد.
- کورمان يك نامه فوری برای زن من.
- کورمان نامه را به خانم هوبالك میدهد و او بیرون میرود.
- بايمان ببینید: کار دیگری هم میتواند بکنید.
- کورمان ادامه بدهید.
- بايمان رفتار شما ایرادی ندارد.
- کورمان یکماه بعد چه میشود؟
- بايمان آنتوانت از شما راضی خواهد بود. آنتوانت قدر شما را میداند، با این وصف شاید باز هم يك صندوق پستی بگیرد. امانه بخاطر سوء ظن، بلکه از روی احساسات.
- کورمان پرسیدم: يك ماه بعد چه میشود؟
- بايمان تابستان ۱۹۶۳ (در پرونده میخواند) «کنراد ادناور درباره بازنشستگی خودش فکر میکند.»
- کورمان منظور من اینجا است، اینجا چه اتفاقی میافتد؟
- بايمان شما با آنتوانت زندگی میکنید.

آنتوانت با چمدانی وارد میشود. چمدان را زمین گذاشته ، دستکشهایش را دستش میکند. نورمهتابی خاموش میشود.

آنتوانت

هانس، من میروم.

کورمان

همه چیز را برداشتی؟

آنتوانت

هفته دیگر من اینجا هستم.

کورمان

پاسپورتت را برداشتی؟

آنتوانت

حداکثر يك هفته.

او بداخل کیف نگاه میکند تا مطمئن شود که پاسپورتش را برداشته است.

کورمان

با دقت رانندگی کنید. اخبار هوا را من خواندم :

گوت هارد باز است، اما در ایتالیا سیل جاری شده، بیشتر از همه جا و یا آورلیا.

آنتوانت

ما پرواز میکنیم.

کورمان

عوض شده؟

بایگان

مسلم است.

آنتوانت

ما تصمیممان عوض شد. پرواز میکنیم.

کورمان

در این صورت فکر من راحت تر است.

آنتوانت

اگون فقط يك هفته وقت دارد.

سکوت

کورمان

بانامه های تو چکار کنم؟

آنتوانت

خرجی خانه دست خانم هو بالک است.

- کورمان  
آنتوانت
- هو اپیما تان کی پرواز میکند؟  
ساعت يك.
- کورمان بساعتش نگاه میکند.
- آنتوانت
- لازم نیست نامه‌ها را برایم بفرستی، نامه مهمی نخواهد آمد و من هم هفته دیگر اینجا هستم، هانس، حداکثر دوشنبه یا سه‌شنبه..... (سکوت) تو چکار میکنی؟  
نمونه‌ها را غلط‌گیری میکنم.....
- کورمان  
آنتوانت چمدانش را برمی‌دارد.
- کورمان
- آنتوانت عجله نکن، وقت داری، تا فرودگاه حداکثر چهل دقیقه بیشتر راه نیست. حالا ساعت ده است .  
(به بایگان) چرا او عصبی است .
- بایگان
- رفتار شما خیلی خوب است ، و آنتوانت باین فکر نکرده بود. در اولین بیوگرافی در این قسمت يك ساعت تمام بحث و جدل بود. شما اقرار می‌کردید که نامه‌ای را باز کرده‌اید، آنوقت آنتوانت خیلی عصبانی میشد، قبل از اینکه او چمدانش را بردارد و برود شما مجبور شدید هفت بار اقرار کنید و از او تقاضای عفو و بخشش کنید .
- کورمان  
بایگان
- او خیلی زود به فرودگاه میرسد.  
برای اینکه حرفی باقی نمانده.  
ساعت ده را اعلام میکند .
- آنتوانت
- من باید بروم .

آنتوانت اورا میبوسد .

کورمان با دقت رانندگی کنید - منظورم اینست که : مواظب خودتان باشید ...

آنتوانت خارج می شود.

کورمان اسم او اگون است.

بایگان مشخصات او عوض نشده (نور مهتابی) «اگون اشتاهل ،

متولد ۱۹۲۹ - مهندس ، متأهل ، کاتولیک»

کورمان اشتاهل .

بایگان سه سال قبل وقتی شما این اسم را شنیدید توجهی نکردید.

حالا شما مجدداً به آن رسیدید و باز این اسم را می شنوید.

برای کسانی که هنوز او را خوب نمی شناسند می گویم :

اگون اشتاهل مرد جوانی است که بظاهر خیلی آراسته

به نظر میرسد. این مهندس جوان علاقه زیادی به موسیقی

دارد .

کورمان بطرف بار می رود .

بایگان من که قبلاً گفتم دیگر ویسکی تو منزل نیست: این را

خود شما عوض کردید.

کورمان متحیر میماند.

بایگان چرا کار نمیکنید؟ او حق دارد : شما غیر از زناشوئی

بچیز دیگری فکر نمیکنید؟

کورمان ساکت شوید .

- بایگان اشکال شما تو دنیا فقط همین است.  
کورمان ایستاده و سکوت میکند.
- بایگان میخواستید یکدفعه دیگر به عقب برگردید؟  
کورمان برای چی؟  
بایگان هر طور میل شما است.  
کورمان شش ماه بعد چه میشود؟
- کورمان خانم هوبالك نامه میآورد.  
متشکرم، خانم هوبالك، متشکرم.  
خانم هوبالك میآورد.
- بایگان کتاب جیبی شما منتشر شده.  
کورمان بالاخره .  
بایگان از آن راضی هستید؟
- کورمان کورمان کتاب را ورق میزند. بعد در خودش فرو میرود.  
کورمان دیگر چه اتفاقی افتاده است؟
- آنتوانت آنتوانت بالباس بیرون وارد میشود.  
آنتوانت هانس، من میروم.  
بایگان ظاهراً هنوز شما زن و شوهر هستید.  
آنتوانت هانس، من دارم میروم .  
کورمان به شهر؟  
آنتوانت به شهر .  
کورمان بعد از ظهر تو کتابخانه هستی؟



يك دختر جوان ایتالیائی وارد میشود .

Profesore desidera ?

پینا

خانم هوبالك مرده است .

بایگان

La tavola prego per favore .

کورمان

اسم این دختر پینا است و اهل جنوب ایتالیا است.

بایگان

Come sta , pina ?

کورمان

Melio , Signore , molti . Grazie .

پینا

Brutto tempo in questo paese

کورمان

. اه

پینا

. اه

کورمان

پینا ظرفهای صبحانه را بر میدارد و خارج میشود .

ایتالیائی شما پیشرفت کرده .

بایگان

بعد چی میشود ؟

کورمان

شما پیر تر میشوید (او در پرونده نگاه میکند) آقای کورمان

بایگان

شما الان ۴۸ سال دارید ، دو سال دیگر ۵۰ ساله میشوید

(به کورمان نگاه میکند) به چی فکر میکنید ؟

کورمان همانطور نشسته و سکوت میکند.

به رؤیاهائی فکر میکنید که دندانهایتان ریخته و حس

میکنید بجای آنها سنگ ریزه تو دهانتان است ؟ این

رؤیاها تازه نیستند، گهگاه بسراغ آدم میایند.

دیگر چی است ؟

کورمان

هنوز شما زیاد پیر نشده اید.

بایگان

کورمان  
بایگان  
متشکرم .  
قول شرف میدهم : شاید پسر شما توماس نظر دیگری داشته باشد .

توماس با موهای بلند ظاهر میشود .

بایگان  
کورمان  
امروزه موهایشان را بلند میکنند .  
نظر او را نمیخواهم .

توماس  
همیشه اش همینطور است، هیچوقت آدم نمیتواند با او صحبت کند. من دیگر نمیتوانم این جمله را بشنوم که: «وقتی بسن تو بودم!». شاید همینطور است که او میگوید، اما حالا دیگر زمان عوض شده، او همیشه سرگرم بیوگرافیش است ( دستش را روی سبزه تحریر میگذارد. )  
من حالا دلم میخواهد اینطوری زندگی کنم.

کورمان  
توماس  
می بینم .  
خوب؟ (کت خودش را آویزان میکند ) او دیگر اصلاً وجود ندارد. تجربه یعنی چه، آدمهایی که او در زندگی می بیند، دیگر به مار کس و لنین اعتقادی ندارند. الان تنها چینی ها به ایندو نفر معتقد هستند .

بایگان  
الان توماس ۲۳ سالش است.

توماس  
بمن چی میخواستی بگوئی؟

کورمان  
هیچی .

توماس  
Okay .

کورمان  
توماس توجوانی، در حال حاضر این تنها چیزی است

که داری، جوانی و موهایت. از من چه می‌خواهی؟  
هر کاری بخواهی میکنی، آیا تا بحال متوجه اشتباهی  
شدی که با آن بزنگی ادامه داده باشی؟

بایگان

آقای کورمان شما این را نمی‌خواستید بگوئید.  
آیا شما تا بحال متوجه اشتباهی شده‌اید که با آن بزنگی  
ادامه بدهید؟ این واقعیتی است. شماها با آن موهای  
ژولیده‌تان چه کار مهمی انجام داده‌اید. از تو سوال  
میکم: چکار کردی؟ (فریاد میزند) چکار کردی؟

کورمان

پا - حالا دیگر درست یک پیرمرد شدی .

توماس

کورمان سکوت میکند.

چرا دو مرتبه این جمله را گفتید؟

بایگان

توماس خارج میشود.

دیگر چه اتفاقی افتاده است؟

کورمان

آنتوانت بالباس بیرون وارد میشود.

هانس، من دارم میروم.

آنتوانت

یک لحظه تأمل کنید (پرونده را ورق میزند) مسلم است  
که چیزهایی اتفاق افتاده است، شما که نمیتوانید سالها  
با روبرو شامبر اینجا ایستاده باشید. مثلاً در این مدت  
به روسیه سفر کردید .

بایگان

آنجا چطوری بود؟

کورمان

در این مورد شما تا حالا سکوت کردید ، تقریباً شش ماه

بایگان

در روسیه بودید، امکان ملاقات با کروفسکی برای شما  
پیش نیامد. آقای کورمان، بعضی‌ها سکوت شما را  
بیزاری از روسیه تعبیر میکنند.

آنتوانت      همینطور است .

کورمان      تو از کجا این را میدانی؟

آنتوانت      آگون هم روسیه بود .

کورمان      آگون !

آنتوانت      آگون يك مرتجع است .

آنتوانت      در حالیکه تو سکوت میکنی : چونکه مترقی هستی .

(آنتوانت دیگر وقتی برای ادامه بحث ندارد.) من دیگر  
باید بروم.

کورمان      چرا ما از هم جدا نمیشویم ؟

آنتوانت      شب اینجا هستم .

کورمان      از تو سؤال کردم .

آنتوانت      معذرت میخواهم .

کورمان      چرا از هم جدا نمیشویم؟

سکوت

بایگان      او منتظر دلیل است. در اولین بیوگرافی شما قبل از ظهر

همین روز، این دلیل را آوردید : ( از روی پرونده

سیخواند.) « آنتوانت وقت ما بیهوده هدر میرود و من

ترا دوست دارم، اما برای وقت از دست رفته متأسفم.»

کورمان      برای وقت از دست رفته متأسفم.

- بایگان      ما فقط یکبار زندگی میکنیم.
- کورمان      این را من گفتم؟
- بایگان      نگفتید، اما حس کردید. (از روی پرونده میخواند)
- «یادت میاید، سالها قبل یکدفعه گفتم: اگر بین شما  
اتفاقی افتاد بمن حتماً خواهی گفت.»
- آنتوانت      بله.
- بایگان      «اما تغییری داده نخواهد شد، اکنون کاتولیک است.»
- آنتوانت      منظور از این حرف چی است؟
- بایگان      «اونمیتواند زنش را طلاق بدهد.»
- آنتوانت      نه.
- بایگان      «وهمین مسئله، ازدواج ما را پابرجا کرده.»
- کورمان      همین طور است.
- بایگان      «میدانم دلت نمیخواهد در این مورد صحبت کنم،  
باوجود این در این فکرم که ازهم جدا بشویم.»
- کورمان      فوری.
- بایگان      «ما میتوانیم.»
- آنتوانت می‌نشیند.
- بایگان      میخواهید این گفتگو را تغییر بدهید؟
- کورمان      آرزو داشتم دیگر به بن بست نرسیم. مثل مردی باتجربه  
رفتار کردم. دیگر نامه‌های او را باز نکردم، هیچ کار  
خلافی نکردم، آرزو داشتم....
- بایگان      که اکنون از زندگی شما دور بشود.

کورمان	بله .
بایگان	این ممکن نیست .
کورمان	نه .
بایگان	حالا باز هم طلاق میخواهید ؟
کورمان	فوری .
	سکوت، آنتوانت سیگاری برمیدارد .
آنتوانت	با وکیل صحبت کردی ؟
کورمان	نه .
آنتوانت	من بایک وکیل صحبت کردم . او معتقد است ، اگر هردوی ما یک وکیل بگیریم ساده تر است . و گفت اگر طرفین با طلاق موافق نباشند حداقل یکسال طول میکشد ...
	آنتوانت سیگارش راروش میکند .
کورمان	یکسال بعد چه میشود ؟
بایگان	۱۹۶۶ .
کورمان	در این سال چه میشود ؟
	صدای بچه شیرخواری شنیده میشود .
کورمان	بچه ؟
بایگان	بله .
کورمان	از او ؟
بایگان	نه .

- کورمان از من؟
- بایمان نه .
- کورمان از کی؟
- بایمان دختر جوان ایتالیائی بچه دار شده .  
صدای بچه قطع میشود.
- بایمان اتفاقات دیگری که افتاده : (به پرونده نگاه میکند )  
«تحقیقات کورمان، فکری که در آن وقت برای برپا کردن  
مدرسه‌ائی بوسیله تحقیقات جدید داشتید انجام نشد.»  
صدای بچه مجدداً شنیده میشود.
- آنتوانت هانس، حالا دیگر باید بروم. (سیگارش را خاموش میکند)  
هانس، یاپیش يك و کیل میرویم و بالاخره طلاق  
میگیریم، یا اینکه دیگر در این مورد حرفی نمی‌زنیم .  
دیگر حرفی نمانده که مابهم نگفته باشیم. (بلند میشود).  
بعد از ظهر تو کتابخانه‌ام .  
بعد از ظهر تو کتابخانه‌ای.
- کورمان شب اینجا هستم.
- کورمان شب اینجا هستی.
- آنتوانت اگر چیزی پیش آمد بهت تلفن میکنم .  
آنتوانت سیرود.
- بایمان آقای کورمان، در اینجا شما گفته‌اید : «اگر بتوانید  
یکدفعه دیگر از اول شروع کنید دقیقاً میدانید که طور

## دیگری زندگی خواهید کرد .»

کورمان بی حرکت میایستد .

شما او را دوست دارید .

بایگان

کورمان بطرف کتابها می رود و از پشت کتابها اسلحه کمری را برمیدارد. او طوری ایستاده که بایگان نتواند او را ببیند، او ضامن اسلحه را آهسته آزاد میکند.

یکدفعه تا این حد پیش رفته بودید: شما میخواستید او را بکشید، برای اینکه فکر میکردید بدون او نمیتوانید زندگی کنید - اما بخودتان مطمئن نبودید (به پرونده نگاه میکند) سپتامبر ۱۹۶۶ (صدای ناموزون پیانو از آپارتمان مجاور شنیده میشود که مرتب قطع و تکرار میشود و از این فرصت بایگان استفاده کرده سیگاری برای خودش آتش میزند . سکوت ) اگر حقیقت را بخواهید ماهم از مردی که امکان دوبار زندگی کردن به او داده شده بود انتظار بیشتری داشتیم، انتظار شهامت بیشتری.

بایگان

بله .

کورمان

انتظار خارق العاده ای نداشتیم ، ولی میخواستیم طور دیگری زندگی کند . حداقل طوری دیگر . ( سیگار میکشد . ) برای مثال: چرا مهاجرت نکردید؟

بایگان

کورمان با کلاه مخصوص مناطق استوایی.

کورمان در فیلیپین، برای تحقیق و کشف پرندگان که در مناطق اروپائی کم یاب هستند. يك زندگی سخت،

بایگان

ولی جالب ..... .

بله .

کورمان

اگر از این کورمان سؤال بشود درباره هورن آخر چی فکر میکند، او زود بیاد نخواهد آورد. یاد درباره شخصی بنام اگون .

بایمان

اسلاید : کورمان بازنها

یا اینکه کورمان بعنوان مرد زندگی .  
از این بگذرید.

بایمان

کورمان

نمیدانم وقتی که شما میگفتید: اگر یکبار دیگر بتوانم شروع کنم و غیره و غیره، اینطور فکر میکردید!  
درباره من چه فکر میکنید؟

بایمان

کورمان

حداقل آرزوی زندگی دیگری را داشتید...

بایمان

اسلاید: کورمان در لباس استادی.

وقتی شما مهاجرت نکردید، لازم بود که صبر داشته باشید، سیاست داشته باشید ، حيله گر باشید، تادرمقابل حوادث ایمن باشید: کورمان با عنوان عالیجناب .  
در این صورت شما بودید که بجای هورمن آخر تصمیم می گرفتید . درست است که این مسئله دنیا را عوض نمیکرد ولی شاید وضع دانشگاه را کمی تغییر میداد،  
ویکی از هزاران مشکلش را برطرف میکرد.

بایمان

اسلاید: کورمان در حال دعوا است.

- بایگان چرا به خیابان نرفتید؟
- اسلاید: کورمان با کترین و بچه‌ها
- بایگان در اینجا شما یکبار دیگر می‌توانستید انتخاب کنید: چرا امتحان نکردید مثلاً از خودکشی کترین جلوگیری کنید؟
- شاید برای او کافی بود که یک باغچه و چند تا بچه داشت که باهم توپ بازی می‌کردند.
- ساکت شوید.
- کورمان بعنوان پدر در روزهای یکشنبه .
- صدای مجدد پیمانو، که مرتب یک ماودی را تکرار می‌کند. در این فرصت اسلایدها محو میشوند . سکوت.
- بایگان بعوض اینکارها: همان آپارتمان همیشگی . همان ماجراها با آنتوانت، فقط اینبار سیلی نزدیدی. این قسمت را شما تغییر دادید. بعلاوه عضو حزب کمونیست هم شدید، بدون اینکه شخصیت شما عوض بشود. این بار فقط تا حدودی نظم را رعایت کردید. اینها تمام آن چیزی است که شما تغییر داده‌اید.
- من او را دوست دارم.
- بایگان تا بحال هیچ فکر آینده را کرده‌اید؟
- آنتوانت بالباس بیرون وارد میشود.
- هانس، من دارم میروم.
- آنتوانت

کورمان به اسلحه نگاه میکند.

آنتوانت	هانس، من دارم میروم.
کورمان	شنیدم.
آنتوانت	فراموش نکن که امشب میهمان داریم. اشنیدر و زنش و هنریک و چند نفر دیگر می آیند.
کورمان	بعد از ظهر تو کتابخانه هستی.
آنتوانت	نمی شنوی چی میگویم؟
کورمان	و چندتای دیگر.
آنتوانت	بعد از ظهر تو کتابخانه هستم.

کورمان در حالیکه از این بحث ناراحت شده بر میگردد  
و با اسلحه آنتوانت را هدف قرار میدهد: اولین تیر  
شلیک میشود و آنتوانت از پادرمیاید.

آنتوانت	هانس.
کورمان	دومین تیر. او فکر میکند من دارم خواب میبینم.
	سومین تیر

آنتوانت	هانس - من حالا میروم.
کورمان	به شهر؟
آنتوانت	به شهر.

آنتوانت	چهارمین تیر شب اینجا هستم.
---------	-------------------------------

پنجمین تیر، و آنتوانت نقش زمین میشود .

بله آقای کورمان، حالا شما او را کشتید .

من ؟

بایگان

کورمان

نور کافی - تمام صحنه دیده میشود. دیواری خاکستری  
پائین میاید که تمام صحنه را می پوشاند و دو کارگر  
تختی جلوی آن میگذارند و میروند.

نور بازی: کورمان با لباس زندان وارد میشود.

میتوانید بنشینید .

بایگان

کورمان می نشیند. بایگان پرونده را به میدارد و کنار  
او می نشیند.

شما قبل از ظهر ۱۹۶۶ر۴ر۲۹ به خانم خود ، دکتر  
فلسفه ، آنتوانت کورمان که نام خانوادگی او اشتین  
بود ، در گفتگوئی که زیاد هم مهم نبود پنج تیر شلیک  
کردید، پنجمین تیر مغز او را منلاشی کرد و سبب مرگش  
شد.... در تحقیقات بعدی گفته اید با ششمین تیر تصمیم  
داشتید خود کشی کنید. اما بعوض اینکار اینطور که در  
پرونده درج شده پلیس را خبر کردید و همه چیز را  
اعتراف کردید.... و غیره و غیره (پرونده را ورق میزند)

بایگان

وقتی از شما سؤال میشود که آیا پشیمان هستید میگوئید:  
تعجب کردم، چون هرگز جرأت چنین کاری را نداشته‌ام.  
کورمان سکوت میکند.

بایمان

نظریات روانشناسی: «حالت غیر عادی نداشته ... و  
غیره و... (ورق میزند) موقعیت عالی است. (ورق  
میزند) زندگی گذشته مقتول. (ورق میزند) در مورد  
این سؤال، که چرا بخانمتان تیراندازی کردید توضیح  
دادید، من در اینجا گفتار خودتان را میخوانم: «ناگهان  
دانستم که چطور ادامه پیدا میکند.» ... جای دیگر  
گفتید: «زنم گفت، که بعد از ظهر کتابخانه است و یا  
اینکه در فکرش بود این را بگوید، چون این جمله برایم  
آشنا بود و دیگر تحمل شنیدن آنرا نداشتم باین جمله  
شلیک کردم، تا دیگر آنرا نشنوم.»

کورمان سکوت میکند.

دادگاه شمارا به حبس ابد محکوم کرده. از آخرین  
دفاعی که حق قانونی شما بود صرف نظر کردید ...  
نمیخواهید تقاضای تجدیدنظر بدهید؟

بایمان

نه.

کورمان

اجازه میدهید از شما سؤال بکنم.

بایمان

در سکوت

بیوگرافیتان را بخاطر می آورید، یا بهتر میشود گفت:

بایمان

فکر میکنید، حالا که تو این سلول زندگی میکنی، يك،  
چطور بگویم، تمایل، بله تمایل، يك ضرورت، يك  
ترتیبی که تا بحال شما نمی‌شناختید و حالا یکمرتبه  
بوسیله گناه با آن روبرو شدید، يك، ترتیب....

درچی؟

کورمان

بایمان

شما فعلاً در همین سلول می‌مانید، بعدها تو مزرعه یا  
کارگاه نجاری کار میکنید، و شاید چندسال بعد تو اداره،  
کارهای نویسندگی و نظایر آن را بشما بدهند... آقای  
کورمان، حالا ۴۹ سال از عمر شما میگذرد: امکان تخفیف  
در جرم شما هست. اما انتظار کمتر از ۱۲ سال را نباید  
داشته باشید. و اگر شما مشمول تخفیف بشوید، وقتی  
از زندان آزاد شدید ۶۱ ساله هستید، با فرض اینکه شما  
اینقدر عمر کنید... سؤال من را می‌فهمید؟

فکر میکنید برای تحمل کردن این رنجها و آنچه که  
اتفاق می‌افتد من قادر خواهم بود که بازهم ادامه بدهم؟  
من از شما سؤال کردم.

کورمان

بایمان

فکر میکنم: همه این چیزها که اتفاق افتاد میبایستی  
می‌شد، و امکان حادثه دیگری ممکن نبود. این چیزی  
است که هیچکس نمیتواند ثابت کند، اما گمان میکند،  
آنچه اتفاق افتاده همان باید می‌شده. سرنوشت.  
قدرت آسمانی.

کورمان

میتوانیم اینطور بگوئیم.

بایمان



بایگان بلند میشود .

بایگان

پس یکدفعه دیگر به گذشته برمیگردیم (اوبطرف میزش  
میروند، و آخرین صفحات را از پرونده بیرون آورده در جا کاغذی  
میاندازد) بفرمائید .

نور مهتابی خاموش میشود.

دیوار خاکستری بالا میروند و نور بازی در اطاق :  
گروهی در اطاق هستند، نزدیک صبح است، مردها و  
زنها روی زمین نشسته اند ، آنتوانت پشت پیانو  
نشسته و آهنگی مینوازد، اما میهمانها به پیانو گوش  
نمیدهند، تنها سردی بلوند، که کنار قفسه کتابها ایستاده،  
حواسش متوجه آنتوانت و سوزیکی است که او  
مینوازد . دیگران مشروب میخورند و با خودشان  
مشغول هستند و یا میخندند. آنتوانت پیانو را قطع  
میکند .

من سالها است که پیانو نزده بودم.

آنتوانت

میخندد .

آنتوانت نابغه است. کورمان کجا است؟ باید به او گفت

هنریک

که آنتوانت نابغه است کورمان .

دادنزن .

یک نفر

باید به او گفت.

هنریک

سکوت

زن يك	بچه‌ها ديگر بايد برويم .
يك نفر	اين موجود افسافه‌اي چه اش است؟
زن يك	آقاي كورمان صبح كار دارند .
آنتوانت	ميخواهيد سوپ درست كنم؟
	كسي حرف نميزند .
آنتوانت	من ميروم سوپ درست كنم .
	يكي از زنها جيج ميكشد .
هنريك	بازن من چكار ميكنيد ؟
زن دو	نكن ، دردم مي آيد .
اشنيدر	كي ؟
زن دو	تو
اشنيدر	من نبودم .
	ميخندند .
هنريك	موگي !
زن دو	بيخودي داد نزن .
هنريك	چرا تو نابغه نستي ؟
زن دو	هنريك، داري احمق ميشوي .
هنريك	آنتوانت نابغه است . چطور مردى ميتواند اينطوري
	باشد، درحاليكه زنش يك نابغه است. من فكر ميكنم ،
	آنتوانت نابغه‌اي است كه سالها بيانو نزده است.
زن دو	هنريك مست است .

میخواهید سوپ درست کنم؟	آنتوانت
یکساعته که این جمله را می‌شنوم...	اشنیدر
سکوت	
حالا فرشته‌ای تو اطاق راه می‌رود.	یک نفر
کورمان در لباس زندانیان جلوی صحنه ، این جمع را نگاه میکند ، در این لحظه از وسط اطاق بخارج می‌رود و هیچکس متوجه او نمیشود .	
اشنیدر .	هنریك
نباید داد بزنی .	اشنیدر
تو سوپ می‌خوری؟	هنریك
کی سوپ می‌خواهد؟	آنتوانت
این موجود افسانه‌ای چه اش است؟	یک نفر
کی سوپ می‌خواهد؟	اشنیدر
موجود افسانه‌ای !	یک نفر
سوپ !	چند نفر
موجود افسانه‌ای !	یک نفر
صدای بهم خوردن کیلاها وشکستن آنها .	
این هم نتیجه‌آن .	هنریك
نتیجه چی ؟	اشنیدر
هیچکس به حرفهایم گوش نمیدهد.	هنریك
زن يك بلند میشود.	

هنريك	خانم اشتاهل ميخواهد برود.
زن يك	ديگر بايد بروم .
هنريك	خانم اشتاهل سه تا بچه دارد.
	آنتوانت بطرف مرد بلوندي ميروند .
هنريك	آنتوانت .
اشنيدر	ساکت باش .
هنريك	هيچکس نبايد درگوشي حرف بزند .
	مرد بلوند پشت پيانو مي نشيند.
هنريك	اشتاهل .
يك نفر	پس سوپ چطور شد؟
هنريك	زن شما ميخواهد برود، زن شما سه تا بچه دارد.
	اشتاهل پيانو ميزند ، او در نواختن پيانو برتر از آنتوانت است، کم کم ديگران به موزيك گوش ميدهند، کورمان با رويدوشامبر ظاهر ميشود ، ابتدا متوجه اون ميشوند .
هنريك	کورمان بيدار شده ... کورمان، زن تو عالي است. کورمان اين را به تو ميگويم، يك همچين زني ازسرت هم زياد است .
	کورمان بطرف آنتوانت ميروند .
کورمان	من سوپم را درست ميکنم .
	همه دست ميزند و نواختن پيانو قطع ميشود.
کورمان	اما کمي طول ميکشد.

کورمان می‌رود .

هنریك آنتوانت، همچین مردی لایق تو نیست ، برای اینکه بدانید، هر دوی شما لایق هم نیستید .

زن دو اگون باید بازهم پیانو بزنند.

هنریك موگی !

زن دو چی است؟

هنریك گوش کن، می‌خواهم چیزی بگویم و تو قضاوت کنی :

مگر من یکدفعه سوپ درست نکردم؟

زن دو نه .

اشنیدر سوپ چطور شد؟

اشتاهل مجدد آ پیانو می‌زنند. کورمان کنار بایگان ظاهر میشود.

بایگان فکر می‌کنم آنها دارند سوپ درست می‌کنند. جریان چیه؟

حالتان خوب نیست؟ مدعوین منتظر سوپ هستند .

کورمان یکسال بعد چه میشود؟

بایگان می‌خواهید بدانید ؟

کورمان یکسال بعد چه میشود؟

دیواری سفید پائین می‌آید و جلوی اتاق را می‌گیرد.  
کورمان جلوی آن ایستاده است، پرستاری سفیدپوش  
با صندلی چرخ‌داری می‌آید .

پرستار آقای کورمان، نمی‌خواهید بلند شوید؟ سه هفته از عمل

جراحی می‌گذرد. ( او کورمان را بطرف صندلی راهنمایی

میکند) آقای کورمان بایستی صبر داشته باشید ، صبر .  
( پرستار اورا باپتو میپوشاند ) درد دارید ؟

پرستار میرود .

بایگان الان بشما آمپول تزریق میکنند.

نواختن پیانو پایان یافته است.

کورمان چه اتفاقی افتاده ؟

بایگان ۱۹۶۷ ( از روی پرونده میخواند ) « کودتای ارتش و

حکومت دیکتاتوری دریونان... »

کورمان قطع میکند .

کورمان چند وقت است تو این کلینیک هستم؟

بایگان از ژانویه .

کورمان حالا ژوئن است.

بایگان درست است .

کورمان مربوط به کبد نبود .

بایگان نه .

کورمان پس چی است؟

بایگان شما از کبدتان مواظبت کردید .

کورمان هیچکس نمیگوید چی است .

بایگان دکتر میگوید، گاستریت است.

کورمان اول گفتند، کسی نمیداند.

پرستار يك صندلی میاورد ومجدداً خارج میشود.

کورمان

پس چرا کسی درباره آن حرفی نمیزند؟

مردی که مونوکل سیاهی بر چشم چپ دارد ظاهر  
میشود.

بایمان

میخواهید بملاقاتان بیایند؟

کورمان

نه .

بایمان

روتسلر میخواهد شما را ملاقات کند . برف بازی را  
بخاطر بیاورید . اما اوراه خودش را تو این دنیا پیدا  
کرده، می بینید، حتی بدون چشم چپ. او میخواهد از  
آفریقای جنوبی برایتان تعریف کند، مردی است لبریز  
از داستانهای هیجان انگیز ، در ضمن میخواهد بشما  
قوت قلب بدهد و بگوید: بدشانسی در خانه هر کسی را  
میزند .

زنی ظاهر میشود .

کورمان

او چی میخواهد؟

بایمان

هیچی .

کورمان

پس چرا اینجا آمده؟

بایمان

این وظیفه او است . اکنون حالا تو برزیل است ، تا  
کریسمس هم بچه هایش را به آنجا خواهد برد . این  
وظیفه این زن است.

مردی بارش کوتاه وارد میشود .

بایمان

شما کی هستید؟

مرد به اطراف خود نگاه میکند .

- بایگان      او میخواهد با شما تنها صحبت کند .  
مرد وزنی وارد میشوند.
- بایگان      اشنیدرها .  
کورمان چشمانش را می بندد .
- بایگان      الان آقای کورمان خسته هستند.  
دختری وارد میشود .
- بایگان      این مارلیز است .  
کورمان      کی ؟
- بایگان      وقتی درمردی خود شك کردید، مارلیز برای شما خیلی  
مهم بود. مردم به مقام شما احترام میگذارند . مارلیز  
اینجا آمده بشما قوت قلب بدهد. دیروز بر حسب اتفاق  
متوجه شد که شما ماهها در کلینیک هستید.
- کورمان      مارلیز ؟
- بایگان      مارلیز احمق است و خودش این را میداند. چون او با  
اصطلاحات خارجی آشنا نیست شاید بشود چیزهایی  
از او فهمید.
- مردی با پالتوی پشم شتری وارد میشود.
- بایگان      این آقای شوخ ، که اسمش هنریک است ، مشاور يك  
موسسه تبلیغاتی است .  
مرد ریش کوتاه میخواهد برود.
- بایگان      نروید .

کورمان  
بایگان

کرولفسکی ؟  
او شمارا شناخت.

کرولفسکی می نشیند . بقیه ملاقات کنندگان خارج میشوند.

بایگان

کرولفسکی، ولادیمیر ، در ریگالت لند متولد شده ، پدرش پیشوای روحانی یهودیان بود، که از اسارت اس اس فرار کرده، در حالیکه همه او را مرده فرض کرده اند بعدها در کنار دریاچه لاگودا، پارتیزان بوده، که در نبردی مجروح میشود ، دانشجوی فیزیک در لنینگراد، در زمان استالین کار اجباری، بعدها همین کار تجدید میشود، از سال ۱۹۵۸ جاسوس در غرب، ۱۹۶۰ کرسی استادی دانشگاه را از دست میدهد . برگشت به مسکو، او دادگاهی میشود ، فرار از طریق فنلاند ، از سال قبل رفیق کرولفسکی در تورین کار میکند، اسم جدید او آلیاس فراری کارلو است و در حال حاضر عضو حزب کمونیست ایتالیا است ولی در این مورد او قبل از اینکه شما سلامتیتان را بدست بیاورید نمیخواهد حرفی بزند.

کورمان  
بایگان  
کورمان

نظر او درباره جنگ اسرائیل چی است؟  
اوطرف ناصر است .  
ضد اسرائیل است ؟

کرولفسکی اشاره ای میکند.

- کورمان چی میگوید؟
- بایگان میگوید: واضح است - بدون شك.
- کورمان بچه دلیل؟
- بایگان آقای کورمان، قبل از اینکه سالم بشوید رفیق کروفسکی نمیخواهد درباره آن صحبت کنند.
- پرستار بادسته گلی وارد میشود.
- پرستار ببینید آقای کورمان - ببینید: این گلها را پسران از آمریکا فرستاده (زرورق گلها را باز میکند) همه اش گل سرخ است.
- کورمان پرستار آگنس.
- پرستار پسر مهربانی دارید.
- کورمان میتوانم با دکتر صحبت کنم؟
- پرستار گلهای سرخ را دسته میکند.
- پرستار همین الان آقای کورمان، همین الان.
- بایگان چرا دیگر آمپول تزریق نمیکنید؟
- پرستار همین الان آقای کورمان، همین الان.
- دکتر باروپوشی سفید وارد میشود، ایستان جوانی اورا بدرقه میکند، کروفسکی خارج میشود.
- دکتر خوب آقای کورمان حالتان چطور است؟ امروز چطور خوابیدید؟ (به پرستار) آقای کورمان توانست چیزی بخورد؟

- پرستار      چای .
- دکتر کارت بیمار را میگیرد.
- دکتر      ببینید آقای کورمان، کم کم حالتان بهتر میشود . کارت بیمار را به آسیستان میدهد) آقای کورمان کمی باید راه برود (شانه کورمان را میگیرد.) آسیستان جدید من : آقای دکتر فینک .
- آسیستان      فونک ،
- دکتر      مدتی که من مرخصی هستم ، او دکتر شماست . آقای دکتر فینک، تا آنجائیکه من میدانم، هنرپیشه هم هست، (میخواهد دست بدهد) آقای کورمان تا سه هفته دیگر خداحافظ .
- کورمان      آقای پروفیسور؟
- دکتر      باید صبر داشته باشیم .
- کورمان      میتوانم باشما تنها صحبت کنم؟
- آسیستان و پرستار میروند .
- کورمان      میدانید مرض من چی است؟
- دکتر      شما زیادی کنجکاوید.
- کورمان      براحتی همه چیز را میتوانید بگوئید.
- دکتر      گاستریت (عینکش را برمیدارد و آن را پاك میکند) یکنوع گاستریت که زیاد طول میکشد... ( عینک را مقابل نور میگیرد و امتحان میکند که آیا کاملاً تمیز شده است) آقای کورمان میدانم بچی فکر میکنید. این اولین فکری است

که هر کس بمحض شنیدن برق گذاشتن میکند. ( عینک را مجدداً بچشمش میزند ) بیخودی نترسید ، همانطور که گفتم سه هفته دیگر برمیگردم .  
کورمان سکوت میکند .

دکتر  
کورمان  
شما حتماً از دکتر فینک خوشتان خواهد آمد .....  
فونک .

دکتر  
مرد با وجدانی است (مجدداً عینکش را بر میدارد و مقابل نور میگیرد) اول میخواستم بروم یونان، اما بعد از این جریاناتی که تازه آنجا اتفاق افتاده... (عینکش را به چشم میگذارد.) اگر شما جای من بودید باز هم به یونان سفر میکردید ؟

کورمان سکوت میکند .

دکتر  
آقای کورمان .

کورمان  
بله .

دکتر  
ما باید صبر داشته باشیم .

کورمان  
گاستریت را هم عمل میکنند؟

دکتر  
نه .

کورمان  
پس چرا من را عمل کردید ؟

دکتر  
آقای کورمان شما را عمل نکردند .

کورمان  
ولی بمن گفتند که عمل کرده اند .

دکتر  
کی گفت ؟

کورمان  
پرستار آگنس .



کورمان

فیلم .

دکتر

آهان .

کورمان

خیلی با استعداد است .

سکوت

دکتر

آقای کورمان همانطور که گفتم ، ما باید همه کوششمان را بکنیم تا این مرض کهنه نشود ، این را میدانیم که برق گذاشتن زیاد برای مریض مطبوع نیست . چندسال دارید؟ بدون شك ما را در این سن و سال خطرهایی تهدید میکند، این را آمار نشان میدهد، در هر صورت مقصر خواهیم بود اگر تمام کوششمان را نکنیم....

دکتر بلند میشود .

کورمان

از شما تشکر میکنم .

دکتر

چی میخواهید؟ ( کتابی را برمیدارد ) « ایتالیائی بدون زحمت » .... ( کتاب را ورق میزند ) فکر میکنم ، فکر میکنم ، میخواهید بدانید بالاخره کی به سفری که در پیش دارید میروید ( کتاب را سر جایش میگذاورد . ) چیانچیانو در پائیز هم قشنگ است، حتی قشنگتر از بهار ...

کورمان

من میترسم ...

دکتر

از برق گذاشتن ؟

کورمان

از این مرگ تدریجی حیوانی .

در میزنند .

- کورمان      زنم میداند؟  
درمیزنند.
- دکتر      که به شما حقیقت را بگوید : ما نمیدانیم مرض شما  
چی است؟
- آنتوانت وارد می شود \_ دکتر باستقبال او می رود  
وبا او دست می دهد \_ آنها درکناری ایستاده آهسته  
حرف می زنند.
- کورمان      آنها درباره چی بچ می کنند؟  
دکتر می رود .
- کورمان      شما همیشه میگوئید من میتوانم انتخاب کنم.  
بایگان      بله .
- کورمان      چی را میتوانم انتخاب کنم؟  
بایگان      چیزهایی که شما را براه نیستی میکشاند.  
آنتوانت نزدیکتر میشود.
- آنتوانت      من برایت کتابها را خریدم (ازکیفش کتابها رادرمیاورد)  
بازهم درد داری؟
- کورمان      قرار است بازهم آمپول تزریق کنند .  
آنتوانت می نشیند .
- آنتوانت      کسی بملاقات آمده؟  
کورمان      فکر میکنم بله .
- آنتوانت      کی اینجا بود؟

- کورمان      مارلیز .
- آنتوانت      مارلیز کی است؟
- کورمان      مارلیز .
- آنتوانت      مارلیز؟
- کورمان      بیشتر از این نمیدانم ....
- پرستار      پرستار با آمپول میاید .
- پرستار      آقای کورمان .
- کورمان      همانجا بمان .
- پرستار      فوری حالتان بهتر میشود . ( پرستار آمپول را تزریق میکند )
- ساعت یازده برق میگذاریم . ( روی کارت بیمار علامت میگذارد ) آقای کورمان تأثیر این آمپول خیلی زیاد است .
- پرستار      پرستار میرود .
- کورمان      امروز میخواستم بروم تو باغ .
- آنتوانت کتاب را دردست میگیرد .
- کورمان      من با اوصحبت کردم ... خیلی رك باهم حرف زدیم .
- آنتوانت وحشت میکند .
- کورمان      آنها نمیدانند مرض من چیی است .... دکتر گفت
- چیانچیانو تو پائیز قشنگ تر است . اگر با ماشین آنجا بروم به همه چیز نزدیک خواهیم بود ، من رونقشه مطالعه کردم . ۱۷۵ کیلومتر تا رم ، ۷۸ کیلومتر تا سیناراه است .
- بهمه جا نزدیک هستیم .

همینطور است، هانس، همینطور است.	آنتوانت
تا حالا سینا رفتی؟	کورمان
بله، هانس، بله .	آنتوانت
من نرفتم .	کورمان
آنتوانت کتاب درس را باز میکند .	
دفعه قبل کجا رسیده بودیم؟	آنتوانت
Decima lezione .	کورمان
آقا چی میل دارند؟	آنتوانت
Che cosa desidera il signore .	کورمان
Il signore desidera .	آنتوانت
Vorai una craratta .	کورمان
آئینه کجا است؟	آنتوانت
Dove ce un specchio .	کورمان
آئینه .	آنتوانت
Dove si trova il specchio .	کورمان
Lo specchio .	آنتوانت
Lo specchio , lo studio , lo spazio .	کورمان
جمع .	آنتوانت
Gli specchi .	کورمان
یازدهمین درس .	آنتوانت
کورمان سکوت میکند .	
چی شده هانس؟	آنتوانت
میخواستم برایت نامه بنویسم . هر وقت تو اینجا هستی	کورمان

آنها بمن آمپول تزریق میکنند و من بحالت خلسه  
میروم ...  
نور مهتابی .

بایگان  
من این را یادداشت کرده ام . (از روی یادداشتی میخواند)  
«ما همدیگر را تحقیر کردیم، چرا ما همیشه خودمان را  
تحقیر میکردیم؟ من ترا، تو من را، چرا همه چیزهایی را  
که برای ما ممکن بود اینطور کوچک کردیم، ما همدیگر  
را فقط تحقیر می کردیم.» (او یادداشت را کنار میگذارد.)  
این همه آن چیزی است که بدون مرفین به نظر شمارسیده  
است .

نور مهتابی خاموش میشود.

آنتوانت یازدهمین درس .

کورمان undicesima lezione .

آسیستان جوان وارد میشود .

آسیستان آقای کورمان .

کورمان آنها میخواهند بازهم من را زیر برق بگذارند.

آنتوانت بلند میشود .

آنتوانت بعد از ظهر بازهم میایم .

آسیستان بلند شوید آقای کورمان .

آسیستان کورمان را روی صندلی چرخ دار بیرون

میبرد. آنتوانت تنها ایستاده است .

- آنتوانت      او میدانند.
- بایگان      در شك و تردید است ....
- بایگان      سکوت طولانی . آنتوانت بی حرکت ایستاده است.
- بایگان      بله... این مرض میتواند حالا ماهها طول بکشد، و شما هر روز می‌آید و حالا روزی دوبار، خانم کورمان ، شما هم نمیتوانید او را نجات بدهید این را میدانید... شاید دهسال دیگر، کی میدانند، شاید هم یکسال دیگر داروی این مرض کشف شود، اما حالا سر نوشت او .....
- آنتوانت می‌خواهد برود .
- بایگان      خانم کورمان .
- آنتوانت      بله .
- بایگان      از هفت سالی که با او زندگی کردید پشیمانید ؟
- آنتوانت به بایگان خیره میشود .
- بایگان      اگر بگویم : شما هم حق انتخاب دارید ، شما هم میتوانید یکبار دیگر زندگی را شروع کنید، میدانستید، چه کارهائی در زندگی میکردید؟
- آنتوانت      بله .
- بایگان      بله ؟
- آنتوانت      بله .
- بایگان      پس بفرمائید .....
- بایگان، آنتوانت را به خارج راهنمایی میکند .

شما هم میتوانید یکبار دیگر شروع کنید.

نورکار . مجدداً اطاق دیده میشود

نور بازی . آنتوانت در لباس شب وارد میشود و روی کاناپه می نشیند و انتظار میکشد . او همان عینک دسته عاجی را بچشم دارد مثل اول بازی. صداهائی ازخارج، خنده و سرانجام سکوت ، لحظه ای بعد کورمان وارد می شود، او پیپ میکشد و پس از لحظه ای متوجه زن میشود .

من بلافاصله میروم.

آنتوانت

سکوت ، کورمان ایستاده، بعد شروع به جمع آوری گیلدها میکند، زیرسیگاری را تمیز میکند و بعد بی حرکت میایستد .

حالتان خوب است ؟

کورمان

برعکس (سیگاری بر میدارد) « فقط يك سیگار می کشم» (بی نتیجه منتظر کبریت زدن کورمان میشود.) « البته اگر مزاحم نیستم» (سیگارش را روشن میکند. ) « من خیلی خوشم آمد، بعضی ها خیلی مهربان و جذاب بودند.»

سکوت

چیزی برای نوشیدن باقی مانده ؟

آنتوانت

کورمان ویسکی می ریزد.

کورمان	یخ؟
	کورمان ویسکی را به آنتوانت میدهد.
آنتوانت	شما؟
کورمان	من فردا صبح کار دارم .
آنتوانت	چکار میکنید؟
	ساعت دو را اعلام میکند .
کورمان	ساعت دو است .
آنتوانت	منتظر کسی هستید؟
کورمان	برعکس.....
آنتوانت	شما خسته‌اید.
کورمان	از خستگی دارم میافتم.....
آنتوانت	پس چرا نمی‌نشینید؟
	کورمان همانطور می‌ایستد و سکوت می‌کند.
آنتوانت	تندتر از این نمیتوانم بخورم . (سکوت) در واقع میخواهم یکدفعه دیگر صدای موزیک ساعت شما را بشنوم. ساعت‌های قدیمی موزیک دار من را جذب میکنند فیگورهائی که همیشه بمحض باز شدن دریچه حرکات مشابهی میکنند و همیشه يك والس را تکرار میشود . کورمان بطرف ساعت میرود و دریچه را باز میکند و عقربه‌ها را سریع می‌چرخاند تا موزیک والس تمام شود.
کورمان	دیگر چکاری برای شما میتوانم بکنم؟

آنتوانت سیگارش را خاموش میکند.

«من دیگر میروم...»

ماشین دارید؟

بله .

آنتوانت

کورمان

آنتوانت

آنتوانت بلند میشود و ژاکتش را میپوشد .

«چرا اینطوری من را نگاه میکنید؟... (ژاکت را میپوشد)

چرا اینطوری من را نگاه میکنید؟»

آنتوانت کیفش را برمیدارد، کورمان ایستاده و هنوز

مطمئن نیست که آنتوانت برود. او را عمیق نگاه میکند.

من فردا صبح کار دارم.

کورمان او را بطرف آسانسور هدایت میکند . اطاق

لحظه ای خالی میماند، کورمان برمیگردد.

و حالا؟

حالا اورفته است .

و حالا؟

شما آزاد شدید.

آزاد .....

کورمان

بایگان

کورمان

بایگان

بایگان

بایگان پرونده را باز میکند.

۲۶ مه ۱۹۶۰ من میهمان داشتم . دیر وقت شده بود .

وقتی همه میهمانها رفتند، او آنجا نشسته بود ، آدم با

زنی ناشناس که ساعت دو بعد از نیمه شب گوشه ای نشسته

بایگان

وسکوت کرده چکار میکند؟ عجیب است. (چند صفحه‌ای  
ورق میزند. ) فردا صبح ساعت ده ونیم کمیسیون دارید.  
(او پرونده را روی میز میگذارد و برمیگردد.) بفرمائید .  
کورمان بی حرکت ایستاده است.

شما آزاد هستید . هنوز هفت سال دیگر در پیش  
دارید .....

بایمان

□ پرده — پایان

## یادداشت نویسنده

این نمایشنامه «بازی روی صحنه» است ... و منظور نمایشنامه ، بازگوکردن بیوگرافی کورمان نیست ، بل رابطه‌ی بیوگرافی با واقعیت مطرح است. هرکس درزندگیش يك بیوگرافی می‌سازد، تم اصلی این نمایشنامه نیز همین است... مطالبی که بایگان می‌گوید همان‌هایی هستند که کورمان می‌داند یا حتی می‌تواند بداند ... نظریات وی در مورد تکرار ، تمرین و تغییرها، فقط يك نظر اصلاحی است. دفتری که او با خود دارد ، دفترچه‌ی خاطرات کورمان نیست، و همین‌طور نمی‌تواند يك پرونده‌ی اداری باشد ، مجموع این اوراق يك داستان است : داستان او، داستان کورمان ....

وقتی این نمایشنامه را می‌نوشتم به کم‌دی آن فکر می‌کردم .

م . ف .

باپوزش فراوان  
خواهشمندیم قبل از مطالعه، اشتباهات زیر را تصحیح نمائید. متشکریم.

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۷	۲	عینک دسته عاجی بز نم	عینک دسته عاجی را بز نم
۳۷	۲	بچه ها !	نه .
۳۸	۱۰	کورمان چرادرپاریس نیمانم؟	آنتوانت چرادرپاریس نیمانم؟
۴۰	۲۱	زمخت و خشن .	زمخت و خشن است .
۴۲	۱۶	آنتوانت صبر کنید	کورمان صبر کنید
۴۵	۱۶	که من فقط يك دفعه عوض بشوم	که من عوض بشوم .
۵۱	۳	استاد صاحب کرمی	استاد کرمی
۵۲	۲۲	استاد نانوا	نانوا
۵۳	۷	پرده ها ،	پره ها ،
۵۴	۲۰	سپتامبر ۱۹۴۹	سپتاسبر ۱۹۳۹
۵۵	۱	استالین	استالین !
۷۴	۲	اطاق من ابتکاری بود ؟	اینطوری بود ؟
۷۴	۹	نه رنگ پریده است .	رنگ پریده است .
۷۵	۱۲	امضاء می کنم .	امضاء می کند .
۹۴	۱	ژاکت کش	ژاکتش
۱۰۴	۱	يك روز بعد	روز بعد
۱۰۵	۱	هتل قوها	هتل قو
۱۰۵	۱۴	گالی بارد	گالی مار
۱۰۵	۲۲	انتخاب کند .	انتخاب کنید .
۱۱۱	۶	من عضو کمونیست	من عضو حزب کمونیست
۱۱۱	۸	مارکسیسیسم ولنسیسم	مارکسیزم، لنینیزم
۱۱۳	۱۱	بنام حفظ وطن کسی را	بنام حفظ وطن کسی
۱۱۸	۵	رولت	روولت
۱۱۸	۲۳	ساعت را کجا گذاشتی؟	ساعتت را کجا گذاشتی؟
۱۱۸	۱۹	کورمان می خواهم بدانم	آنتوانت می خواهم بدانم
۱۲۷	۱۳	ازهمه جا ویا آورلیا	ازهمه جا در ونالدیا
۱۳۵	۸	آنتوانت اگون يك مرتجع است	کورمان اگون يك مرتجع است
۱۴۴	۴	نظریات روانشناسی	نظریات روانشناس
۱۵۰	۲۰	من سوپم را درست می کنم	من سوپ درست می کنم .



یازده

تهران . خیابان شاه آباد . پاساژ صفوی

۷۰ ریال